آشنایی با تاریخ ادیان

دکتر غلامعلی آریا

مؤسسهٔ فرهنگی معاصر

ISBN 964-6748-03-1 شابک : ۱-۰۳-۶۷۴۸-۹۶۴

آشنایی با تاریخ ادیان

تألیف

دکتر غلامعلی آریا

آریا، غلامعلی
آشنایی با تاریخ ادیان/ تالیف غلامعلی آریا.ـــ تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا،
۱۳۷۶.
[۱۶٤] ص.
۱۰۰۰۰ ریال.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. [۱۶۳ - ۱۶٤].
چاپ چهارم: ۱۳۸۲: 964-6748-03-1
۱. ادیان -- تاریخ. الف. عنوان.
۲۹۱ BL۸۰/۲/T٤T۵
کتابخانه ملی ایران ۷۸/۶۳٤۶/۷۸-۷۶م

مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا
تهران- خیابان ولیعصر- بالاتر از زرتشت
کوی نوربخش - پلاک ۳۲
تلفن: ۷۷۵۰۵۵۰۵ - ۸۸۸۰۱۵۰۴

نام کتاب: آشنایی با تاریخ ادیان
مؤلف: دکتر غلامعلی آریا
نوبت چاپ: پنجم ۱۳۸۵
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی: کوه نور
چاپ: منفرد
شابک: ۱-۰۳-۶۷۴۸-۹۶۴ ISBN:964-6748-03-1

حق چاپ محفوظ و متعلق به ناشر است

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

فهرست مطالب

عنوانها | صفحه

پیشگفتار

فصل اول ـ کلیات ۹

واژه دین ۹

تعریف دین ۹

الف ـ در اصطلاح متکلمین مسلمان ۹

ب ـ از دید جامعه‌شناسان ۱۰

تقسیم بندی دین از نظر اسلام ۱۰-۱۲

ملل و نحل (۱۱) ، شریعت (۱۲) ، مذهب (۱۲)

تقسیم‌بندی ادیان از دیدگاه جامعه شناسان ۱۲

فایدهٔ تاریخ ادیان ۱۴

منشأ دین ۱۵

تحول و تکامل علم تاریخ ادیان ۱۵

نظریه *اوگوست کنت* : مرحله ربانی، فلسفی، علمی ۱۶

اساطیر الاولین ۱۷

دین و پیشرفت علوم و تمدن ۱۸

فصل دوم ـ ادیان ابتدایی ۱۹

صفات عمومی قبایل بدوی ۲۰

ویژگیهای ادیان ابتدایی ۲۱

۱ـ سحرو جادو ۲۱

۲ـ تابو ۲۲

۳ـ مانا ۲۳

۴ـ توتم ۲۳

۵ـ فیتیش ۲۵

۶ـ آنیمیسم ۲۶

فصل سوم ـ ادیان قدیم ۲۹

۱ـ دین مردم مصر ۲۹-۳۲

افسانه خدایان سه گانه (۳۰) ، پرستش آفتاب (۳۱) ، فرعون‌پرستی (۳۱)

دیگر عقاید مصریان (۳۱)

۲ـ دین مردم بین‌النهرین ۳۵-۳۲
خدایان بین‌النهرین (۳۳) ، تثلیث اول (۳۴) ، تثلیث دوم (۳۴) مردوک (۳۴) ، معبد و کاهن در بابل (۳۴) ، آثار دین بین النهرین (۳۵)
۳ـ دین مردم یونان ۳۸-۳۵
ظهور فلاسفه در یونان (۳۷) ، عقاید مردم (۳۷)
۴ـ دین مردم روم ۳۸

فصل چهارم ـ ادیان خاور دور ۳۹
۱ـ ادیان چین ۴۰
الف ـ دین کنفوسیوس ۴۰
کتابهای مقدس ۴۱
ب : دین تائویی ۴۱
۲ـ دین در ژاپن ۴۳
آئین شینتویی ۴۳
دین بودا در ژاپن ۴۴

فصل پنجم ـ ادیان هندو بودا ۴۷-۴۵
سرزمین هند (۴۵) ، هجوم آریاییها (۴۵) ، دین در هند (۴۷)
۱ـ دین ودایی ۴۷
۲ـ دین برهمایی ۵۴-۴۹
خدایان دین برهمایی (۵۰) ، کاست یا طبقات اجتماعی (۵۰) ، کتب مقدس برهمایی (برهمنه،اوپانیشادها ...) (۵۱) ، تناسخ (سمساره و کرمه) (۵۳)
۳ـ هندوئیزم جدید ۶۵-۵۴
تحول دین برهمایی (۵۴) ، مقاصد چهارگانه (کامه، دهرمه، ارتهه، مکشه) (۵۵) ، سه طریق نجات : (طریق عمل، علم، اخلاص یا بهکتی) (۵۵) ، مکتبهای فلسفی دین هندو (۵۷) ، مکتب سانکهیه (۵۷) طریقهٔ یوگا (۵۸) ، خدایان و مذاهب دین هندو (شیواپرستی، ویشنوپرستی) (۵۹) ، کتابهای مقدس هندوئیزم (۶۰) ، آداب و رسوم و عقاید عامه (۶۱) ، پیدایش فرقه‌های معاصر (۶۲) ، آیین سیک (۶۳) ، آیین اکبری (۶۵)
۴ـ دین جین ۶۵
مؤسس دین جین ۶۶

تعالیم دین جین (اهمیسا) ۶۷
۵ـ دین بودا ۷۷-۶۸
زندگی بودا (۶۸) ، انتشار دین بودا (۶۹) ، چهار حقیقت اصلی (۷۰)
نیروانا (۷۱) ، فلسفه و تناسخ در دین بودا (۷۲) ،کتابهای مقدس (۷۳)
فرقه‌های مختلف دین بودا (۷۳)

فصل ششم ـ ادیان ایران باستان ۷۷

۱ـ مهاجرت و دین آریائیهای قدیم ۷۷
دیو ۷۹
مهاجرت آریاییها به ایران ۸۰
عقاید آریاییها (چندگانه پرستی ...) ۸۱

۲ـ دین زردشت و زردشتیان ۸۴
الف : زمان زردشت ۸۴
۱ـ نظریه سنتی ۸۴
فرجام شناسی ۸۴
۲ـ نظریه فلاسفه و حکمای یونان باستان ۸۵
۳ـ نظریه مبتنی بر مدارک زبانشناسی ۸۶
ب ـ زادگاه زردشت: ۸۷
نظریه اول ۸۷
نظریه دوم ۸۸
نظریه سوم ۸۸
ج ـ خانواده زردشت ۸۹
زندگی زردشت ۹۰
د ـ عقاید زردشت ۹۱
امشاسپندان ۹۲
هـ ـ عقاید زردشتیان بعد از زردشت ۹۴
۱ـ دگرگونی در توحید ۹۴
۲ـ تغییر در نبوت ۹۵
۳ـ تغییر در معاد ۹۶
مغ ۹۷
و ـ اوستا (تاریخ اوستا، خط اوستایی) ۹۷
بخشهای اوستا ۹۹
ز ـ دین زردشت در عصر هخامنشیان ۱۰۱

ح ـ دین در عصر ساسانیان (مقام موبدان، ادبیات دینی) ۱۰۳
آتشکده‌های معروف عصر ساسانیان ۱۰۵
ط ـ مراسم عبادی و جشنهای زردتشتیان در عصر حاضر ۱۰۹-۱۰۶
پارسیان هند (۱۰۶) ، مراسم عبادت (۱۰۶) ، دفن مردگان (۱۰۷) ، جشنها و اعیاد (۱۰۷) ، مراسم آتشکده (۱۰۸) ،
ی ـ اسلام و دین و زردشت ۱۰۹
تأثیر دین زردشت در ادیان دیگر ۱۰۹
۳ـ مهر پرستی ۱۱۱
۴ـ زروان پرستی ۱۱۴
۵ـ دین مانی ۱۲۳-۱۱۶
عقاید مانی (۱۱۷) ، جهانشناسی مانی (۱۱۸) ، طبقات اجتماعی (۱۱۹)
ادبیات مانوی ۱۲۰
۶ـ دین مزدک ۱۲۷-۱۲۳
علت شکل‌گیری جنبش مزدک (۱۲۵) ، اصول و اعتقادات دین مزدک (۱۲۵)

فصل هفتم ـ دین یهود ۱۴۷-۱۲۷
مقدمه (۱۲۷) ، نخستین پیشوای توحید (تاریخ دین یهود) (۱۲۷) ، احکام عشره یا فرمانهای دهگانه (۱۳۱) ، ارض موعود (۱۳۲) ، عهد قضات (۱۳۳) تجزیه دولت اسرائیل (۱۳۴) ، انبیاء بنی اسرائیل (۱۳۴) ، اسارت قوم یهود (۱۳۵) ، دوره یونانی مآبی (۱۳۵) ، فرقه‌های یهود (۱۳۶) ، تسلط رومیان (۱۳۷) ، یهودیت در برابر گسترش مسیحیت و اسلام (۱۳۸) ، یهود در قرون معاصر (۱۳۹) ، کتب عهد عتیق (اسفار پنجگانه = تورات) (۱۴۱) ، تلمود یا کتب احادیث (۱۴۲) ، اصول تعالیم دین یهود (۱۴۳) ، اعیاد یهود (۱۴۴) ، یهودیان ایران (۱۴۵)

فصل هشتم ـ دین مسیح ۱۶۳-۱۴۷
زندگی حضرت عیسی (۱۴۷) ، به دار آویخته شدن عیسی (۱۴۹) ، فلسفه مصلوب شدن عیسی (۱۵۰) گسترش مسیحیت (۱۵۰) ، رسمیت دین مسیح (۱۵۲) ، شورای نیقیه (۱۵۲) ، اقانیم سه‌گانه (۱۵۳) ، کلمه الهی (۱۵۳) ، کتب عهد جدید (اناجیل چهارگانه) (۱۵۴) ، انجیل برنابا (۱۵۵) ، کلیسا (۱۵۶) ، رهبانیت (۱۵۷) ، مقدسات سبعه یا شعائر هفتگانه (۱۵۷) ، جدایی کلیساهای مسیحی و فرقه‌های آن (کاتولیک، ارتودوکس و پروتستان)(۱۵۸) ، مسیحیت در ایران (۱۶۱) ، مسیحی شدن ارمنستان (مذهب گریگوری) (۱۶۱) ، مذهب نسطوری (۱۶۱) ، مسیحیت در اسلام (۱۶۲)
منابع و مآخذ ۱۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم

«ان الدین عنداللهِ الاسلام» (آل عمران ، ۱۹/۳) ، «و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» (آل عمران ، ۸۵/۳)

پیشگفتار

آنچه از دید خوانندگان گرامی می‌گذرد، آشنایی بسیار مختصری است با تاریخ ادیان جهان که برای دانشجویان کارشناسی رشته ***الهیات و معارف اسلامی*** و ***رشته تاریخ***، تدوین گردیده و کوشش شده‌است که برابر سرفصلهای مصوب باشد. این کتاب گرچه در نتیجهٔ تجربه ناچیز سالها تحصیل و تدریس نگارنده ـ در رشته ادیان و عرفان ـ فراهم آمده است ، لیکن خالی از عیب و نقص هم نمی‌باشد. اگر مطالب کتاب مختصر و کم حجم است از آن جهت است که زمان تدریس هم در نظر گرفته شده است، تقریباً ۲ ساعت در هفته و حداکثر ۳۲ ساعت در یک نیمسال. اما در عین اختصار و اقتصار مطالب لازمی که به نظر می‌رسید، برای دانشجویان مفید خواهد بود، در آن گنجانیده شده‌است. ازین بابت شاید کمتر کتابی درین مورد به زبان فارسی نوشته شده‌باشد.

در تألیف این کتاب، از منابع و مأخذ اسلامی و از ترجمه فارسی بعضی منابع خارجی، استفاده شده است و در مواردی که نیاز به تصحیح بعضی کلمات و اصطلاحات بوده است تلفظ درست آنها مورد نظر قرار گرفته و ضبط شده است.

دیگر اینکه درین کتاب مطالبی آمده است که در دیگر کتابهای تاریخ ادیان کمتر به چشم می‌خورد، چون: ***دیدگاه اسلام نسبت به ادیان***، بحث تحلیلی در مورد زمان زردشت، دین زردشت در عصر هخامنشیان ؛ نظر نگارنده در مورد پیدایش دولت اسرائیل (یهود) و ... همچنین در تألیف این کتاب تا حدی نظم تاریخی و منطقه‌ای (زمانی و مکانی) رعایت شده‌است که خود به نوعی نشان دهنده ***سیر تکاملی ادیان*** است.

از نظر تکامل تاریخی : ابتدا از اندیشه‌های دینی مردم نخستین ماقبل تاریخ سخن به میان آمده‌است و سپس برحسب تقدم زمانی از ادیان مرده قدیم مردم مصر و ... و بعد از ادیان زنده

جهان، مثل ادیان مردم چین؛ هند؛ ایران باستان (زردشتی) ؛ یهود و مسیحیت. از آنجا که بحث مختصر دربارهٔ دین مقدس اسلام ـ که جدیدترین و کاملترین ادیان است. برای دانشجویان مسلمان ایرانی ضروری نبوده‌است، و لذا در ***سرفصلها هم از آن ذکری نشده‌است***، به مصداق «زیره به کرمان بردن» ما هم بحث آن را لازم ندیدیم.

از نظر منطقه جغرافیایی: بجز ادیان ابتدایی که منطقه خاصی نداشته؛ و ادیان قدیم که منقرض شده‌است، مطالب ما از خاور دور (چین و ژاپن) شروع شده و پس از ادیان هند و ایران به ادیان الهی و ابراهیمی (یهود و مسیحیت) پایان می‌پذیرد.

البته به چند علت به ادیان ایران باستان بیشتر پرداخته‌ایم: یکی اینکه تا حدودی سرفصل درسی به همین نام در رشته تاریخ، و سرفصل درس ***ادیان ایران پیش از اسلام*** ، در رشته ادیان و عرفان هم در نظر داشته‌ایم؛ دیگر اینکه دین زردشت متعلق به این مرز و بوم است و دانشجویان می‌باید از گذشته زادگاه خودآگاهی بیشتر داشته باشند؛ سدیگر چنانچه اشاره شد، مطالب ما دربارهٔ دین زردشت، شامل نکات تازه‌ای است که شرح بیشتری می‌طلبید، هرچند که بعضی از مباحث دیگر این دین بطور موجز بیان شده‌است.

سرانجام این است متاع ناچیز ما «تاکه قبول افتد و چه در نظر آید»

غلامعلی آریا ـ تهران ، اسفند ۱۳۷۵

فصل اول ـ کلیات

واژه دین: واژه‌دین که به معنی و مفهوم کیش و آیین است گرچه در زبانهای ایرانی و سامی مشترک است، اما به نظر می‌رسد که دین یک واژه ایرانی و فارسی بوده که بِعدها به زبانهای سامی (عبری، آرامی، عربی) راه یافته است. دین در اوستا به صورت دئنا (Daena) آمده و به معنی ضمیر و وجدان پاک است. در ادبیات دینی پهلوی هم به مفاهیم گوناگونی به کار رفته است، چنانکه در حال حاضر هم زردتشتیان برای دین خود (مزدیسنی = زردشتی) کلمه «بهدین» بکار می‌برند. «دین» هم نام فرشته‌ای است و هم نام بیست و چهارمین روز هر ماه خورشیدی، هم در ترکیب فروردین و هم در ترکیب ***«دینکرت»*** که نام کتابی است دینی بکار رفته است. در زبانهای سامی هم دین به معنی قضاوت و داوری است، و نیز به مفهوم اطاعت و فرمانبری. چنانکه در زبانهای سامی مدینه به شهر و قریه‌ای گفته می‌شد که دارای قاضی بود و دیّان عربی هم از همین ریشه است.

در قرآن کریم که دین همه‌جا به صورت مفرد بکار رفته است، علاوه بر مفاهیم و معانی فوق به معنی روز جزا و قیامت هم آمده است : ***«مالِکِ یوم الدّین»*** (فاتحه ۴/۱). این واژه در قرآن هم برای اسلام و هم برای دینهایی که با اسلام مخالفند، از قبیل کیش بت‌پرستان و مشرکان نیز بکار رفته است، چنانکه می‌فرماید: ***«لکم دینکم وَلِیَ دین»*** (الکافرون ۶/۱۰۹).

در زبانهای اروپایی و از جمله انگلیسی دین را (Religion) می‌گویند که به معنی پیوند و ارتباط روحانی بین مردمی است که اعتقاد مشترکی دارند، و در واقع همان مفهوم عقیده را دارد، زیرا دین مهمترین عامل ارتباط و همبستگی میان جوامع بشری می‌باشد.

تعریف دین : الف ـ دین در اصطلاح متکلمین مسلمان، عبارت است از قانون و نهادی خدایی که مشتمل بر اصول و فروع باشد، و آن دین از طرف خداوند بر مردمی عاقل و صاحب

تمیز نازل شده باشد. مراد از اصول، اعتقادات نفسانی و باطنی و امور نظری می‌باشد. و منظور از فروع، اعمال و عبادات ظاهری است. چنانکه ایمان به خدای یگانه و روز رستاخیز (مبدأ و معاد) جزء اصول، و اجرای اعمال دینی چون نماز و روزه از فروع دین بشمار می‌رود. علمای اسلام تعریف دیگری نیز برای دین کرده‌اند: «دین عبارت است از اقرار به زبان و اعتقاد درونی به پاداش و کیفر و عمل به ارکان و دستور آن دین». بنابراین دین دارای سه جنبه است: اقرار به زبان، اعتقاد درونی؛ و عمل به ارکان.

ب : ***تعریف دین از دید جامعه شناسان:*** هر یک از علمای جامعه شناس به نوبهٔ خود به نحوی دین را تعریف کرده‌اند که خلاصهٔ آن شامل چند تعریف ذیل است:

۱ـ دین عبارت است از ایمان و اطاعت به یک نیرو یا چند نیروی مافوق الطبیعه که از نظر معتقدان، آنها شایسته عبادت باشند. این تعریف هم شامل ادیان توحیدی است و هم چندگانه‌پرستی.

۲ـ یک مکتب خاص اعتقادی و اعمال و عبادات است که غالباً مشتمل بر مجموعه‌ای از قواعد اخلاقی و حکمتهای فلسفی می‌باشد.

۳ـ دین ایمان و اعتقاد به بعضی از موجودات روحانی است ، مانند اعتقاد به خدا یا خدایان متعدد، اجنه و شیاطین و فرشتگان.

۴ـ دین مجموعه‌ای است از اعتقادات و احساسات درونی و اعمال انفرادی یا اجتماعی انسان.

تقسیم‌بندی دین از نظر اسلام: بر طبق آیهٔ ۱۷ سورهٔ حج که می‌فرماید: ***«انّ الذین آمنوا و الّذینَ هادوا و الصّابئینَ و النصاری و المجوسَ و الّذین اشرکوا ...»***، در اسلام دین یا ادیان مردم جهان به سه دسته تقسیم شده‌است: نخست دین اسلام یا همان ایمان آورندگان؛ دوم ادیان یهود و صابئین و نصا را و مجوس (زردشتی)، که در اصطلاح پیروان این چهار دین جزء اهل کتاب محسوب می‌شوند؛ سیم دین مشرکان که شامل دیگر ادیان جهان می‌شود، مانند ادیان ابتدایی و قدیم و ادیان هند و بودا ...

بطور کلی دین حق از دیدگاه قرآن همان دین اسلام است، چنانکه می‌فرماید: ***«ان الّدین عندالله الاسلام»***، (آل عمران ۱۹/۳) و یا ***«وَ منْ یَبتغِ غَیرَالاسلامِ دیناً فَلَن یُقبَل مِنهُ ... »*** ، (آل عمران ۸۵/۳). و ادیان گروه دوم یعنی **یهود** و **صابئین** و ***نصارا*** و **مجوس** یا مزدیسنی، از نظر

اسلام جزء ادیان **منسوخ** بشمار می‌روند. زیرا این ادیان در اصل آسمانی و الهی بوده‌اند، یعنی به خدای یگانه و روز رستاخیز (مبدأ و معاد) معتقد بوده و پیغمبر آنها ازجانب خداوند برای راهنمایی مردم فرستاده شده بودند، لیکن پس از مدتی به تدریج پیروان آنها دچار انحراف شده و ناگزیر با آمدن شریعت دیگری یکی پس از دیگری **منسوخ** شده‌اند، و سرانجام دین اسلام که کاملترین و آخرین دین الهی است که : ***«اَلیوم اکملتُ لکم دینکُم و اَتممتُ علیکم نعمتی»*** (المائده ۶/۵)، همه را منسوخ کرده‌است. گذشته ازین پنج دین که بدان اشاره شد، ادیان دیگر جهان، چه در حال حاضر موجود باشند و یا نباشند، از نظر اسلام جزء ادیان ***باطل*** و یا غیرالهی بشمار می‌روند و در ردیف اهل کتاب محسوب نمی‌شوند.

ملل و نحل: از آنجاکه اسلام برای تحقیق در ادیان مختلف و تفکر و تدبّر دربارهٔ آنها ارزش و اهمیت خاصی قائل است، به همین جهت مطالعهٔ ادیان را جزء علم بشمار آورده و طبق روایتی آمده است که ***«اَلعلمُ عِلمان، عِلم الأَدیان و علمُ الأَبدان»***. بزرگان اسلام و خصوصاً در شیعه، پیشوایان بزرگی چون حضرت امام ***جعفر صادق (ع)*** و حضرت امام ***علی بن موسی الرضا(ع)*** نسبت به اصول و فروع ادیان زمان خویش اطلاع کافی داشتند و با ارباب ادیان مختلف بحث و مناظره می‌فرمودند.

از قرن سوم هجری به بعد مسلمانان برای اثبات حقانیت دین اسلام و ابطال سایر دینها درصدد برآمدند که در معتقدات سایر ملل تحقیق و مطالعه کنند. از آن پس علمای اسلام در تاریخ ادیان کتابهایی به رشته تحریر درآوردند که غالباً آنها را ***«ملل و نحل»*** نامیدند و مشهورترین آنها ***«الملل و النحل»*** تألیف محمدبن‌عبدالکریم شهرستانی است که در قرن ششم به عربی نوشته شده است، و در قرن نهم این کتاب بوسیله افضل الدین صدر ترکه اصفهانی به فارسی ترجمه شده‌است.

ملل جمع ملت است و در فرهنگ اسلامی و قرآن ملت به پیروان یک دین الهی و آسمانی گفته می‌شود، چون ملت ابراهیم؛ ملت موسی. اما ترکان عثمانی کلمه «ناسیون» را از زبان فرانسه گرفته و آن را به ملت ترجمه کردند و به آن مفهوم سیاسی دادند. سپس ما ایرانیان هم به تقلید عثمانیها واژه ملّت را به مفهوم جدید بکار بردیم. چنانکه در حال حاضر در فرهنگها، ملت عبارت است از: گروهی از مردم که در یک سرزمین و تحت یک حکومت زندگی می‌کنند، که ممکن است دارای دین و زبان و نژاد مشترک هم باشند.

نحل نیز جمع نحله است، و آن شامل ادیان غیرالهی و مکتبهای فلسفی می‌شود. بنابراین در کتب تاریخ ملل و نحل، ادیان الهی یا اهل کتاب را در بخش ملل، و دینهای دیگر را باید در قسمت نحل جستجو کرد.

شریعت: این واژه که در اصطلاح معنی دین و قانون پیدا کرده‌است، در اصل یک کلمه عربی است و از نظر لغت به معنی آبشخور است، جایی که از آنجا آب برمی‌دارند، چنانکه می‌گویند، شریعه فرات، چون در سرزمین عربستان آب کم بود، مردم قریه‌ها و بادیه‌ها منحصراً می‌باید طبق قانون خاصی از جایی مخصوص آب بردارند و دستورهای آن قانون را اجرا کنند. پس شریعت مجازاً یک مفهوم معنوی آبشخور معنوی هم پیدا کرد و معنی دین و قانون هم بخود گرفت. در حال حاضر شریعت به همان معنای ناموس یونانی بکار می‌رود که به معنی قانون است. البته در اسلام فقط «شریعت» به آن قانون دینی گویند که ضمانت اجرا داشته باشد، چون شریعت موسی و شریعت محمد (ص).

مذهب: مذهب یک کلمه عربی است از ریشهٔ ذهب یذهب و به معنی راه و روش است. لیکن در اصطلاح به شاخه‌ها و فرقه‌های هر دین که راه و روش آنها از یکدیگر جدا می‌گردد، گفته می‌شود؛ چنانکه دین نصارا به چند مذهب یا شاخه تقسیم می‌شود، مثل: کاتولیک، ارتدوکس و پرتستان. و یا دین اسلام که به مذهب سنی و شیعه تقسیم می‌گردد. گاهی هر مذهب نیز به نوبه خود به فرقه‌های چندی منشعب می‌شود، مثلاً شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی از شعبه‌های مذهب اهل سنت و جماعت هستند؛ و مذهب شیعه هم به فرقه‌های امامیه (جعفری) و زیدیه و اسماعیلیه منقسم می‌گردد. (جهت اطلاع دربارهٔ فرق اسلامی می‌باید به کتب تاریخ فرق مراجعه شود).

تقسیم‌بندی ادیان از دیدگاه جامعه شناسان: دانشمندان و جامعه‌شناسان اروپایی ادیان جهان را به صورتهای مختلف تقسیم‌بندی کرده‌اند از جمله:

ادیان ابتدایی و مترقی یا پیشرفته، منظور از ادیان بدوی یا ابتدایی شامل عقاید مردمی می‌شود که از نظر زندگی همچون قبایل بدوی زندگی می‌کنند. و ادیان راقیه یا مترقی هم شامل کیش و آیین جوامع متمدن روی زمین در حال حاضر می‌گردد.

گاهی هم ادیان جهان را به ادیان منقرض و ادیان زنده یا موجود در جهان تقسیم‌بندی می‌کنند. منظور از ادیان منقرض آن دسته از دینهایی است که در قدیم پیروانی داشته و اکنون آنها

از بین رفته‌اند و پیروانی ندارند و تحقیق دربارهٔ آنها غالباً جنبهٔ باستانشناسی و تاریخی پیدا کرده است، مانند ادیان مردم بین‌النهرین و مصر قدیم یا دین یونان و روم باستان. اما دینهای زنده یا حیّهٔ دنیا شامل ادیانی می‌شود که در حال حاضر در جهان پیروانی دارند، چون دین اسلام و دین مجوس.

بعضی هم ادیان را بر حسب نژادی تقسیم‌بندی می‌کنند بدین روش که :

الف: ادیان سامی، که هم شامل کیش مردم سامی نژاد (عرب، عبری، آشوری) در گذشته می‌شود و هم سه دین بزرگ یهود و مسحیت و اسلام را دربرمی‌گیرد که اکثر مردمان جهان از پیروان آن دینهاهستند.

ب : ادیان آریایی، که هم شامل دین آریائیها شمالی می‌شود، چون کیش یونان باستان و رومیها و اسلاوهای قدیم و هم شامل ادیان آریائیها جنوبی می‌گردد، مانند ادیان ایران‌باستان (زردشتی ، مهرپرستی) و ادیان هندویی و بودایی.

ج : ادیان ملل خاور دور، چون دین کنفوسیوس و تائوئیزم در چین (که ریشه انیمیزم دارند) و یا کیش شینتوئیزم در ژاپن.

بعضی از فلاسفه هم مثل «هگل» آلمانی دینها را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

۱ـ ادیان برگرفته از طبیعت ۲ـ ادیانی که از عقاید روحانیت فردی سرچشمه گرفته است ۳ـ ادیان مطلقه عمومی جهان، که این تقسیم‌بندی چون جنبه علمی نداشت مورد قبول قرار نگرفت.

یکی از علمای هلند هم به نام «تیل» در قرن نوزدهم ادیان جهان را به دو دسته تقسیم کرده‌است: ۱ـ ادیان ناشیه از طبیعت ۲ـ ادیان مبتنی بر اصول اخلاقی.

گروهی از علمای علم الادیان هم دینهای عالم را به نحوی دیگر، به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

۱ـ ادیان قبیله‌ای ۲ـ ادیان قومی، که متعلق به قوم و ملت واحدی است ۳ـ ادیان مطلق یا ادیان بین‌المللی.

بعضی از جامعه‌شناسان هم تقسیم‌بندی منطقی‌تری از ادیان جهان ارائه داده‌اند و دینهای جهان را به سه گروه تقسیم کرده‌اند:

۱ـ ادیان ساده بدوی، که در آن اعتقاد به اجسام و ارواح و پرستش نیاکان وجود دارد. مثل توتم‌پرستی و فیتیش پرستی و آنیمیزم.

۲ـ ادیان مبتنی بر اصول فکری و فلسفی، چون دین بودایی و هندویی و کنفوسیوس.
۳ـ ادیانی که براساس اصول روحانی و معنوی قرار دارد، مانند دین یهود و مسیحیت و اسلام و زرتشتی.

و جدیدترین تقسیم‌بندی این که ادیان به سه دسته بدین ترتیب تقسیم شده‌است:
۱ـ ادیان ابتدایی؛ ۲ـ ادیان قدیم؛ ۳ـ ادیان راقیه.

منظور از ادیان ابتدایی چنانکه بدان اشاره شد، شامل آن دسته از باورها و عقایدی است که از ماقبل تاریخ در میان قبایل بدوی وجود داشته و هم‌اکنون نیز ممکن است در میان طوایف نیمه متمدن و عقب افتاده، در نقاط دور افتاده جهان کم و بیش وجود داشته باشد. مثل عقیده به توتم و پرستش پدیده‌های طبیعت، چنانکه ملاحظه می‌شود معیار این تقسیم‌بندی از دیدگاه جامعه‌شناسان فقط طرز زندگی و روش معیشت است.

ادیان قدیم هم شامل عقاید و باورهای ملل متمدن قدیم می‌گردد، چون دین مردم یونان‌باستان و روم و یا ادیان قدیم مردم مصر و کلده و آشور (بین‌النهرین). از ویژگیهای این دسته از ادیان این است که اولاً دیگر پیروانی ندارند و منقرض شده‌اند و مطالعه آن بیشتر جنبه تاریخی و باستانشناسی پیدا کرده و نه جنبه عینی و جامعه‌شناسی؛ ثانیاً از نظر معیشت و زندگی در میان ملل نسبتاً متمدن عصر باستان رواج داشته است.

ادیان راقیه یا پیشرفته، آن دینهایی را دربرمی‌گیرد که در حال حاضر در جهان پیروانی دارد و غالباً هم پیروان این گروه از ادیان، مردمی کم و بیش متمدن می‌باشند، چون دین اسلام، یهود، مسیحیت، هندو، بودایی، زردشتی و ادیان مردم خاور دور. بنابراین، این تقسیم‌بندی هم شامل ادیان الهی می‌شود و هم غیرالهی. هم ادیانی که پیروان آن بسیار زیاد است، چون اسلام و مسیحیت و هندوئیزم را دربرگرفته، و هم ادیانی که پیروان آن اندک است، چون زردشتی و دین جَین. در واقع معیار باز همان زندگی نسبتاً متمدن پیروان این ادیان در حال حاضر می‌باشد.

فایدهٔ تاریخ ادیان: از آنجا که اندیشه دینی، نخستین عقیده فلسفی است که در بین انسان ابتدایی در قدیم الایام پیدا شده و از روزگار باستان به علت توجهی که بشر به ماوراء الطبیعت داشته، این فکر در ذهن او ظهور کرده‌است و کم‌کم گسترش یافته و تمدن اولیه بشر را تشکیل داده است. پس مطالعه در افکار دینی ملل، ما را از تحولات فکر بشر در دورانهای مختلف و در جوامع گوناگون مطلع می‌سازد. و دیگر این که درمی‌یابیم که افکار امروزی ما از چه مبدأیی

نشأت گرفته و تا چه حد افکار دینی جوامع مختلف در یکدیگر تأثیر داشته است. و نیز اقالیم گوناگون جغرافیایی و محیط زیست چه تأثیری در پیدایش و یا توسعه یک دین داشته است. همین محیط اجتماعی است که در طول تاریخ توانسته است شارعین و پیغمبرانی را که مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر مثبت یا منفی افکار زمان خود بوده‌اند، به وجود آورد. بنابراین مطالعه در تاریخ ادیان ما را از تحولات فکری بشر در زمانها و مکانهای مختلف مطلع می‌سازد، منشأ افکار و اعتقادات اجتماعی را روشن می‌نماید. ازین راه تاریخ ادیان باعث گسترش و تغذیه علومی چون فلسفه، جامعه‌شناسی، تاریخ و جغرافیای انسانی و غیره خواهد شد، و نهایتاً انسان با کمک آن در تربیت نفس می‌کوشد و معرفت به حقایق جهان و آفرینش پیدا کرده و بدین وسیله نیازهای درونی خود را برطرف می‌سازد و به مرحله کمال انسانیت و معرفت الهی می‌رسد.

منشأ دین: اصولاً امر دین یعنی عقیده به غیب در نهاد بشر، یک امر غریزی و فطری است. انسان از همان ابتدا در اندیشه حل معمای مبدأ و معاد بوده است و شاید نخستین تفکرات فلسفی بشر این بوده است که از کجا آمده و به کجا خواهد رفت؟ در میان انسانهای نخستین ماقبل تاریخ هم نوعی اعتقاد به رستاخیز و زندگی پس از مرگ وجود داشته است که وجود ملزومات شخصی کشف شده، در گورهای آن عهد دلیل این ادعاست. در هر مرحله از مراحل تمدن بشری دغدغه دینداری در دماغ انسان وجود داشته و دارد، چنانکه در عصر حاضر هم علوم طبیعی با همهٔ بسط و انتشارش نتوانسته است آن عطش حقیقت‌جویی بشر را برطرف کند و انسان متمدن را از دایرهٔ ایمان خارج سازد. بلکه برعکس بسیاری از دانشمندان جهان مثل «انیشتین» پیشرفت علمیش باعث تقویت دینداری و ایمان بیشتر او به خدا گردید. بنابراین تا انسان در کره خاکی وجود دارد، غریزه دینداری هم همچون غریزه تشنگی در نهاد او خواهد بود. گرچه بعضی از علمای اروپایی در دو قرن اخیر علّت دینداری را عواملی چون ترس، جهل و نیاز دانسته‌اند، اما این گونه نظریه‌ها چندان طرفداری پیدا نکردند و از همان ابتدا کاملاً بی‌ارزش بودند. زیرا نه هر ترسوتری مؤمن‌تر است و نه هر جاهلی دیندارتر. بلکه عکس آن غالباً صادق است. قرآن کریم هم دین را غریزی و فطری دانسته است، چنانکه می‌فرماید: ***«فِطرَةَ اللّه الّتی فَطَرَ النّاس علیها...»*** (الروم ۳۰/۳۰).

تحول و تکامل علم تاریخ ادیان: علم تاریخ ادیان علمی است بسیار کهن. ظاهراً این علم نخست در نزد مورخین و نویسندگان یونان باستان آغاز شده و سپس رومیان قدیم به مطالعه آن

پرداخته‌اند. قدیمیترین کسی که دربارهٔ ادیان تحقیق کرده «گزنفون» یونانی است و دیگر «هرودوت» و بعد از آن «پلوتارک» می‌باشد، که مطالعه دینی آنها گذشته از این که جنبه کنجکاوی داشته است، درصدد رجحان و فضیلت قوم خود بر دیگران هم بوده‌اند.

در قرون وسطی مسلمانان در مطالعه تاریخ ادیان بیشترین سهم را داشتند. آنها شروع به تدوین و تألیف مجموعاتی در بیان ادیان مختلف نمودند. چنانکه در کتاب «الفهرست» ***ابن‌ندیم*** فن دوم از مقاله اولی، در بیان کتب شرایع و اهل کتاب و مسلمانان است. مقاله پنجم در ذکر متکلمین اسلام و فرق مختلف اسلامی است. و مقاله نهم که سراسر ذکر مذاهب و اعتقادات اهل عالم است، مطالب ارزشمندی از مبادی ادیان و ملل در هزار سال پیش ازین به دست می‌دهد و یا کتاب «بیان الادیان» که در قرن پنجم بوسیله ***ابوالمعالی محمدالحسینی*** به زبان فارسی نوشته شده‌است، کتابی است بسیار ذی‌قیمت و نیز کتابهای دیگری چون «الفرق بین الفرق» از ***ابومنصور عبدالقاهر بغدادی*** و کتاب «الملل و النحل» ***شهرستانی*** که قبلاً بدان اشاره شد. لازم به تذکر است که این گونه کتابها نه تنها تحقیقاتی دربارهٔ ملل و نحل و تاریخ ادیان هستند بلکه از جنبهٔ مطالعات تاریخ فرق اسلامی هم ـ گرچه بعضی خالی از تعصب نیستند ـ حائز اهمیت‌اند.

اما در اروپا پس از رنسانس، مطالعه در تاریخ ادیان و مذاهب به صورت و اسلوب نوینی درآمد. علمای مغرب زمین برآن شدند که بر طبق اصول منظم و علمی در مبدأ ادیان جهان بحث کنند. بنابراین تاریخ ادیان به سبک جدید علم تازه‌ای است که حدود دو قرن بیشتر از عمر آن نمی‌گذرد و در عرض همین مدت دانشمندان اروپایی توجه شایسته‌ای نسبت به آن داشته‌اند و این علم جوان تکامل روزافزونی پیدا کرده‌است. از قرن نوزدهم علما و دانشمندان زیادی با تحقیقات دامنه‌دار خود، فصل تازه‌ای در زمینه فلسفه و ادیان در قلمرو علوم اجتماعی بوجود آوردند، از جمله آنها ***«اوگوست کنت»*** فیلسوف فرانسه‌ای قرن نوزدهم است که نظریه وی در سیر تحول تکاملی فکر بشر و مراحل سه‌گانه آن حائز اهمیت است. این مراحل ازین قرار است:

۱ـ ***مرحله ربّانی (تئولوژیکی)*** : درین مرحله بشر تمام پدیده‌ها را ناشی از اراده‌ای شبیه به اراده خود ولی تواناتر از آن می‌داند. این مرحله بر مبنای تخیل قرار دارد و به همین جهت انسان به پدیده‌های طبیعت به دید ربانی و لاهوتی نگاه می‌کند. درین مرحله چون قوای طبیعت برتر است بنابراین انسان اسیر قوای طبیعت است، و پدیده‌ها همه برای انسان مرموز هستند. از نظر اگوست کنت اعتقاد به توتم و ستاره‌پرستی و بطور کلی چندگانه پرستی درین مرحله قرار دارد.

۲ـ ***مرحله فلسفی (متافیزیکی)*** : درین مرحله انسان پدیده‌ها را با تجرید قوای طبیعت توجیه می‌نماید، چون مرحله فلسفی بر مبنای تعقل قرار دارد، انسان کم‌کم از دید عقلایی به پدیده‌های طبیعت می‌نگرد و علت العلل پدیده را کم و بیش می‌شناسد. به نظر می‌رسد که از دید اگوست کنت، عصر فلاسفه یونان باستان و نیز ادیان توحیدی درین مرحله قرار می‌گیرند.

۳ـ ***مرحله علمی یا تحققی*** : درین مرحله انسان پدیده‌های طبیعت را با یکدیگر مقابله و توجیه می‌نماید و کم‌کم حتی بر قوای طبیعت هم تسلّط پیدا می‌کند. به نظر وی دین مسیحی کاتولیک تشکیلات و معتقداتی بوجود آورد که با ظهور پروتستان و انتقادات از ناحیه آن، راه را برای مرحله «تحققی» فکر بشر که آخرین مرحله تحول افکار انسانی است باز گردیده است.

از دیدگاه اسلام تحول و تکامل فکر بشر یا دین باوری ازین قرار است که، بشر از همان آغاز آفرینش دارای دین بوده‌است و هرچند خداشناسی و ایمان بشر در طول تاریخ دارای نوسان بوده‌است، اما هیچگاه شریعت الهی قطع نشده‌است. خداوند بر حسب زمان و مکان و موقعیت جوامع بشری، پیغمبرانی برای هدایت مردم فرستاده است که آخرین آنها حضرت محمد (ص) و کاملترین دینها هم دین اسلام است که تا قیامت باقی خواهد ماند.

اساطیر الاولین (میتولوژی) : یکی از عواملی که در تحول افکار بشر مؤثر بوده‌است، اساطیر و افسانه است که آن را اسطوره و مجموعه آن را میتولوژی (mytology) نام نهاده‌اند. میتولوژی عبارت است از افسانه‌های مربوط به پیدایش و خلقت عالم و حکایات خدایان و پهلوانان اقوام و ملل. بعضی از این افسانه‌ها در نهایت زیبایی و ظرافت قرار دارند و برخی هم سراسر وهم و خرافات است. مجموعه آن اساطیر اساس اعتقادات مردم قدیم را تشکیل می‌دهد و باورهای ایشان بر مبنای آن قصص و حکایات قرار دارد. همچنین اساطیر اولیه و روایتهای قدیم در ادبیات هر قوم نفوذ فراوان داشته است، به همین جهت مطالعه در علم اساطیر رکنی مهم در تاریخ ادیان و تاریخ ادبیات ملل جهان بشمار می‌آید.

هرچند این اساطیر وهمی و خیالی هستند ولی در هر حال مطالعه آن ضروری است. ترکیب اساطیرالاولین که در قرآن هم بکار رفته است به معنی داستان پیشینیان است. این کلمه از ریشه یونانی «استوریا» به معنی قصه یا داستان است، همچون داستانهای قدیم خدایان یونانی و قصه‌های پهلوانی رستم و اسفندیار در ایران و یا افسانه‌ای پهلوانان و خدایان هندی در کتابهای «رامایانا» و «مهابهاراتا». غالباً این گونه اساطیر هم از جنبه دینی مقدس هستند و هم بخش مهمی

از ادبیات حماسی را تشکیل می‌دهند.

دین و پیشرفت علوم و تمدن: همان اندیشهٔ روحانی و دغدغه و احساسات درونی بشر ابتدایی در تاریخ، موجد و مکمل علوم و تمدن شده‌است و همه مدیون عواطف مذهبی و اندیشه دینی اوست. از برکت دین و ایمان، بشر ابتدایی از مرتبه حیوانی به مقام انسانی رسیده‌است و از نظر اخلاق و رفتار به تدریج راه کمال را پیموده‌است. از دیدگاه تمدن مادی هم، چون بشر همیشه هنر خود را در راه دین بکار گرفته است، لذا بهترین ساختمان خود را خاص معابد قرار داده و هنر معماری از همان ابتدا روبه تکامل نهاده‌است. پیشرفت هنر پیکرسازی نیز مدیون بت‌تراشان بت‌پرست است، و همچنین تکامل موسیقی و نقاشی هم باید در دین و مذهب جستجو کرد. عقیده به کیمیا که از موهومات و خرافات عهد باستان بود، کم‌کم موجب پیدایش علم شیمی شد. ستاره‌پرستی و اعتقاد به تأثیر نجوم و کواکب، علم هیأت را بوجود آورد. اعتقاد به محرمات حیوانی و گیاهی «تابو» که در میان اقوام ابتدایی وجود داشت، به تدریج علم جانورشناسی و گیاه‌شناسی را تکامل بخشید. اعتقاد به سحر و جادوگری که بیشتر برای شفای بیماران بکار می‌رفت، منتج به پیدایش دانش پزشکی شد. گسترش ادبیات ملل نیز مدیون اساطیرالاولین است. خلاصهٔ کلام اینکه توسعهٔ هنر و علوم و تمدن را همه می‌باید در ادیان ابتدایی و تحول و تکامل آن جستجو کرد.

فصل دوم ـ ادیان ابتدایی

چنانکه اشاره شد، منظور از ادیان ابتدایی آن مجموعه از عقاید و باورهایی است که در میان انسان بدوی از عهد قدیم رواج داشته است و کم بیش در حال حاضر هم ممکن است در میان اقوام و قبایل دور افتاده که طرز زندگی آنها همچون زندگی انسان ابتدایی است، وجودداشته باشد. به همین جهت لازم است که مختصراً دربارهٔ انسان ماقبل تاریخ مطلع شویم.

در قرن نوزدهم در اثر مطالعه و تحقیقات دانشمندان بر روی نژادهای بشری و خصایص جسمانی و فکری و تحولات اندیشه و عقاید و روابط اجتماعی او علمی شکل گرفت که به نام علم «انسان‌شناسی» یا (Anthropology) «آنتروپولوژی» معروف است.

علمای انسان شناس براثر کشفیاتی که از جمجمه‌ها و آثار انسان قدیم کرده‌اند، زندگی انسان پیش از تاریخ را به دو دوره تقسیم کرده‌اند: نخست دورهٔ دیرینه سنگی یا (Paleolithic aga) و دیگری دورهٔ نوسنگی (Neolithic aga) خوانند. در واقع معیار این تقسیم‌بندی برای «عصر حجر» بر مبنای ابزار و آلت شکار و معیشت آنها بوده‌است. از دورهٔ دیرینه یا پارینه سنگی در ناحیهٔ «نئاندر» آلمان آثاری کشف شد که این آثار انسانی به نام «نئاندرتال» (Neander thal) معروف است. آثار انسان نئاندرتال مربوط به صدهزار تا بیست و پنج هزار سال قبل از میلاد می‌باشد. آنها مردگان خود را به خاک می‌سپردند و همراه با آن ابزار سنگی نتراشیده می‌نهادند. بنابراین اینها تا حدی اعتقاد به زندگی پس از مرگ داشته‌اند. این انسان شباهت زیادی به حیوان داشته و شاید نوع مرکبی از انسان و حیوان بوده‌است.

در دورهٔ نوسنگی که از بیست و پنج هزار سال تا ده هزار سال قبل از میلاد ادامه داشته است، انسان «کرومانیون» (Cromagnon) می‌زیسته‌است. کرومانیون ناحیه‌ای است در فرانسه. انسان کرومانیون برخلاف انسان نئاندرتال قائم می‌ایستاده‌است. جمجمه آنها بزرگتر از بشر امروزی بوده و قد آنها نیز بلندتر بوده‌است. اینها غارنشین بودند و با ابزار سنگی صیقلی شده گاو وحشی

و خر و اسب را شکار کرده و از گوشت آنها تغذیه می‌کردند. آنان در گورستانهای خود اسلحه و زیور و اغذیه را با مردگان خویش به خاک می‌سپردند. ایشان بر دیوار غارهای تاریک تصویری از گل و صورت حیوانات می‌کشیدند، و گاهی هم تصویراتی از هیاکل زشت و موهوم. آنها با به کارگیری پیه‌سوزها و مشعلها به کشیدن تصویرها مشغول می‌شدند. نقاشی برای آنان بیشتر جنبه سحر و افسون یعنی جنبه دینی داشته است، و بدین طریق می‌خواسته‌اند حیواناتی را که نقش آنها می‌کشند، مسخر خود سازند.

علمای علم الادیان با استفاده از آثار باستانشناسی ماقبل از تاریخ و مطالعات جدید جامعه‌شناسی بر روی اقوام بدوی که کم و بیش طرز معیشت آنها همانند انسانهای نخستین است، بدین نتیجه رسیده‌اند که عقاید و باورهای دینی بشر اولیه تم تا حدی مانند قبایل ابتدایی عصر حاضر بوده‌است. بنابراین ویژگیهای دین در قبل از تاریخ و در فرهنگهای ابتدایی را تحت عنوان «ادیان ابتدایی» مورد مطالعه قرار می‌دهند.

صفات عمومی قبایل بدوی : در میان انسان بدوی که امروزه وجود دارند مظاهر مافوق الطبیعت بسیار مختلف است و در هر محل سبک و روش خاصی معمول است. ازین رو بیان کلیاتی که همه را دربرگیرد بسیار مشکل است. اما می‌توان برخی خصوصیات عمومی و مشترک آنها را بیان کرد:

نخست آن که در این گونه جوامع فرد کاملاً وابسته به قبیله است و انسان تابع اخبار و روایات و رسوم قبیله خویش است. دوم آن که آنها غالباً به سنت قبیله و عقاید و رسوم خود پای بند بوده و در برابر هرگونه تغییر و تبدیلی به شدت مقاومت می‌کنند. سدیگر آن که رسوم و عقاید مردمان بدوی به تناسب نیازمندیهای جسمانی و روانی آنها به ظهور رسیده‌است، احتیاج جسمانی چون گرسنگی و عشق و درد و مرگ و میل به تعدی و غیره، اما نیازهای روانی هم در زندگی آنها تأثیر بسیاری دارد، از آن جمله عقیده به کاهن یاشمن، آنها کاهنان را کسانی می‌پندارند که با عالم غیب و عالم ارواح رابطه دارند، بنابراین در هنگام گرفتاری به آنها متوسل می‌شوند، به آنها اعتماد کرده و اوامر و نواهی آنها را مربوط به عالم ارواح می‌دانند آنچه که می‌شنوند یا می‌بینند حقیقت می‌پندارند. این عوامل روی همرفته برای ایشان دین و عقیده خاصی را موجب شده‌است و همین عقاید و اعمال دینی آنها را با هم متحد و پیوسته ساخته است، و برای هر فرد وظیفه و تکلیف خاصی را وضع و مقرر داشته است.

ویژگیهای ادیان ابتدایی **:** در ادیان ابتدایی عنوانهای زیر مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد: شیئی مقدس (فیتیش)، اعتقاد به مانا (نیروی مرموز)، سحر جادو، تابو (محرمات)، آنیمیزم، قربانی، احترام اموات یا پرستش اجداد، اساطیر (میتولژی)، توتم پرستی. که ما قبلاً دربارهٔ اساطیرالاولین بطور مختصر بحث کردیم، اینک به شرح مختصر بعضی ازین عناوین خواهیم پرداخت:

۱ـ سحر جادو : می‌توان سحر را چنین تعریف کرد: کاری است که آدمی می‌تواند به وسیلهٔ دمیدن و تکرار بعضی کلمات یا انجام بعضی اعمال، نیروی مافوق الطبیعه را به سود خود قبضه کند.

بشر ابتدایی بر اثر غریزه فطری میل دارد که به رموز کائنات پی ببرد، و برای جلب منفعت خود و یا دفع مضرت و شرّ از خویشتن علل حوادث را بداند و به سودخویش آنها را تغییر دهد. چون به سبب نداشتن علم و تجربه از علل واقعی بی‌خبر است، از این رو به خیالبافی می‌پردازد و معتقد به خرافات می‌شود، و با انجام دادن اعمالی نابخردانه می‌خواهد در قوای طبیعت تصرف کند. این کار با تکرار کلماتی مطنطن و اعمالی منظم انجام می‌گیرد. ساحر یا جادوگر معتقد است در تمام اشیاء یک نیروی مرموز و غیبی وجود دارد و می‌خواهد آن را تسخیر کند. گاهی با خواندن اوراد، شخصی را که مورد افسون او قرار گرفته، در اثر تلقین شفا می‌دهد. چون این تلقینات در دل افراد ضعیف‌النفس تأثیر می‌گذارد، جادوگر به فکر کارهای بزرگتر از قبیل تصرف در حوادث جوّی و زمینی، مثل باریدن باران و یا فوران آتشفشان، می‌افتد. در حقیقت سحر و جادو صورت اولیه و تکامل نیافته علم است. با این تفاوت که عالم با شناختن قوانین طبیعی در پدیده‌ها تصرف می‌کند، اما ساحر می‌داند که علت و معلولی هست، اما این شناخت را بطور تصادفی تجربه کرده و در معرفت قوانین اشتباه می‌کند. طریقه جادوگری گاهی ممکن است عوامانه باشد یعنی هر شخصی از افراد قبیله می‌تواند با ارواح غیبی ارتباط پیدا کند و گاهی هم سحر و جادوگری فقط در اختیار کاهن است. نوع اخیر که به «شمنیسم» معروف است بیشتر در میان قبایل صحراهای مغولستان و سیبریه رواج دارد.

شمنها که در واقع همان ساحران و کاهنان قبایل زرد پوست هستند، برای علاج بیماران و دفع ارواح شریره به جادوگری دست می‌زنند. آنها بر این باورند که ارواح یا نیروهای غیبی بسیاری در جهان مادی وجود دارد که در زندگی افراد بشر مؤثرند. نقش شمنها این است که با

این نیروها ارتباط پیدا کنند و بهر طریق که شد آدمی را از گزند این ارواح شریر مصون دارند و یا برعکس مخالفین را دچار جن‌زدگی کنند.

اعتقاد به سحر و جادو نه تنها در میان اقوام غیرمتمدن ابتدایی رواج دارد، بلکه به نوعی در میان بسیاری از مردم متمدن جهان نیز رایج است، مثل، رمالی و فال‌گیری و غیره.

گرچه بسیاری از محققان ریشه دین و جادو را یکی می‌دانند، اما «دورکیم» روی اصل موضوعهٔ صفت بارز «جمعی بودن» نهادهای اجتماعی، دین را مقدم بر سحر و جادو می‌داند. در عین حال فرق بین دین و جادو این است که : دین متوجه تعظیم و پرستش موجودات ماورای طبیعت است، ولی جادوگر می‌خواهد قوای ماورای طبیعت را به سود خود مهار کند. گرچه همین عمل جادوگر یا کاهن خود به نوعی، گاهی اوقات، جنبهٔ رمزی و تقدس پیدا می‌کند.

۲ـ تابو (دغدغه خاطر) : تابو کلمه‌ای است که از زبان مردم «پولی نزی» گرفته شده‌است. ***«پولینزیا»*** مجمع‌الجزایری است در جنوب غربی اقیانوس آرام. مردم آنجا دارای چهره‌ای گندمگون و اندامی کوتاه‌اند، زندگی آنها ابتدایی و شبیه عصر حجر است. در سال ۱۷۷۱ میلادی دریانوردی انگلیسی به نام کاپیتان کوک (Cook) در جزیرهٔ «تونگا» از مجمع‌الجزایر «پولی‌نزی» لنگر انداخت و ملاحظه کرد که مردم آنجا نسبت به بعضی اشیاء نوعی دغدغه خاطر نشان می‌دهند. آن اشیاء را مشخص و انگشت‌نما می‌سازند و به آنها نزدیک نمی‌شوند، دست درازی و بی‌حرمتی به آنها را حرام می‌دانند و این نوع حرمت را به زبان خود «تابو» می‌نامند. مثلاً شخص بیمار یا جسد مرده یا آدم غریب را تابو می‌شمارند. معتقدند که نیرویی نهانی و غیبی در درون آن اشیاء (مانا) وجود دارد که اگر به آن اشیاء تخطی شود آن نیرو موجب اذیت و آزار آنها را فراهم خواهد ساخت. از آن پس دانشمندان نظایر همین را در قبایل ابتدایی دیگر مشاهده کردند. و متوجه شدند که هر قبیله بدوی به نوعی به «تابو» معتقد است و از آن پس این واژه در فرهنگ ادیان عمومیت یافت.

در بعضی از قبایل ممکن است جنس زن و یا حتی خود کاهن قبیله هم تابو باشد، در بعضی از قبایل ازدواج با دختران قبیله نیز تابو است. گاهی خونریزی و ظلم هم جنبه تابو دارد، بعضی از افراد به مدفوع خود دست نمی‌زنند ... افراد این گونه قبایل اعتقاد دارند که نقض حرمت تابو معمولاً موجب کیفر از جانب قوای فوق طبیعت خواهد شد، و یا در بعضی موارد قوانین جامعه آنها را کیفر خواهد داد. سرانجام رعایت نکردن حرمت تابو خود باعث عذاب وجدان شخص

خواهد شد، زیرا وی احساس گناه می‌کند ، بطور کلی تابوها سه امر اساسی را دربردارند:

۱ـ شناسایی پاکی و ناپاکی یک چیز، یعنی مقدس و غیرمقدس بودن یک شئیی یا انسان.

۲ـ حرمت و ممنوعیتی که در آن چیز وجود دارد.

۳ـ کیفر عدم مراعات این ممنوعیت، یا مجازات.

به همین جهت علمای جامعه‌شناس، ریشه طاهری و نجاست، حرام و حلال بودن، مقدس بودن و نبودن که در میان انسان متمدن وجود دارد، از تابو می‌دانند.

۳ـ مانا (Mana) : اصل این واژه، هم علمای انسانشناس از زبان مردم «ملانزیا» ـ مجمع الجزایری در شمال شرقی استرالیا ـ اقتباس کرده‌اند و سپس این واژه در تاریخ ادیان به عنوان اصطلاح عمومیت یافت. مانا عبارت است از یک نیروی غیرشخصی مرموز غیبی که در عین حال مادی، معنوی هم هست و در تمام اشیاء و در همه‌جا پراکنده است. مانا یک نیروی مافوق‌الطبیعه است که هرگز روی یک شیئی معینی ثابت نمانده و می‌تواند در تمام اشیاء مختلف قرار گیرد. مانا دارای این خاصیت است که می‌تواند از اشیاء جامد به افراد زنده هم منتقل شود. مانا بیشتر در موجودات و چیزهای مقدس وجود دارد. این نیروی غیبی روحانی گرچه مورد اعتقاد تمام قبایل بدوی است. اما در هر ناحیه‌ای رسوم و آداب و واکنشهای خاصی نسبت به آن معمول است. در میان اقوام ابتدایی، مانا بیشتر از سایر قوای طبیعت دارای معنای حیاتی بوده و امتیاز خاصی دارد. حوادث فوق‌العاده، قدرت فرد یا حیوان همه مبتنی بر مانا می‌دانند. ازین جهت برای استمداد از آن و یا برای دفاع در برابر آن توجهی خاص نسبت به آن مبذول می‌دارند.

۴ـ توتم (Totem) : ایمان و احترام خاص به بعضی از حیوانات و گیاهان یکی دیگر از افکار باستانی و اندیشه‌های ابتدایی انسان عصر حجر است. واژهٔ توتم از زبان سرخ‌پوستان آمریکا گرفته شده‌است و به معنی «شیئی محترم» است. آنها برآنند که حیوان یا درختی خاص «توتم» مخصوص قبیله ایشان است، از این رو آن حیوان یا درخت را علامت و نشان قبیله خود قرار می‌دهند.

بنابراین در اصطلاح جامعه‌شناسی توتم‌پرستی (Totemism) عبارت است از ایمان و احترام به بعضی از جانوران و گیاهان ـ بیشتر حیوان ـ بطوری که مردم آن قبیله گمان می‌کنند که از نسل آن حیوان هستند. هر قبیله برای خود حیوانی را به عنوان توتم مشخص کرده و بدیهی است که این حیوان یا توتم خاص می‌باید در محیط زیست آن قبیله وجود داشته باشد. برای مشخص

شدن قبیله و نیز برای این که به قبایل مجاور ارادت و احترام خود را به آن حیوان نشان دهند، تصویر یا مجسمه آن حیوان را در غارها و یا بر دیرک بلند چادرها نصب می‌کنند، که در اصطلاح علمی به آن «دگل توتم» نامند.

حیوانهایی که در محیط قرار دارند و به عنوان توتم مورد تقدس قرار می‌گیرند، ممکن است شیر، طوطی، خرس، مار، گرگ و غیره باشد. منشأ اختیار توتم یا از روی ترس است، چنانکه از شیر و مار می‌ترسند و یا از روی محبت و زیبایی و جمال آن حیوان، چنانکه طاووس و کانگورو از این گروه‌اند.

به هر جهت حیوانی که مورد احترام و پرستش قرار می‌گیرد به نوعی برای آنها جنبهٔ مرموز دارد و معتقدند که در وجود آن نیروی «مانا» وجود دارد. از رساندن آزار و خوردن آنها پرهیز می‌کنند (تابو). روح یا «مانا»ی موجود در آن حیوان را حامی قبیله خود می‌دانند. در بعضی از قبایل توتم جنبه جنسی دارد یعنی مردان قبیله یک توتم و زنان ایشان دارای توتم دیگری هستند.

از آنجا که در بعضی از قبایل، توتم با آنها خویشاوند است و غالباً خود را از نسل آن می‌دانند، افراد یک قبیله همه خود را خویشاوند یکدیگر دانسته و بدین سبب ازدواج و زناشویی «برون همسری» است، یعنی مرد یا زن می‌باید با فردی خارج از گروه توتمی خود ازدواج کند، درین صورت خانواده جدید تابع قانون پدرسالاری یا مادرسالاری خواهد بود. بهر صورت ازدواج با افراد قبیلهٔ خودی نوعی «تابو» محسوب می‌شود.

در قبایل توتمیسم نه تنها تصویر و پیکر توتم مقدس است بلکه افراد آن قبیله تقلید صدای توتم و آرایش سر و شکل و لباس خود که آن را هم شبیه توتم ساخته، نوعی عبادت می‌دانند. بنا به نظر جامعه‌شناسان آثار توتم‌پرستی در عصر حاضر در میان بسیاری از ملل متمدن باقی مانده است، از قبیل: کوبیدن شکل حیوانات به صورت خال روی بدن انسان؛ مقدس بودن بعضی از درختان و جانوران؛ (مثلاً دخیل بستن بر شاخه‌های درختان و خواستن حاجت و قطع نکردن آن درخت، که در گوشه و کنار ایران دیده می‌شود، ازین نوع است)؛ نقش بعضی از حیوانات و یا گیاهان بر روی پرچم برخی از کشورها (عقاب در آلمان، شیر و خورشید در پرچم سابق ایران، سدر =کنار در لبنان؛ شیر در سیلان ...) همه از آثار توتم می‌دانند. حتی نام بعضی از شهرهای متمدن جهان، از جمله شهر «برن» پایتخت سویس که به معنی خرس است، از دید جامعه‌شناسان در روزگار بسیار کهن در آن ناحیه مردمی می‌زیسته‌اند که توتم آنها خرس بوده‌است. و با وجود

این که مردم آن ناحیه تاکنون چندین بار دین و مذهب خود را تغییر داده‌اند، اما اثر توتم پرستی تاکنون بر نام آن شهر باقی مانده‌است.

سرانجام، چنانکه اشاره شد، پیشرفت علوم گیاه شناسی، کشاورزی و جانورشناسی و نیز هنرنقاشی و موسیقی و پیکره‌سازی می‌باید در ادیان ابتدایی و خصوصاً در توتم‌پرستی ریشه‌یابی کرد.

۵- فیتیش (Fetish) : همانطور که پرستش و حرمت حیوان و گیاه در میان بعضی قبایل ابتدایی رواج دارد، احترام به اشیاء جسمانی و مادی نیز رواج دارد. فیتیش یا شئی مقدس یک واژه پرتغالی است و به معنی «سحر یا افسون» است. وقتی که دریانوردان پرتغالی در قرن شانزدهم میلادی، در سواحل غربی آفریقا رسیدند، متوجه شدند که سیاه‌پوستان آن نواحی نسبت به بعضی از اشیاء مثل: سنگ، چوب، فلزات و غیره احترام روحانی خاصی دارند. آنها را مقدس می‌دارند و در جنگها و شکار آن اشیاء را با خود حمل می‌کنند و اگر پیروز شوند آن را از برکت آن شیئی مقدس می‌دانند. سیاحان پرتغالی آن اجسام را به زبان خود فیتیش نامیدند و از آن پس این واژه در تاریخ ادیان به عنوان یک اصطلاح متداول شد. هم‌اکنون هم اقوام بدوی افریقا، سرخ‌پوستان آمریکا و دیگر قبایل بدوی جهان به نوعی فیتیش را می‌پرستند. آنها را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانند و برای این اشیاء مقدس نیروی «مانا» قایل‌اند.

به نظر علمای جامعه‌شناس آثار فیتیشیزم در حال حاضر هم در میان ملل متمدن جهان باقی مانده‌است، از جمله: ارزش و تقدس طلسمات، زیورها، نگین انگشتریها، و دیگر حمایلهایی که انسان از آنها امید خیر و برکت و یا دفع شر دارد. این گونه حمایلها یا تعویذها از قدیم تاکنون در میان جوامع مختلف رواج داشته است. (برای مثال در عربستان قدیم زمانی که نبی اکرم (ص) طفل بود و می‌خواست به صحرا رود، حلیمه گردن بندی برای حفاظت به گردن آن حضرت انداخت، امّا حضرت نپذیرفت و فرمود کسی دیگر مرا حفاظت خواهد کرد، آن گردن‌بند نوعی از آثار فیتیش بوده‌است)، صلیبی که امروزه مسیحیان به گردن می‌اندازند و حتی زیور و زینتی که غالباً زنان حمایل می‌بندند، از نظر جامعه‌شناسان از آثار فیتیش‌پرستی می‌باشد. از نمونه بسیار رایج این آثار تعویذ و طلسم است که در تمام جوامع به نوعی متداول است.

تعویذ، دعاها و اشیائی است که برای رفع بلا و چشم زخم یا برای رسیدن به مراد بر بازو می‌بندند و یا برگردن می‌آویزند.

طلسم که در اصل یونانی «تلسما» است، برای دفع آفتها و در بند کردن دشمنهای انسی و جنی بکار می‌رود و بیشتر جنبه تدافعی دارد.

بت‌پرستی : بت‌پرستی مرحله تکامل یافته فیتیش‌پرستی است و یا به عبارت دیگر فیتیش پرستی مقدمه بت‌پرستی می‌باشد. پس از آن که انسان مراحل کمال را پیمود و از عصر حجر به دورهٔ فلز رسید، پرستش فیتیش ساده ابتدایی که از سنگ و چوب ساخته می‌شد کم کم تکامل حاصل کرد و بصورت بت‌پرستی خودنمایی کرد. اصولاً انسان برای ساختن بت نهایت هنر خویش را بکار می‌گیرد و بت را هرچه زیباتر ساخته و پرداخته می‌کند، در صورتی که بر روی شیئی مقدس کمتر کار هنری انجام می‌گیرد. به همین جهت بت‌پرستی معمولاً در نزد اقوام پیشرفته‌تر متداول است. پس از این که آیین بت‌پرستی متداول شد، اندیشهٔ انسان دربارهٔ ذات خداوند یا خداوندان به صورت تماثیل و یا تندیسهایی که به دست خود ساخته بود مشخص گشت.

تمام ملل باستان مانند: مصر، آشور، بابل، یونان و روم باستان و غیره هر یک به نوبه خود مراحل بت‌پرستی را پیموده‌اند. نظیر مردم بابل که پیش از ظهور حضرت ابراهیم (ع) بت‌پرست بوده‌اند. در میان اقوام قدیم چنانکه از تورات برمی‌آید و مورخین هم گفته‌اند، تنها مردم ایران‌باستان از ننگ بت‌پرستی تا حدی مبرّا بوده‌اند. در حال حاضر هم بقایای بت‌پرستی در میان ملل متمدن جهان رواج دارد، مانند پرستش پیکره‌های خدایان در هند و تندیس «بودا» در خاور دور.

۶- آنیمیسم (Animism) پرستش طبیعت و روح : اصطلاح آنیمیسم از واژه لاتینی «انیما = Anima» اقتباس شده‌است و به معنی جان و روان است، که ترجمه فارسی آن می‌شود «جان‌گرایی». اما نویسندگان تاریخ ادیان ترجیح می‌دهند که به جای «جان‌گرایی» همان اصطلاح آنیمیسم که کلی‌تر است بکار برند. بنابراین آنیمیسم عبارت از اعتقاد به آن که ***مظاهر طبیعت صاحب ارواح و جانهای مستقلی*** هستند. و نیز اعتقاد به این که هر چیز و هر جسم دارای روح و روانی است که این ارواح می‌تواند در سرنوشت انسان مؤثر باشد. از این جهت نمونه روشن آنیمیسم «ستاره‌پرستی» می‌باشد.

نخستین کسی که این اصطلاح را بکار برد، «تایلر» دانشمند انگلیسی قرن نوزدهم بود، که در تعریف دین اعتقاد به روح و روان هم لازم دانست.

بطور کلی هر نوع اعتقاد و یا تقدیس نسبت به پدیده‌های طبیعت مانند : ماه و خورشید و ستارگان، کوه و دریا ... در حوزه این تعریف قرار می‌گیرد، و همچنین اعتقاد به جن و پری و غول و دیو و تأثیر ارواح از اعتقادات معروف به آنیمیسم بشمار می‌رود. و نیز اعتقاد به تناسخ یعنی انتقال روح از بدنی به بدنی دیگر و رؤیاها در این قلمرو محسوب می‌شوند.

در حال حاضر آثار آنیمیسم در جهان، در میان ملل خاور دور یعنی چین و ژاپن بیش از هر کجا به چشم می‌خورد. در ایران هم اعتقاد به جن و پری ... اعتقاد به تأثیر فلک و کواکب در سرنوشت انسان و یا مقدس بودن عناصر اربعه در قدیم و مقدس بودن بعضی کوهها و دریاچه‌ها (دین آریائیها پیش از زردشت جنبهٔ آنیمیسم داشته است) از نشانه‌های آنیمیسم می‌باشد.

فصل سوم ـ ادیان قدیم

چنانکه گفتیم منظور از ادیان قدیم آن دسته از دینهایی است که در گذشته درمیان مردم متمدن قدیم مصر و بین‌النهرین و یا یونان و روم باستان رواج داشته و امروزه دیگر پیروانی ندارد.(۱)

۱ـ دین مردم مصر:

سرزمینی که به خاطر آبادی آن در زبان عربی به نام مصر شهرت یافته است، نزد عبرانیان به مصرائیم معروف بوده‌است. مردم قدیم مصر از نژاد قبطی بوده و به همین جهت هم یونانیان از قدیم آن را «اجیپ توس» Egyptus و امروزه در اروپا به آن Egypte گویند. آبادی مصر به خاطر وجود نیل است که همه ساله در اثر فیضان این رود بزرگ رسوباتی از خاک سیاه استوایی، بر اراضی قابل کشت و زرع آن گسترده می‌شود. رود نیل از وسط درهٔ مصر می‌گذرد و از کوهها جنوبی تا دریای مدیترانه در شمال امتداد دارد. دره نیل از دو طرف دیگر به ریگزارها و کویرها خشک محدود می‌شود. کشور مصر به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ مصر علیا که از آبشارهای کوهستانی جنوب شروع می‌شود و مصر سفلی که منطبق با قسمت شمالی دره نیل و منتهی به ناحیه دلتاست.

تاریخ کشور مصر از سی قرن پیش از میلاد شروع می‌شود یعنی از زمانی که پادشاهی «منس» نام، مصر سفلی و علیا را تحت یک حکومت درآورد. خوشبختانه تاریخ مصر در قرن سوم قبل از میلاد، به خط یونانی ثبت شده و با آنچه که با خط قدیم مصری (خط تصویری یا هیروگلیفیک) که بر روح الواح کشف شده است، مورد تأیید قرار گرفته است.

دین مصر قدیم همهٔ مراحل ادیان ابتدایی از توتم و آنیمیسم و چندگانه‌پرستی را پشت سر

۱ـ (مباحث این فصل بیشتر از کتاب تاریخ ادیان، مرحوم حکمت و تاریخ مختصر ادیان بزرگ، تألیف فلیسن شاله استفاده شده است).

گذاشته است. نخستین مظاهر دینی مصریان قدیم، در هر ناحیه خدایی خاص به شکل حیوان که در واقع آثار توتم اقوام پیشین بود ستایش می‌شد و مورد پرستش قرار می‌گرفت. مثلاً در شهری لک‌لک، در شهری تمساح، در دیگری شیر و مخصوصاً گربه در بیشتر نقاط مورد عبادت بود. این حیوانات مظاهر قوای غیبی شمرده می‌شد و آنها را با بدن انسان ترکیب کرده به صورت موجودات وهمی درآوردند که سر حیوانات بر پیکر انسان قرار گرفته بود، (ابوالهول). مثلاً خدای «خنوم» که خدای خشکسالی بود سری مانند قوچ داشت، «هوروس» خدای آفتاب سری چون شاهین، «توت» Thot سری همچون لک لک، «باستی» سری چون گربه، «آمون» به صورت غاز، «ورع» ملخ، «اوزیریس» سری به شکل گاو نر یا قوچ داشت و خدای «آپیس» به صورت گاو بود.

در تحول خدایان مصری سه عامل اصلی که در امر زراعت مؤثر بوده‌اند مشاهده می‌شود، یعنی آفتاب تابان، زمین حاصلخیز و رود پربرکت نیل. ازینرو خدای «اوزیریس» مظهر نیل، «هوروس» خدای آفتاب (گاهی هم خدای «آمون») و «ایزیس» که خدایی مادینه بود و زوجه اوزیریس، مظهر زمین.

افسانه خدایان سه‌گانه: خدای ***اوزیریس***، ***ایزیس*** و ***هوروس*** با همدیگر ترکیب شده یک نوع سه گانه پرستی را بوجود آوردند؛ و این مثلث خدایان یکی از اساطیر کهن را پدید آورد. اوزیریس خدای نیل که خدایی است مذکر با ایزیس خدای زمین ازدواج می‌کند و فرزندی به نام «هوروس» خدای آفتاب پدید می‌آید. از آنجا که «ست» Seth خدای ظلمت یا خدای زمینهای بایر با برادر خود یعنی اوزیریس کینه و حسادت می‌ورزد، پس از توطئه‌ای اوزیریس را به قتل می‌رساند و جسد او را در تابوتی قرار داده به رود نیل می‌افکند. ایزیس زوجهٔ اوزیریس پس از رنجهای فراوان جسد را در سواحل شام می‌یابد و به مصر باز می‌گرداند و آن را مخفی می‌سازد. تا آنکه کودک آنها «هوروس» که مادرش آن را در باتلاقها و نی‌زارها پرورش می‌داد به حد رشد رسید. «ست» از قضیه با خبر شد. جنازه برادر را پیدا کرده و از روی خشم آن را قطعه قطعه می‌سازد و هر پاره‌ای به ناحیه‌ای مدفون می‌کند، از آن زمان از برکت جسد اوزیریس، سرزمین مصر حاصلخیز گردید.

از آن طرف هم «هوروس» به خونخواهی برخاست و بر عمّ خویش غلبه کرد و او را اسیر ساخت و نزد مادر آورد. اما ایزیس او را عفو کرد. هوروس جنازه پدر گردآوری کرد و با کمک

خدای خرد یا حکمت او را زنده ساخت. اما او دیگر در جهان نماند و خدایی روی زمین را به فرزند خود واگذاشت و خود او فقط خدایی مردگان را پذیرفت.

پرستش آفتاب : گرچه در سرزمین مصر خدایان متعددی پرستش می‌شد اما در غالب بلاد، خدای معتبر همان خورشید بود که در هر جا به اسمی درمی‌آمد. ازین جهت پرستش آفتاب در زمانهای مختلف از اهمیت خاصی برخوردار بود، زیرا که خورشید جهانتاب را مبدأ حیات و زندگانی می‌دانستند، حتی در هر ساعتی از روز خدای خورشید با نامی خاص نامیده می‌شد. مثلاً رع (Ra) مظهر خورشید نیمروزی و خدای آتوم (atum) خورشید شامگاهی بود.

فرعون‌پرستی : مصریان نه تنها برای خدای خورشید ارزش خاصی قائل بودند، بلکه سلاطین و فراعنه روی زمین هم از زادگان و فرزندان خورشید می‌دانستند. ازینرو فرعون‌پرستی در مصر بظهور رسید و بانیان اهرام مصر پادشاهان خود را پسر (رع) لقب دادند، هرمهایی که کنایه از شعاع آفتاب است به نام آنان بنا کردند و این رسم بیش از هزار سال رواج داشت. وقتی که یکی از شهرهای مصر به نام «تب» رونق یافت، خدای «آمون» که نام خدای خورشید در آن شهر بود، با خدای (رع) ترکیب شد و خدای دوگانه مرکبی (آمون ـ رع) مورد پرستش قرار گرفت و مهمترین معابد مصر به این جهت ساخته شد.

دیگر عقاید مصریان : در مصر فرعون که مظهر رب‌الارباب و زاده آفتاب می‌دانستند حکومت سیاسی و دینی با هم داشت و او بر جامعه کاهنان ریاست می‌کرد. او در برابر خدای اوزیریس حق شفاعت داشت. از اعمال متداول کاهنان انجام تشریفات دینی ، مراسم قربانی و جادوگری بود. چنانکه سحر و ساحری در عصر حضرت موسی به حد نهایت رسیده بود.

مصریان معتقد بودند که روح بعد از جدایی از جسم به عالم اموات می‌رود و در آنجا به اعمال آن رسیدگی می‌شود. ارواح نیکوکار در چمنزار خرمی نزد اوزیریس خواهند بود. و پس از سه هزار سال دوباره به زمین برمی‌گردند و اگر جسد سالم باشد دوباره در آن حلول می‌کنند. همین اعتقاد بر آن شد که اجساد فراعنه مومیایی کنند تا سالم بماند.

از نظر مصریان قدیم انسان دارای سه وجود است: ۱ـ جسد خاکی که بعد از مرگ مومیایی می‌شد و در کنار آن آب و غذا هم قرار می‌دادند؛ ۲ـ قالب مثالی یا کا (Ka) که عین صورت انسان است و برای این که بتواند به جسد باز گردد می‌باید در کنار نعش مرده آب و غذا بگذارند؛ ۳ـ روح جاودانی (با ـ Ba) که همیشه زنده است و به صورت مرغی بر فراز قلب انسان نشان

می‌دادند.

یکتاپرستی: در حدود سال ۱۴۰۰ قبل از میلاد در شهر تب که خدای (آمون ـ رع) می‌پرستیدند، فرعون جوانی به تخت نشست به نام **«آمن هوتپ»** چهارم، وی از چندگانه پرستی به یکتاپرستی گرایش پیدا کرد. قرص آفتاب را که موسوم به (آتون Aton) بود، به خدایی برگزید و شهر جدیدی به نام خدای آتون به اسم «اختاتون» بنا کرد و خود را هم نیز «اخناتون»، به معنی مؤمن و پرستنده آفتاب، نامید. مراسم دیگر خدایان را ممنوع ساخت. اما این توحید دیری نپائید و پس از مرگ وی بار دیگر پرستش دیگر خدایان و از جمله خدای «آمون» احیا گردید.

۲ـ دین مردم بین‌النهر قدیم (بابل):

کشوری که در میان دو رود بزرگ دجله و فرات قرار دارد، به بین‌النهرین یا عراق شهرت دارد. در این کشور از سه چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح تا حدود پانصد پیش از میلاد که ضمیمه ایران شد، چندین دولت بزرگ حکمرانی کردند که نفوذ و تمدن و علوم خود را از دریای مدیترانه تا اواسط خاک ایران گسترش دادند. سومریها قدیمی‌ترین قومی هستند که در آن سرزمین حکومت کردند. آنها در ناحیه جنوبی و در مجاورت خلیج‌فارس تمدن عظیمی را بوجود آورند و در شمال بین‌النهرین نیز معاصر با سومریان تمدن دیگری معروف به «آکدیا» شکل گرفت که به نام «اَکّدیا» Akkadia هم معروف است. اینها برخلاف سومریها از نژاد سامی بودند. این دو قوم که به نوبت بر بین‌النهرین مسلط می‌شدند رقیب بزرگی هم به نام دولت «ایلام» داشتند که بر نواحی غربی ایران یعنی لرستان و خوزستان حکومت می‌کرد و پایتخت آن شوش بود. سرانجام پس از جنگهای متعدد دولت ایلام حکومتهای سومر و اکدرا برانداخت و مردم بین‌النهرین پراکنده شدند. در ابتدای هزاره دوم قبل از میلاد، بابلیان یا کلدانیان در جنوب و چندی بعد آشوریان در شمال بین‌النهرین استقرار یافتند. بابلیان که مرکز آنها شهر بابل بود از مبشرین دین و هنر بودند، در حالی که آشوریان بسیار خشن و جنگجو بودند. معروفترین پادشاه کلدانی یا بابلیان «هامورابی» نام داشت که قوانینی بسیار مفید و عادلانه برای اتباع کشور خود وضع کرد و مسأله ترکیب سومریان و سامیان را انجام داد.

آشوریان در آغاز تابع بابل بودند، اما بعد (قرن هفتم ق. م) مستقل شدند و شهر نینوا را به مرکزیت خود برگزیدند. آشوریان چنان قدرتمند شدند که هم دولت بابل و هم دولت ایلام را

برانداختند. این دولت خونخوار هم سرانجام به دست دولت مادها زبون و مغلوب گشت. ودر سال ۵۳۹ ق . م که کورش کبیر بابل را فتح کرد؛ بین‌النهرین جزء قلمرو دولت پارس درآمد.

لازم به تذکر است که در کتب مقدس یهود اشاره به نام کلده (شنعار) بسیار شده که غالباً مقصود همان سرزمین بابل است و بعدها نام کلده عمومیت یافته تمام آن کشور راکلده نامیده‌اند. شهرهای مهم کلده یا اکادیا قدیم عبارت بودند از:

بابل، نیپور، اداب، اما، اروک، اور، اریدو، که قدیمتر و مهمتر از همه شهر «اور» مولد حضرت ابراهیم (ع) بود و اولین حکومت کلده هم در آن شهر بوجود آمد. نکته دیگر این که اختراع خط میخی و پیشرفت علم حساب از افتخارات تمدن سومریها بشمار می‌آید.

خدایان بین‌النهرین : ریشه دین و تمدن بین‌النهرین یا بابل را می‌باید در ادوار تاریخ سومریها و اکادیها جستجو کرد. گرچه دین بابلی وارث دین باستانی سومر است، اما به نوبه خود مراحل تکامل پیموده و در عصر عظمت بابل ***واجد دستگاه فکری نسبتاً منظم*** گردیده بود. یعنی از عقاید ساده فیتیشیزم و آنیمیزم آغاز شده و بصورت چندگانه پرستی یا «پولی تئیزم» نمودار شد. گرچه به نظر می‌رسد که حکومت معابد و کهانت در بین‌النهرین، قدیم از مصر بوجود آمده‌است، اما چون حکومتهای سیاسی متغیر بودند و هیچ چیز ثبات نداشت، فکر از لیت و بقای روح یا هر موجودی نیز در آن سرزمین، در ذهن پدیدار نشد. سیر تحول و تکامل دین، نزدیک به چهار هزار سال در طول حکومتهای مختلف، به طول انجامید. در آغاز سومریان عقاب و گاو نر و شیر را مقدس می‌دانستند. ارواح خورشید و ماه و ستاره‌ها که برای مردم مقدس بود به تدریج به شکل خدایان نمودار گردید. هر شهری خدایی مخصوص به خود داشت که به صورت کواکب ظاهر شده بود و هر ناحیه هم خدای خود را برتر می‌دانست. اما مردوک خدای خالقی غالب بود. داستان خلقت هم که یکی از خدایان انسان را از خاک رس آفرید و نیز داستان طوفان در میان سومریان رواج داشت.

گاهی مجموع تعداد خدایان نواحی به چهار هزار می‌رسید. اما اندک اندک که جامعه بین‌النهرین دارای مرکزیت شد و شهرهای بزرگ بوجود آمدند، خدایان بسیار به شش الهه محدود شدند و این شش خدا که در واقع دو تثلیث را تشکیل می‌دادند بر دیگر خدایان برتری یافتند.

تثلیث اول :

۱ـ آنو **Anu** خدای آسمان و خدای شهر «ارک» : ۲ـ ان لیل ـ **Enlil** یا «بل **Bel**» خدای جنگ و خدای زمین و هوا، خدای شهر «نیپور»: ۳ـ اِئا – **Ea** خدای اوقیانوس نخستین (اولین دریاها) و خدای شهر «اریدو». این سه خدا که در واقع جهان یعنی آسمان و زمین آبها را بین خود تقسیم کرده‌اند، مثلث اول خدایان را تشکیل می‌دهند.

تثلیث دوم :

۱ـ بابار یا «شمش» خدای شهر «لاری یالارسا»؛ ۲ـ سین ـ **Sin** خدای ماه (قمر) و خدای خاص شهر «اور»؛ ۳ـ نین تود **Nintud** یا «ایشتار» خدای زهره (ناهید) و خدای معبود شهر «کیش». شمش یا خورشید خدای عدالت و قاضی بزرگ جهان است و قوانین را به هامورابی تلقین می‌کند. سین یا خدای ماه در اور، یعنی زادگاه حضرت ابراهیم، حکومت می‌کرد که خدای زمان هم بود و گناهکاران را هم مجازات می‌کرد. اما ایشتار که بسیار شهرت پیدا کرد و بیشتر از همه مورد ستایش قرار گرفت، خدای مادینه‌ای بود که هم خدای جنگ بود و هم عشق و شهوت. این خدا تقریباً همان صفات اناهیتا یا ناهید، که مورد ستایش ایرانیان بود، را داشت.

مردوخ یا مردوک Marduk : پس از تسلط دولت بابل بر همه بین‌النهرین، تمام خدایان تحت‌الشعاع خدای بابل که «مردوک» نام داشت، قرار گرفتند. مردوک یا مردوخ خدایی بود که افسانه خلقت و طوفان نوح به او ارتباط داشت. در عصر هامورابی خدای مردوک به منتهای عظمت رسید و تمام خدایان دیگر از جمله «آنو» و «انلیل» و ... مقام خود را به مردوک دادند. تنها زمانی که آشوریان مسلط شدند، این خدایان از زیر حکم مردوک بیرون آمدند و تحت حکومت «آشور» خدای آشوریان که در نینوا بود، قرار گرفتند و خدای آشور، بجای مردوک خدای سراسر بابل شد. اما بعد از چندی که دوباره بابلیها بر آشوریها مسلط شدند، بار دیگر خدای مردوک خدای برتر گردید و خصوصاً در عصر بخت‌النصر به نهایت اوج و عظمت رسید.

معبد و کاهن در بابل : در تمدن بابل معبد نقش مهم داشت. در تمام شهرهای بین‌النهرین معبد از مرتفعترین بناها بود. انواع نذورات و قربانیها تقدیم معبد می‌شد. درین معابد مدارسی برای تعلیم و تربیت و نیز نویسندگان خط میخی دایر بود. معابد دارای املاک و اراضی وسیعی بودند. اداره معابد در دست کاهنان بود که در واقع طبقه روشنفکر را تشکیل می‌دادند. کاهنان خط

برانداختند. این دولت خونخوار هم سرانجام به دست دولت مادها زبون و مغلوب گشت. ودر سال ۵۳۹ ق. م که کورش کبیر بابل را فتح کرد؛ بین‌النهرین جزء قلمرو دولت پارس درآمد.

لازم به تذکر است که در کتب مقدس یهود اشاره به نام کلده (شنعار) بسیار شده که غالباً مقصود همان سرزمین بابل است و بعدها نام کلده عمومیت یافته تمام آن کشور را کلده نامیده‌اند. شهرهای مهم کلده یا اکادیا قدیم عبارت بودند از:

بابل، نیپور، اداب، اما، اروک، اور، اریدو، که قدیمتر و مهمتر از همه شهر «اور» مولد حضرت ابراهیم (ع) بود و اولین حکومت کلده هم در آن شهر بوجود آمد. نکته دیگر این که اختراع خط میخی و پیشرفت علم حساب از افتخارات تمدن سومریها بشمار می‌آید.

خدایان بین‌النهرین : ریشه دین و تمدن بین‌النهرین یا بابل را می‌باید در ادوار تاریخ سومریها و اکادیها جستجو کرد. گرچه دین بابلی وارث دین باستانی سومر است، اما به نوبه خود مراحل تکامل پیموده و در عصر عظمت بابل ***واجد دستگاه فکری نسبتاً منظم*** گردیده بود. یعنی از عقاید ساده فیتیشیزم و آنیمیزم آغاز شده و بصورت چندگانه پرستی یا «پولی تئیزم» نمودار شد. گرچه به نظر می‌رسد که حکومت معابد و کهانت در بین‌النهرین، قدیم از مصر بوجود آمده‌است، اما چون حکومتهای سیاسی متغیر بودند و هیچ چیز ثبات نداشت، فکر از لیت و بقای روح یا هر موجودی نیز در آن سرزمین، در ذهن پدیدار نشد. سیر تحول و تکامل دین، نزدیک به چهار هزار سال در طول حکومتهای مختلف، به طول انجامید. در آغاز سومریان عقاب و گاو نر و شیر را مقدس می‌دانستند. ارواح خورشید و ماه و ستاره‌ها که برای مردم مقدس بود به تدریج به شکل خدایان نمودار گردید. هر شهری خدایی مخصوص به خود داشت که به صورت کواکب ظاهر شده بود و هر ناحیه هم خدای خود را برتر می‌دانست. اما مردوک خدای خالقی غالب بود. داستان خلقت هم که یکی از خدایان انسان را از خاک رس آفرید و نیز داستان طوفان در میان سومریان رواج داشت.

گاهی مجموع تعداد خدایان نواحی به چهار هزار می‌رسید. اما اندک اندک که جامعه بین‌النهرین دارای مرکزیت شد و شهرهای بزرگ بوجود آمدند، خدایان بسیار به شش الهه محدود شدند و این شش خدا که در واقع دو تثلیث را تشکیل می‌دادند بر دیگر خدایان برتری یافتند.

و کتابت را می‌دانستند و برای عامه مردم دعا و ورد می‌خواندند، و برای درماندگان افسونها و مناجاتها تقدیم خدایان می‌کردند. آنها کواکب نیز رصد کرده و سرنوشت بشر هم از روی حرکات ستارگان معین می‌کردند . در واقع این گروه از نظر مادی هم جزء غنی‌ترین مردم بابل محسوب می‌شدند.

در همین عهد که ستاره‌پرستی والوهیت اجرام سماوی رواج داشت، حضرت ابراهیم اولین کسی است که برای بیان توحید و یکتاپرستی، این عقاید رانفی کرد. (قرآن، سوره انعام ۸۰/۶-۷۶)

آثار دین بین‌النهرین: ادیان مردم بابل خدمات ارزنده‌ای به عالم بشریت نموده است که یکی پیشرفت علم نجوم و هیأت است و دیگری علم تشریح. مردم بابل برای پیشگویی گوسفندی را پرورش می‌داند. و پس از فربه شدن آن را می‌کشتند و در احشاء آن و خصوصاً جگرش دقت می‌کردند و با دیدن خطوط و علایمی که بر روی جگر مشخص می‌شد، به نظر خود از حوادث آینده آگاهی می‌یافتند. همین دقّت در اعضای بدن حیوانات موجب پیشرفت علم تشریح شد.

دیگر این که چون ستارگان جایگاه مهمی در افکار مردم داشت، یکی از وسایل مهم پیشگویی، مطالعه در حرکات ستارگان بود. حساب خسوف و کسوف و ترتیب تقویم از ابتکارات مردم بابل است. آنها بعضی روزها را نیک و بعضی شوم می‌دانستند. روزهای هفته به نام اختران و کواکب مقدس نامگذاری شده بود، که سپس مردم یونان و روم هم این روش را به‌کار بردند. دوشنبه به نام ماه (قمر) و سه‌شنبه روز مارس و چهارشنبه روز عطارد بود ... کودکی که در هر روزی از هفته متولد می‌شد، حالات ستاره آن روز بر طالع او یا زندگی وی موثر بود. از قرن ششم قبل از میلاد که قوم یهود به اجبار در بابل اقامت کرد، بسیاری از اندیشه دینی مردم بابل بر افکار دینی قوم یهود تأثیر گذاشت و یهودیان آن عقاید را در جهان منتشر ساختند.

۳ـ دین مردم یونان :

یونان شبه جزیره کوچکی است در جنوب شرقی اروپا. که در مغرب زمین به «گریس» Greece مشهور است و خود مردم آن کشور نام «هلن» را انتخاب کرده و در مشرق زمین هم به «یونان» که از نام قبیله «ایونی» اقتباس شده، معروف است.

هلنها با آرياييهای ایران و هند از یک نژاداند و نام ایشان در اشعار هومر شاعر ملی یونان

مذکور است. در قرن ششم قبل از میلاد، کشور یونان با امپراطوری هخامنشیان همسایه بود و جنگهای ایران و یونان مهمترین وقایع تاریخی آن عهد را تشکیل می‌دهد. همین جنگها و تهاجمها که از دو طرف و بین مردم ایران و یونان ادامه داشت یکی از مهمترین عامل نقل و انتقال فرهنگی هم بود. چنانچه مهرپرستی ایرانی از طریق جنگها به یونان و اروپا راه یافت. در قرن پنجم قبل از میلاد، مردم یونان از نظر علم و هنر و فرهنگ بسیار پیشرفت کردند، و فرهنگ هلنی نه تنها در اروپا بلکه تا قلب آسیا هم نفوذ پیدا کرد. در قرن چهارم ق.م. اسکندر مقدونی نه تنها بر تمام یونان چیره شد بلکه ایران را هم فتح کرد و تا هند هم پیش رفت. پس از اسکندر دولت یونان روبه انحطاط رفت و سرانجام رومیان در آغاز قرن دوم پیش از میلاد، بر شهرهای یونان استیلا یافتند و یونان یکی از کشورهای تابع روم گردید و از آن پس تمدن رومی جایگزین تمدن یونان شد. در قرن سوم میلادی هم که امپراطوری عظیم روم به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم گردید، یونان تابع روم شرقی شد.

مردم یونان باستان از نظر دینی مراحل گوناگونی را پیموده‌اند. در میان آنها آثار و بقای توتم وجود داشته و برای آنها نوعی درخت بلوط و گاو نر مقدس بوده است. غالب قبایل و کلانهای یونانی در ابتدا به نام حیوانی که توتم آنها بود نامیده می‌شدند. آثار و بقایای آنیمیسم هم در میان آن مردم وجود داشته است. آنها به ارواح بسیاری عقیده داشتند و برای خواب دیدن و رؤیا ارزش قایل بودند. عمل جادوگری هم کاملاً رواج داشت. به طور کلی آنان مظاهر طبیعت را می‌پرستیدند و به خدایان متعدد (پلی‌تئیزم) معتقد بودند. خدایان خود را شبیه انسان تصور می‌کردند. خدایان هیکل انسان داشتند و گاهی هم به شکل حیوان ظاهر می‌شدند. خدایان چون انسان غذا می‌خوردند و ازدواج می‌کردند. مهمترین خدایان آنها عبارتند از : زئوس پاتر Zeus Pater یعنی پدر آسمان، این خدا که در رأس دیگر خدایان قرار داشت همان خدای آریایی هندباستان به نام «دیوس پی‌تار» است که بعدها نزد رومیان به «ژوپیتر» موسوم شد. دیگر آپولو Apollo خدای آفتاب که خدای کشاورزان و حافظ شبانان هم بوده‌است. دمی‌تر Demeter هم خدای مؤنث و خدای زمین و زراعت است. هرمس Hermes خدای حکیم و آفریننده، «آرس» Ares خدای جنگ بود و آخرین خدایی که پا به عرصه وجود گذاشت کرونوس Kronos خدای زمان بود که «اورانوس» پدر خود را از تخت به زیر آورد و خود بر جای او نشست.

در هزاره اول قبل از میلاد یکی از شاعران حماسی یونان به نام «هومر» افسانه خدایان را به زبان شاعرانه بیان می‌کند که در واقع آثار «هومر» به منزله ادبیات دینی آن قوم است.

ظهور فلاسفه در یونان : در حدود قرن ششم پیش از میلاد، متفکرین و خردمندان یونان اوهام و تصورات باطل اشعار هومر قبول نکردند و در برابر خدایانِ شبه انسان سرتسلیم فرود نیاوردند و با بینش خود به توجیه نظام هستی پرداختند. سقراط که به پدر فلسفه شهرت دارد (۴۷۰ ق . م) در آتن مردم را به سوی معنویات دعوت کرد، پس از او شاگردش افلاطون و سپس ارسطو که از حکمای الهی بودند، مردم را به تفکّر در فلسفه متافیزیک (مافوق الطبیعه) هدایت کردند.

عقاید عامه : در همین دوره در فکر عوام هم تحولات بسیاری به ظهور رسید. آنها معتقد بودند که خدای زئوس (پدر) بر بالای کوه اولیمپوس نشسته و خدایان دیگر در اطراف او حلقه زده‌اند. مجمسه خدایان را با دست هنرمندانه خود می‌ساختند. آنچه از منظومات شاعران باستانی و از جمله هومر برمی‌آید، مردم یونان سعادت را فقط در این جهان می‌دانستند و از مسأله زندگی بعد از مرگ سخنی به میان نیاورده‌اند. یونانیان غیر از خدایان به موجودات غیبی دیگری هم معتقد بودند که گاهی آنها را هم ستایش می‌کردند. حتی گاهی پهلوانان اساطیری چون هراکلس «هرکول رومی» و «اودیپ» هم برای آنها جنبهٔ تقدس داشت. یونانیها روز خاصی مثل شنبه و جمعه نداشتند ولی در طول سال ایامی برای عیدها و جشنهای خود معین کرده بودند. این جشنها که مظهر ملی آنها بود در معبد دلفی Delffi انجام می‌گرفت و کاهن این معبد نیز برای آنها مقدس بود.

طبقهٔ خواص و متفکرین که عقایدی غیر از عامه داشتند، اندیشه‌های خود را بطور مخفی و سرّی نگه می‌داشتند و هر کسی به حریم اندیشه‌های آنها راه نمی‌یافت. اما اندک اندک فلسفه هم در نزد مردم جنبهٔ دینی پیدا کرد و کم‌کم عامه مردم به دو مکتب فلسفی گرایش پیدا کردند. یکی مکتب ***«رواقیون»*** بود که سعادت و خوشبختی روح را تعلیم می‌داد و برای جسم ارزشی قایل نبود. و دیگر مکتب ***«اپیکور»*** که سعادت جهان را در لذتهای حسی می‌دانست. پیروان این دو مکتب تا غلبه دین عیسی مسیح بر سرزمین یونان به حیات خود ادامه می‌دادند.

۴ـ دین مردم روم :

شبه‌جزیره‌ای که در جنوب اروپا قرار دارد و به نام ایتالیا معروف است در قدیم بدین نام نبود، بلکه ایتالیا فقط شامل ناحیه کوچکی ازین سرزمین می‌شد و کم‌کم این نام در حدود قرن اول میلادی تمام شبه‌جزیره را شامل شد.

در قرن اول میلادی تمام شبه جزیره تحت اداره شهر روم قرار داشت. هرکس در دائره حکومت آن شهر بود در هر کجای عالم که متولد می‌شد «رومی» شناخته می‌شد. دولت روم به تدریج توسعه یافت و در آغاز قرن سوم میلادی بر تمام شام و آسیای صغیر مسلط شد و در حد نهایت اوج و ترقی خود رسید و از آن به بعد آن دولت رقیب سرسختی برای شاهان اشکانی و ساسانی ایران بود. این دولت سرانجام به دو دولت روم شرقی و غربی تجزیه شد.

دین مردم روم در قدیم و از دوران ماقبل تاریخ توتم‌پرستی بود. گیاهانی چون انجیر و باقلا و حیواناتی چون گرگ توتم آنها بوده‌است. کیش آنیمیزم هم در میان رومیان رواج داشته است. عقاید آنها که به نام دین «نومنا ـ Numena» معروف است مشتمل بود بر پرستش ارواح و سحر و جادو، آنها برای هر چیز روحی را قایل بودند و این ارواح دارای قدرت خدایی بودند، در رأس همه خدایان، ژوپیتر قرار داشت. ژوپیتر با خدای «مارس» که خدای جنگجویان بود و نیز با خدای «کرینوس» تثلیت خدایان رومی را تشکیل می‌دادند. کرینوس هم خدای جنگ بود و هم خدای صلح، اما ژوپیتر خدای نور و رعد و صاعقه بود و روزهای ایام بدر، خاص عبادت او بود. غیر از این سه خدا رومیها خدایان دیگری چون ونوس، اپولو، هرکول (هراکلس یونان) و نپتون را هم ستایش می‌کردند، و دولت روم هم این خدایان را به رسمیت می‌شناخت. چنانکه ملاحظه می‌شود، بعضی از خدایان از یونیان اقتباس شده بود. دین رومیها به تدریج در تحت تأثیر اندیشه‌های ملل مشرق زمین قرار گرفت. چنانکه دین مهرپرستی که جنبه عرفانی داشت در دیار روم نفوذ یافته و تا قبل از گسترش مسیحیت بر تفکرات مردم تسلط پیدا کرده بود. گاهی هم امپراطوران روم، همچون خدایان مورد پرستش قرار می‌گرفتند. مثلاً برای **ژول سزار** معبدی ساختند و **نرون** Neron هم خود را هم‌شأن آپولو می‌دانست.

فصل چهارم ـ ادیان خاور دور

منظور از کشورهای خاور؛ چین و ژاپن و کره و ویتنام و چند کشور دیگر است که در شرق آسیا قرار دارند. مردم خاور دور از نژاد زرد هستند که بیشترین جمعیت جهان را همین زردپوستان تشکیل می‌دهند.

ویژگیهای کلی ادیان بومی خاور دور این است که جنبهٔ الهی و تشریعی ندارند، یعنی نه بنیانگذار این دینها از جانب خدا مبعوث شده‌اند، و نه کتاب آسمانی دارند و نه خود مدعی آنند. به عبارتی این ادیان جزء نحل هستند و نه ملل. دیگر این که ادیان خاور دور بر مبنای آنیمیسم قرار گرفته‌اند، زیرا که هم ارواح مردگان و خصوصاً نیاکان مورد پرستش قرار می‌گیرد، و هم پدیده‌های طبیعت چون آسمان و خورشید مقدس است و بالاخره این ادیان براساس سنتهای خانوادگی شکل گرفته و بر تحکیم آن هم کوشیده‌است. ادیانی هم مثل دین بودا که از خارج بدین نواحی راه یافته، ناگزیر خود را با اخلاق و سنتهای بومی منطبق کرده و به تدریج رنگ ادیان بومی پیدا کرده است. بنابراین در حال حاضر مردم نسبت به دینی خاص تعصب ندارند تا جایی که گاهی چندین دین را با هم آمیخته و در هر مرحله‌ای از زندگی به دینی متوسل می‌شوند و بدان عمل می‌کنند. بهمین جهت هم نمی‌توان آمار دقیقی از پیروان ***بودا*** یا **کنفوسیوس** را در چین تعیین کرد، زیرا یک فرد چینی ضمن این که به دستورات اخلاقی **کنفوسیوس** عمل می‌کند، به معابد ***بودا*** هم می‌رود و از راهبان بودایی می‌خواهد که مراسم مردگانش را برگزار کند، و از روحانیان دین «تائو» هم تقاضای اوراد و ادعیه برای دفع شیاطین دارد.

در خاور دور سه دین بومی مورد مطالعه قرار خواهیم داد: دین کنفوسیوس و آیین تائویی در چین؛ و دین شینتوئیسم در ژاپن.

۱ـ ادیان چین :

سرزمین چین از نظر وسعت بعد از روسیه و کانادا سومین کشور جهان است و از نظر جمعیت اولین.

چین از کشورهای بسیار قدیمی است که تمدن آن از ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد آغاز شد و بیش از پانزده سلسلهٔ متوالی تا آغاز قرن بیستم در این کشور پادشاهی کرده‌اند. این کشور در سال ۱۹۱۲ میلادی دارای نظام جمهوری شد. در سال ۱۹۴۹ به کمک دولت شوروی حزب کمونیست براین سرزمین چیره شد و رئیس‌جمهور وقت «چیانگ ـ کای ـ شک» به جزیره تایوان (فرمز) فرار کرد و به کمک آمریکا دولت چین ملی راتشکیل داد. در چین کمونیست هم «مائو ـ تسه ـ تونگ» در رأس حکومت قرار گرفت. در آغاز حق «وتو» در سازمان ملل در اختیار دولت تایوان یا چین ملی بود، اما سرانجام در اختیار چین اصلی قرار گرفت.

سرزمین چین دارای تمدنی بس کهن است، دیوار عظیم چین از عجایب هفتگانه بشمار می‌رود، فنّ چاپ و ساختن با روت و کاغذ و قطب نما از اختراعات مردم چین است. مردم چین اعتقاد به پرستش طبیعت و خصوصاً آسمان دارند، و دیگر از اعتقادات آنها پرستش ارواح نیاکان است. ایشان به زبان خود آسمان را «شانگ ـ تی» می‌گویند و خاقان هم پسر آسمان می‌دانستند تا هزاره اول پیش از میلاد، مردم چین روانهای نیاکان مادری را بیشتر تجلیل می‌کردند و زنان بافنده هم اهمیت اجتماعی بیشتری داشته‌اند. در دورهٔ مادر شاهی که مردان تحت نفوذ زنان بودند تنها روان قابل پرستش روان مادران بود. پس از این که پرستش آسمان که جنبهٔ مذکر داشت، توسعه یافت و زمین که جنبهٔ مؤنث داشت ، ارزش پیشین را از دست داد، «مردان آهنگر» بر «زنان بافنده» ترجیح یافتند و پرستش ارواح نیاکان پدری مورد ستایش بیشتری قرار گرفت.

الف ـ دین کنفوسیوس: کنفوسیوس که نامش به زبان چینی «کونگ ـ فو ـ تسو» است و در اروپا به کنفوسیوس معروف است، در سال ۵۶۹ ق . م . در شهر «لو» متولد شد و پدرش از سرداران امپراطور بشمار می‌رفت. در سال ۵۰۱ ق . م به فرمانروایی ایالت «لو» رسید، اما پس از مدتی از کار استعفا داد و سرانجام در سال ۴۸۹ ق . م درگذشت و او را در دهکده‌ای در مرکز چین به خاک سپردند.

«کونگ» به معنای معلم است و در چین غالباً کنفوسیوس را «کونگ» می‌خوانند. وی در سال ۵۳۱ ق.م. یک مکتب اخلاقی بوجود آورد و به هدایت مردم مشغول شد. در میان مردم چین وی همان اندازه اهمیت دارد که سقراط در یونان، زیرا مکتب او دربارهٔ انسان و انسانیت بحث می‌کند. دین او براساس اخلاق استوار است و در آن دین از پرستش خدا، یا خدایان سخنی نرفته و پرستشگاهی و کاهنی هم ندارد. مردم چین دین او را «مکتب تعالیم حکیم» نام نهاده‌اند.

کنفوسیوس برای نیاکان ارزش قایل است و قرُبانی دادن برای ارواح نیاکان را توصیه می‌کند، اما برای ارواح دیگران را مکروه و نوعی تملّق می‌داند. وی دربارهٔ زندگی آخرت سخنی نگفته است و می‌گوید: «تو که هنوز زندگی را نشناخته‌ای مرگ و پس از مرگ را چگونه خواهی شناخت». در عین حال او اعتقاد به پرستش آسمان «شانگ ـ تی» دارد. دربارهٔ نظام هستی وی بر این باور است، که مبنای جهان بر دو اصل است : یکی **«یانگ»** که مذکر و مثبت است؛ و دیگری **«یین»** که مؤنث و منفی است. و از آمیختن این دو نیرو آسمان و زمین پدیدار شد و آدمی بوجود آمد.

از نظر اخلاقی وی می‌گوید که سرشت آدمی پاک آفریده شده‌است، و این پاکی را باید با نور معرفت تکمیل نماید. در اصطلاح «انسان کامل» در مکتب کنفوسیوس، عبارت از فرزندی است که محبّت والدین را همواره در دل دارد؛ و پدری است که نسبت به فرزندان به عدالت و مهربانی رفتار کند؛ و شوهری است که به همسر خود وفادار باشد؛ و دوستی است که بـه دوست خـود اخلاص می‌ورزد. انسان کامل نیز دارای پنج خصلت است: عزت نفس یا علو همت؛ خـلوص نیت؛ شوق و اخلاص عمل؛ حسن سلوک؛ حکـمتی کـه شک و گـمان را بـار نـیاورد. چـنانکه ملاحظه می‌شود، مبنای این دین بر سنتها و اخلاق قرار دارد. کنفوسیوس معتقد است که اساس جامعه انسانی هم می‌باید بر روی پنج رابطه قرار داشته باشد.

۱ـ رابطه پادشاهان و حکام با رعایای خود.

۲ـ رابطه پدر با فرزندان.

۳ـ رابطه شوهر با زن.

۴ـ رابطه برادران بزرگتر با برادران و خواهران کوچکتر.

۵ـ رابطهٔ دوستان با یکدیگر.

همهٔ این روابط باید بر اصل محبت و احترام متقابل بنا گردد، و «آنچه که به خود نمی‌پسندد به دیگران روا ندارد». سرانجام اینکه وی برای گروههای اجتماعی ارزش بیشتری قایل است تا فرد.

کتابهای مقدس : این آثار که به نام نوشته‌های مقدس کنفوسیوس معروف است، بـه **«پـنج کینگ»** نام دارد. و آن مجموعه‌ای است از سخنان وی که شاگردانش گردآوری کرده‌اند، و شامل مطالبی چون تاریخ چین، ادبیات، آداب و تشریفات دینی ... می‌باشد.

ب ـ دین تائوئی : تائوئیسم که در حقیقت یک نوع مکتب فلسفی است، منسوب به حکیم چینی به نام «لائو ـ تسه» است، که در زبان چینی «لائوتزو» به معنای استاد و معلم است. وی در

قرن ششم قبل از میلاد کمی پیش از کنفوسیوس می‌زیست و برخلاف وی اشراف‌زاده نبود و از خانواده‌ای متوسط بود. اندیشه‌های فلسفی او را حکیمی دیگر به نام «شانگ - تزو» در قرن چهارم ق . م تکمیل نمود.

تائو به معنای راه و روش است و یک روش فلسفی که به صورت مذهب عامه درآمد. از تائو دو نیرو یعنی **یانگ** و **یین** صادر می‌شود. این دونیرو گاهی با هم در تضاداند و گاهی سازگار. یانگ منبع نورآسمانی ویین سرچشمه ظلمت زمینی است. از دیدگاه این مکتب، هرگاه موجودات در طریق طبیعی خود سیر کنند به سوی کمال در حرکت خواهندبود.

این مکتب جنبه عرفانی بیشتری دارد، و برای تهذیب نفس و ذات انسان ارزش قائل است. معتقد است که برای رسیدن به وحدت می‌باید عقل را طرد کرد و به عرفان و مکاشفه قلبی روآورد و در خود فرو رفت. این مکتب سه تقوی را توصیه می‌کند که عبارت از: اقتصاد ، سادگی در زندگی و میانه‌روی می‌باشد.

درین مذهب پنج چیز حرام است: قتل نفس، می‌خواری، دزدی، زناکاری، دروغ‌گویی و نیز درین مکتب به ده فضیلت انسانی توصیه شده‌است:

۱ـ محبت به پدر و مادر. ۲ـ وفاداری به خاقان و معلمان. ۳ـ مهربانی به همه مردم، ۴ـ پرهیز از کارهای حرام. ۵ـ فداکاری و خدمت به دیگران. ۶ـ آزاد کردن بندگان. ۷ـ ترویج کشاورزی، چون کندن قنات و کاشتن درخت. ۸ ـ کارهای عالم المنفعه، چون ساختن پلها و راهها. ۹ـ تعلیم بیسوادان. ۱۰ـ خواندن کتابهای مقدس و قربانی دادن.

دین تائوئیسم برخلاف کیش کنفوسیوس، کمتر جنبه دولتی و رسمی پیدا کرد و به همین جهت پیروان آن کمتر است. تنها در قرن هفتم یکی از خاقانان چین، این دین را به عنوان یک دین مستقل به رسمیت شناخت.

از قرن اول میلادی، ساحری و جادوگری درین دین راه یافت. و گروهی از روحانیان از ازدواج دوری جسته و به رهبانیت روی آوردند. خواندن اوراد برای دفع ارواح شرور، ساختن طلسمات و بسیاری دیگر از خرافات عامه پسند درین دین رواج دارد.

کتابهای مقدس: کتاب مقدس تائوئیسم ، «تائو ـ ته ـ چینگ» نام دارد و به معنی راه و روش یا دستور زندگانی است. این کتاب که کوچکترین کتاب دینی جهان است، مشتمل بر جملات عرفانی دشوار و گاهی غیرقابل درک است، و ازین جهت گفته‌اند: کسی که از دین «تائو» چیزی

می‌داند، هیچ نمی‌گوید و کسی که می‌گوید چیزی نمی‌داند.

۲ـ دین در ژاپن

کشور ژاپن یا به زبان خود ژاپنیها «نیپون» Nippon بالغ بر چهار هزار جزیره کوچک و بزرگ است که در شرق آسیا و در اقیانوس آرام قرار گرفته است. مردم ژاپن نیز از نژاد زرد هستند که نیاکان آنها از چین و کره به آن جزایر مهاجرت کرده‌اند. از قرن هفتم ق . م. تا جنگ جهانی دوم، مردم ژاپن امپراطور یا به اصطلاح خودشان «میکادو» را مورد پرستش قرار می‌دادند.

برخلاف چین تمدن ژاپن قدیمی نیست. از قرن ۱۹ به بعد اصلاحاتی در ژاپن آغاز شد و به فرمان میکادو گروهی از دانشجویان ژاپن برای تحصیل به مغرب زمین اعزام گردیدند. ژاپن به سرعت در جاده ترقی افتاد و با وجودی که در جنگ‌جهانی خسارات زیادی بر این کشور وارد شد، اما در اثر کوشش و مساعی مردم اقتصاد این کشور بسیار پیشرفت کرد. و اینک ژاپن یکی از قدرتهای اقتصادی جهان بشمار می‌رود.

دینهای رایج در ژاپن در درجه اول دین ملی آن کشور یعنی «شینتویی» و بعد دین بودایی و در درجه سوم دین مسیحیت است. دین بودایی از طریق چین و کره به ژاپن راه یافته و در آن کشور گسترش یافته است.

آیین شینتویی: واژه شینتویی مرکب از دو کلمه «شن» به معنی روانهای نیک و «تائو» به معنی راه و روش است و اصل این واژه چینی است، و رویهمرفته شینتویی به معنی «راه روانهای نیک» می‌باشد. شماره پیروان این دین نزدیک بر ۷۵ میلیون تخمین زده می‌شود. اما در عین حال پیروان آن دین می‌توانند پیرو دین بودا یا دین دیگری نیز باشند.

دین شینتو مجموعه‌ای است از عقاید باستانی مردم ژاپن و سنتهای کهن که ریشه در آنیمیسم دارد. تا قرن ششم ق . م . ازین دین نامی نبود، اما پس از نفوذ دین بودا در ژاپن برای مقابله با دین بودایی، دین شینتویی شکل گرفت. آثار و بقایای توتم‌پرستی هم در میان مردم ژاپن دیده می‌شود، حیواناتی چون خرس و روباه در میان مردم قدیم ژاپن مقدس بوده‌است، هنوز مهمترین جشنهای ژاپنیها به نام «عید خرس» معروف است. دین شینتو اختصاص به احترام و ستایش «کامی» ها یعنی ارواح مردگان دارد، و ارواح مردگان در مقام الهی قرار دارند و در میان زندگان پراکنده‌اند و در رنج و شادی با بازماندگان شریک‌اند.

هیچ دینی در دنیا به اندازه شینتویی، میهن‌پرستی و ملی‌گرایی رابا دینداری نیامیخته است. طبق یک افسانه در آغاز جهان هستی، آشفته و درهم بود و خدایان با هم در جنگ و ستیزه بودند، سرانجام دو خدا یکی به نام «ایدزاناگی» که نرینه بود ودیگری به نام «ایدزانامی» که مادینه بود، با کمک یکدیگر بر خدایان پیروز شدند و مجمع‌الجزایر ژاپن را خلق کردند. پس سرزمین ژاپن در اثر عشق خدایان بوجود آمده و برای مردم ژاپن سرزمین الهی است. رب‌النوع خورشید هم که طبق افسانه‌ای خود بوجود آمده است، حکومت ژاپن را در اختیار فرزند خود که همان «میکادو» باشد قرار داد. بنابراین میکادو، فرزند خدای خورشید است. و پرستش وی تا جنگ جهانی دوم متداول بود، تا این که «هیروهیتو» امپراطور سابق ژاپن در سال ۱۹۴۷ م. الوهیت یعنی جنبه خدایی خود را لغو کرد و حاکمیت ملی را به رسمیت شناخت. خلاصه کلام این که در ژاپن پدیده‌های طبیعت از جمله: آفتاب ژاپن (ژاپن را کشور آفتاب تابان هم می‌نامند)، کوه آتشفشان «فوجی»، دره‌ها، و رودها همه مقدس‌اند. امروز هم نقش خورشید سرخی بر پرچم ملی ژاپن نماینده سرزمین آفتاب تابان ژاپن است. در هر خانواده‌ای، مرکزی برای ستایش ارواح خانواده وجود دارد. در هر محله و هر شهری نیز معابد متعددی ساخته شده است که مهمترین معابد ژاپن معبد ***«ایسه»*** در جنوبی‌ترین نقطه اصلی جزیره ژاپن است و در آنجا پرستشگاههای زیادی ساخته‌اند از جلمه پرستشگاهی به نام «آماته‌راسو» یا خورشید برآمده است. از دستورهای مهم دین شینتویی، چنانچه اشاره شد، توجه به کانون خانوادگی، احترام به روان مردگان، پاکی جسم و جان از پلیدیهای ظاهری و باطنی می‌باشد.

دین بودا در ژاپن: این دین در قرن ۶ ق . م. به بعد در ژاپن رواج پیدا کرد. گرچه کم وبیش با سنتهای مردم ژاپن سازگاری نشان داد، لیکن از چند نظر در مقابل کیش شینتویی قرار دارد: ۱ـ دین شینتویی خدایان بیشماری را می‌پذیرد، ولی دین بودا از نظر اصولی این عقیده را قبول ندارد. ۲ـ دین شینتوروانها را بدون مجازات و پاداش رها کرده و به بقای دائمی آن معتقد است، در حالی که در دین بودا عقیده به تناسخ این نظر را نفی می‌کند. البته بودائیان ژاپنی این دین را با افکار نژادی خودمطابقت دادند و جنبه‌های بدبینی بودایی را به خوشبینی تبدیل کردند. گرچه دین شینتویی دین رسمی کشور است اما این رقابتها موقتی است و بسیاری از مردم ژاپن و خصوصاً روستائیان از هر دو دین بهره‌مند شده و آنچه می‌پذیرند ترکیبی از هر دو دین است.

فصل پنجم ـ ادیان هندوبودا

سرزمین هند: شبه قاره هند سرزمین بزرگی است در جنوب قاره آسیا که بعد از چین پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان است. این سرزمین علاوه بر هند کنونی، بخش اعظمی از پاکستان، بنگلادش، نپال ... را هم شامل می‌شده‌است. شبه قاره هند از قدیم‌ترین ایام با فلات ایران در ارتباط بوده و از نظر فرهنگی مشترکات زیادی با هم داشته‌اند.

بیش از دو هزار سال قبل از میلاد، مردمی در این سرزمین زندگی می‌کرده‌اند، سیه چرده با موهایی مجعد که اعقاب ایشان در جنوب شبه جزیره به نام ***«دراویدیان»*** فراوانند. دراویدیها دارای تمدنی از نوع تمدن عصر مفرغ و حتی دارای صنایع و معماری هم بوده‌اند. در کشفیات اخیر در ***«هاراپا»*** در پنجاب و در خرابه‌های ***«موهنجودارو»*** در ساحل سند، آثار تمدنی پیشرفته کشف شده‌است و به نظر می‌رسد که تمدن «هاراپا ـ موهنجودار» با تمدن بین‌النهرین در ارتباط بوده، و پل ارتباط هم فلات ایران بوده‌است. این قوم دارای دینی بوده‌اند که شاید همان نکات اصلی ادیان ابتدائی از قبیل توتم و اعتقاد به تناسخ و غیره در میان آنها رایج بوده‌است و هم اکنون هم آثار بقایای آن در میان هندوها موجود است . متأسفانه هیچ‌گونه اثر کتبی از دین در اویدیهای پیشین به دست ما نرسیده‌است.

هجوم آرياييها: از هزاره دوم قبل از میلاد، مردمی که به نام آرياييها معروفند و در واقع اجداد اقوام هندو اروپایی بودند، از سلسله جبال هندوکش گذشته و به داخل هند سرازیر شدند. این اقوام مردمی بلند قامت و سفید چهره بودند که خود را «آریایی» به معنی شریف و نجیب می‌خواندند.

اقوام آریایی قبایل و عشایر نیرومندی بودند که از جنوب سیبریه و روسیه کنونی به راه افتادند و از هر طرف پیش تاختند. گروهی به سرزمین هند تاختند و جمعی هم به سوی جنوب غربی

هجوم آوردند و فلات ایران را تسخیر کردند و به قولی گروهی نیز رهسپار اروپا گشتند. قبایلی که به ایران و هند تاختند به مرور زمان در آداب و رسوم و فرهنگ مشترک آنها تغییراتی حاصل شد، که این تغییرات گذشته از عامل زمان و مکان، آمیزش با بومیان اصلی این دو سرزمین هم از عوامل بسیار مؤثر بوده‌است. در عین حال پس از گذشت چندین هزار سال مصدر واحد و ریشهٔ هر دو مردم ایران و هند، در زبان و آیین (منظور دین قدیم ایران پیش از اسلام) بخوبی نمایان است.

آریاییها در هند اندک اندک سکونت اختیار کرده و روستاها و شهرهایی بوجود آوردند و با آب و هوای هند آشنا شدند، و رفته رفته از حالت شبانی به دهقانی روی آوردند. اینها تا قرنها بعد آداب و رسوم دینی نیاکان خود را در سرزمین جدید حفظ کردند. ازین رو مثل همنژادان ایرانی خود، چندگانه پرست بودند، و شرابی مقدس که از افشرده گیاهی نامعلوم به نام سوما (هوما) می‌ساخته‌اند، می‌نوشیدند و برای خدایان خود قربانی می‌کردند.

پیشاهنگان آریایی از طرفی با سکنه بومی هند «دراویدیها» در جنگ و نزاع بودند، و از طرفی با آریائیهایی که از عقب پیش می‌آمدند. شرح این وقایع و جنگها که همه داستانهای حماسی و رزمنامه باستانی مردم هند است، در کتابهایی چون «رامایانا» (رام نام خدایی است) و «مهابهاراتا» (سرزمین هند بزرگ) بجای مانده است. (لازم به تذکر است که سرزمین هند در قدیم به نام بهاراتا بوده‌است و چون آریاییهای هند آن طرف رود سند (هند) سکونت اختیار کردند و این رود مرز فلات ایران و هند بود. از آنجا که مردم ایران طبق قاعده زبانشناسی سانسکریت «س» را «ه» تلفظ می‌کردند پس به جای سند واژه «هند» بکار بردند، و سپس ما به آریاییهای آن طرف مرز «هندو» یعنی اهل هند گفتیم. و آن سرزمین را هم هند نامیدیم که تاکنون این نام باقی مانده است).

پس از این که آریاییها بر بومیان در اویدی چیره شدند، خود را قومی برتر دانستند و ازین به بعد بذر اولیه طبقات اجتماعی یا کاست کاشته شد. آریاییها یا طبقه ممتاز، به نوبه خود به طبقات و قبایلی تقسیم شدند. رئیس هر قبیله را «راجه» نامیدند و هرچه قبیله گسترش می‌یافت هم نیاز به سپاهیان و جنگجویان پیدا می‌کرد، و هم به روحانیانی که در پیشگاه خداوند برای آنها طلب خیر و فیروزی نمایند. رئیس خانواده «پیتار» = پدر نامیده می‌شد، و همسر او هم «ماتار» = مادر گفته می‌شد.

گرچه اقوام آریایی کم‌کم سکونت یافتند، اما اندیشه ایشان همچنان پویا بود. پس از اندکی

افسانه‌ها و داستانهای شفاهی شکل گرفت. از اندیشه و مغز روحانیان هم یک سلسله ادعیه و اوراد تراوش کرد، و سرانجام نخستین و قدیمیترین آثار کتبی یعنی کتب مقدس هندو بوجود آمد، که به نام «ودا» معروف است. سراسر اطلاعات ما دربارهٔ تاریخ و دین هند قدیم از همین کتب مقدس وداها می‌باشد که تا عصر حاضر خوشبختانه باقی مانده‌اند.

دین در هند: سرزمین هند نه تنها در زمینه آب و هوا و مردمان سرزمین عجایب است، در زمینه ادیان هم سرزمین عجیبی است. تنوع و پیچیدگی عقاید در مبدأ هندوییزم بسیار دامنه‌دار است. گفته‌اند در میان ادیان دنیا، دین هندویی مانند یک انبان فروشنده دوره‌گردی است که هم اشیاء نفیس عتیقه در آن دیده می‌شود، و هم ملزومات روزمرهٔ خریداران. دین هندو عبارت است از مجموعه اعتقادات و سازمانهای بیشمار و درهم آمیخته‌ای که از زمان پیدایش ***وداها*** به ظهور رسیده و تاکنون هم ادامه دارد. دین هندو دارای یک سلسله عقاید فوق‌العاده گوناگون و اعمال مختلف و متضادی است، که از آن جمله عقیده به وحدت وجود؛ اصالت وحدت؛ تعدد الهه؛ حتی توحید؛ عرفان و نیز الحاد و ثنویت و کثرت و امثال آن را می‌توان نام برد. یک فرد هندو می‌تواند در اعمال و اخلاق دینی خود، هم متعصب باشد و هم سهل‌انگار. هم ممکن است مرتب به معبد برود و خدایان را ستایش کند و هم شاید در تمام عمر پا به معبدی نگذارد و در عین حال هندو هم باشد، و این امور متناقض وصف هندویی او را باطل نکند. تنها چیزی که بر او واجب است، مراعات قواعد نظام طبقاتی یا کاست است، و دیگر اعتقاد به تناسخ و تولد دوباره، برای روزگاری بهتر می‌باشد.

ادیان هند از قدیم تاکنون تحولات گوناگونی بخود دیده‌است. بنابراین می‌توان آن را در چند بخش جداگانه مورد مطالعه قرار داد: دین ودایی؛ دین برهمایی؛ دین هندو (هندوئیزم)؛ دین جین؛ دین بودا؛ ادیان جدید هند (سیکها ...)

۱ـ دین ودایی

دین ودایی یا همان آیین آریاییهای قدیم، مبتنی بر پرستش قوا و مظاهر طبیعت بوده‌است، به عبارت دیگر همان باورها و عقاید اقوام آریایی از کهن‌ترین روزگار تا آمیزش آنها با بومیان هند، یا دراَویدیها را شامل می‌شود. این دین ازین جهت به این نام معروف شده‌است که تنها اثر باقی مانده از آن روزگاران کتب مقدس «ودا» است.

معنی و مفهوم «ودا» که ***ابوریحان*** در کتاب تحقیق ماللهند آن را «بیذ» یاد کرده است، به معنی علم ودانش و یا دانستن است. اما این دانش از راه گوش حاصل می‌شود و نه چشم. کتب مقدس «ودا» به چهار بخش یا جلد تقسیم می‌شود : ۱ـ ریگ ودا Rig-Veda ؛ ۲ـ ساماودا Sama-Veda؛ ۳ـ یاجورودا Yajur-Veda ؛ ۴ـ آتارواودا Attharve-Veda.

ریگ‌ودا (علم سرودهای ستایش) از هزاره دوم قبل از میلاد، تألیف شده‌است، و شامل یکهزار و بیست و هشت سرود است. این کتاب منظوم است هم جنبهٔ فلسفی دارد و هم سرودهایی درباره خدایان متعدد در آن آمده‌است. ریگ‌ودا به ده ***«ماندالا»*** تقسیم نموده‌اند و غالباً هر بخشی به مؤلفی نسبت می‌دهند که به آن مؤلفها «ریشی» Riahi می‌گویند. این کتاب که قدیمیترین سند قوم آریایی است، شامل مناجاتهایی است. خطاب به خدایان قدیم آریایی، و زیباترین و جالب‌ترین صورت از پرستش طبیعت را جلوه‌گر می‌نماید. معمولاً این خدایان مشترک اقوام آریایی به سه گروه تقسیم می‌شوند : خدای پدر (دیوس پیتار) که خدای آسمانی است؛ خدای مادر (پریتیوی‌ماتار) که خدای زمین است؛ سوم خدای میترا (مهر یا میتره) که می‌توان گفت خدای فضایی است. از دیگر خدایانی که در «ریگ‌ودا» از آنها یاد شده عبارتند از : ***ایندرا***، خدای رعد و برق و طوفان و خدای جنگ. خدای ***«وایو»*** خدای باد و حامل نسیم‌خوش، خدای ***«وارونا»*** که چون خدای مهر، خدای روشنایی و عدالت و راستی است و خدای آسمانی است. در واقع «وارونا» همان «اورانوس» یونانی یعنی خدای آسمان است. گذشته از اینها در ریگ ودا از خدایان متعدد دیگری هم یاد شده‌است، اما به تدریج آن خدایان ارزش خود را از دست داده و خدایانی که در سنن و آداب قربانی آنها حضور داشتند مثل ***آگنی*** (آتریا آذر ایرانی) خدای آتش و ***«سوما»*** خدای شراب مقدس، در ردیف اول قرار گرفتند. گرچه در ریگ‌ودا گاهی خدای «ایندرا» در رأس قرار گرفته و به مرحله رب الاربابی می‌رسد و گاهی خدای آگنی و زمانی ***«پراجاپاتی»*** Prajapati (پروردگار تمام اشیاء زنده)، و گاهی حتی وحدت وجود هم مطرح می‌شود، اما دین ودایی هیچگاه به یکتا پرستی نرسید و در همان چندگانه پرستی باقی ماند.

سه ودای دیگر از بسیاری جهات وابسته به ریگ‌ودا می‌باشند. ***یاجورودا*** بیشتر منثور است و مطالب آن از ریگ ودا گرفته شده‌است. این کتاب به قصد تلاوت در هنگام تقدیم قربانیها و قربانی کردن تدوین شده‌است. ***«ساماودا»*** سرودهایی است موزون که در موقع قربانی و نیاز شراب سوما خوانده می‌شده‌است. اما ودای چهارم یعنی ***«آتارواودا»*** مشتمل است بر مقداری

افسونها واوراد و کلماتی به قصد سحر و جادو. صورت ابتدایی‌ترین اندیشه‌های دینی درین کتاب به وضوح دیده می‌شود. این کتاب جدیدترین بخشهای وداها می‌باشد و زمانی تألیف شده‌است که قوم آریایی کاملاً با دراویدیها اختلاط پیدا کرده‌بودند. بنابراین محتویات این کتاب آمیخته‌ای است از عقاید آریایی و دراویدی. درین کتاب همراه با مسایلی چون سحر و جادو و دعای دفع چشم زخم، موضوعاتی مربوط به طب هم دیده می‌شود.

بطور کلی از آنچه بیان شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود که آرياييهای قدیم یا پیروان دین ودایی، چندگانه‌پرست بودند و مظاهر طبیعت را ستایش می‌کردند؛ شراب سکرآوری که معلوم نیست از چه گیاهی به دست می‌آمده می‌نوشیدند، و خدای این شراب «سوما» هم ستایش می‌کردند، سپس این که برای خدایان قربانیهای خونی انجام می‌دادند که در ایران با ظهور زردشت این رسم تعدیل شد، و در هند هم بعدها رسم قربانی حیوانی به قربانی گیاهی تبدیل شد و بالاخره آتش هم به عنوان یک پدیده مقدس ستایش می‌شد چنانچه در هند خدای آگنی و در ایران «آتر» خدای آتش بود. نکته آخر این است که آرياييها معمولاً مراسم قربانی و عبادت خود را در فضای آزاد انجام می‌دادند، و معبدی نداشتند و در عصر ودایی بتی را هم ستایش نمی‌کردند.

۲ـ دین برهمایی (برهمنیزم)

پس از آمیزش (در هزاره اول قبل از میلاد)، آرياييها با دراویدیها و غلبه آنان بر بومیان، کم‌کم قوم آریائی به صورت نژاد برتر و غالب خودنمایی کرد. از طرفی هم در پایان عصر ودایی روحانیان که به «برهمن» معروف‌اند به تدریج دارای افکار مترقی فلسفی شده بودند و می‌خواستند اصل پیدایش جهان را معلوم سازند. پس اندک‌اندک سه خدای ***برهما*** (خدای خالق)، ***ویشنو*** (خدای حافظ) و ***شیوا*** (خدای مهلک) در رأس دیگر خدایان قرار گرفتند. و در نتیجه روحانیان یا برهمنها (منسوب به خدای برهما) به عنوان ممتازترین طبقه اجتماعی شناخته شدند و بدین وسیله دین برهمایی از درون دین ودایی شکل گرفت.

بنابراین در دین برهمایی به عنوان اصول آن دین، کاست یا طبقات اجتماعی؛ متون تفاسیر مقدس برهمنان؛ تناسخ (سمساره‌وکرمه) و قبل از همه خدایان دین برهمایی را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

خدایان دین برهمائی : در پایان عصر ودایی در ضمن این که تعداد روحانیان (برهمنها) رو به فزونی می‌نهاد و اقتدار آنها پیوسته افزایش می‌یافت، در همین حال هم این گروه تمام وقت خود را صرف کارهای دینی و تحقیقات علمی می‌کرد. ذهن فلسفی و پویای برهمنها به عقیده اصالت وحدت در کل اشیاء، گرایش پیدا کرد و درصدد شناخت نظام هستی برآمد. در بعضی سرودهای ریگ‌ودا به موجودات کلی روحانی اشاره می‌شود، از قبیل «***پرجاپتی***» یعنی پادشاه آفریدگار، و «**پورشه**» یعنی روح انسانی که عظمت یافته و به صورت «جان جهان» درآمده‌است و به تمام موجودات فیض بخشیده‌است. به عبارت دیگر بر حسب فلسفه ودایی در جهان یک روح مطلق و مجرد وجود دارد که ازلی و ابدی است، او مبدأ اصلی هستی و علةالعلل تمام عالمیان است، و نیز منتهی و معاد تمام موجودات به اوست. از طرفی هم اندیشه فلسفی هندی درمی‌یابد که هر پدیده‌ای در جهان سه مرحله دارد، زایش، زیست و نابودی. ازین جهت این گوهر علوی یا «جان جهان» بوسیله سه خدا در عالم امکان ظاهر شده و اعمال خود را جلوه‌گر ساخته است. این سه خدا که به زبان سانسکریت تریمورتی **Trimurti** گویند عبارتند از:

۱ـ برهما **Brahma** که خالق موجودات (دین برهمایی منسوب به همین خداست).

۲ـ ویشنو **Vishnu** که خدای حافظ موجودات است.

۳ـ شیوا **Shiva** که خدای مخرب و مهلک است.

چنانکه مشاهده می‌شود خدایان مذکر و مؤنثی که در دین قدیمی ودا مانند: «ایندرا»، «آگنی» و «وارونا» در درجه اول قرار داشتند، در دین برهمایی در درجه دوم قرار گرفته و جای خود را به «برهما» و «ویشنو» و «شیوا» داده‌اند. اما به تدریج خدای برهما هم که در آغاز دارای ارزش و اعتبار بیشتری بود. آن اعتبار را از دست می‌دهد تا بدانجا که در حال حاضر برای این خدا عبادات و تشریفات چندانی در نزد هندوان معمول نیست. در حالی که دو خدای دیگر از اهمیت بسیاری برخوردارند و در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

کاست یا طبقات اجتماعی : مهمترین اصول دین برهمایی و دین هندو همین رعایت و پذیرش قوانین نظام اجتماعی است. در واقع برای بیان ارزش برهمنان و دین برهمایی می‌باید طبقات اجتماعی اقوام هندی را شناخت. زیرا برهمنیزم بدون شناخت کاست یا طبقات اجتماعی مفهومی ندارد.

در اواخر قرن هفتم که آریاییها کاملاً بر دراویدیها تسلط یافتند، اولین امتیاز را برای خود قایل

شدند و آن فرق بین نژاد خالص آریایی بود و غیرآریایی. پس از این که آریاییها سرزمینهای وسیعی را فتح کردند و دولتهایی تشکیل دادند، رقابت و منازعه بین خود اقوام آریایی هم پدیدار شد و در نتیجه دو طبقه ممتاز بر روی کار آمدند: یکی پیشوایان دینی یا همان برهمنان، و دیگر مردان جنگی. اما چون مراسم دینی در اختیار برهمنها بود اینها بر دل مردم حکومت می‌کردند، پس مورد توجه و احترام واقع گردیدند و امور مقدس و روحانی به این گروه اختصاص یافت. سرانجام چهار طبقه اجتماعی و یا کاست بوجود آمد.

۱ـ برهمنان که شرحش گذشت. ۲ـ طبقه کشتریه Kshatryas که همان طبقه جنگجویان و شاهزادگان و سپاهیان هستند. این گروه از افرادی تشکیل می‌شد که نسب آنها به خانواده‌های اصیلی تعلق داشت که در جنگها با بومیان شرکت داشته‌اند. ۳ـ وایسیه‌ها Vaicyas این طبقه شامل کشاورزان، بازرگانان و خرده مالکانی می‌شد که بیشتر به کار کشاورزی اشتغال داشتند، اینها هم از نژاد آریایی بودند. ۴ـ طبقه چهارم «شودرا» Coudras می‌نامیدند این گروه که معمولاً دو رگه بودند و از نژاد غیرآریایی و از نسلهای مختلف ترکیب یافته بودند، صاحبان حرفه و پیشه‌وران و کارگران را تشکیل می‌دادند.

در خارج از این چهار طبقه گروهی از افراد پایین یا پست جامعه قرار دارند که اصولاً جزء طبقه‌ای به حساب نمی‌آیند و از نژاد غیرآریایی هستند. این گروه که در اصطلاح به نام «پاریا» Parias یا «نجس» معروف‌اند، از حقوق اجتماعی محروم‌اند. هرچند که گاندی اینها را «هاریجان» Hurigan یا بنده خدا نامید، و قوانین هند هم این گروه را به عنوان شهروند هندی به رسمیت شناخته، لیکن سنت دینی واصولی هندویی تاکنون نظام کاست یا طبقات اجتماعی را حل نکرده‌است.

کتب مقدس برهمایی: چنانکه گذشت در قرن نهم یا هشتم قبل از میلاد برهمنان، برای تثبیت مقام خود در ردیف اول جامعه، از دین و دایی کیش برهمایی را فراهم ساختند و در نتیجه کتب مقدس ودا را به نفع خود شرح و تفسیر کردند و آن را **«برهمنه»** Brahmana نام نهادند. این کتاب نماینده مرحله دوم از رشد معتقدات مردم هند است، زیرا درین مرحله از پرستش طبیعت به خداشناسی متوجه می‌گردند. مجموعه برهمنه‌ها به زبان سنسکریت نوشته شده و قبلاً سینه به سینه محفوظ داشته‌اند، و مشتمل است بر قواعد و دستور تلاوت سرودها و قرائت ترانه‌ها و تقدیم قربانیها به انضمام شرح و ترجمه بعضی جزئیات و بیان اصول ابتدایی و ذکر بعضی

حکایتهای قدیم. ازین‌رو هر «ودا» یک برهمنهٔ خاص خود را دارد. در ضمیمه برهمنه‌ها رساله‌های دیگری در مبادی مذهبی و فلسفی وجود دارد که آنها را ***«ارانیاکا»*** گویند.

«اوپانیشادها» Oupanishads یا محاورات محرمانه، می‌باید در قرن ششم ق.م تألیف شده باشد که گاهی هم آنها را «ودانتا» یعنی نتیجه پایان ودا می‌نامند. از آنجا که این مجموعه بسیار مفصل است در طول زمان آن را خلاصه کرده و «سوترا» Sutras می‌نامند. اوپانیشادها نیز به زبان سنسکریت نوشته شده و بیشتر جنبه عرفانی دارد، و می‌توان آن را نماینده مرحله سوم از رشد آیین هندو دانست. اوپانیشادها غالباً به صورت یک رشته مکالمات و گفتگوییهایی است که برای از بر کردن و حفظ کردن تألیف شده‌است. مؤلفین اوپانیشادها دیگر طبقه برهمنها نبودند، بلکه طبقه امرا و شاهزادگان (کشتریه) هم در آن سهیم بوده‌اند. باوجود تناقضها و اختلافاتی که در متون اوپانیشادها مشاهده می‌شود، همواره گرایشی به عقیده وحدت وجود (مونیسم) در آن دیده می‌شود.

از دیدگاه اوپانیشادها کل اشیاء، خواه مادی و خواه معنوی، اعم از انسان و حیوان و نبات و اجرام و ارواح و حتی خدایان، همه در دریای حقیقت وحدت مستغرق است، و آن عالم، مافوق عالم محسوسات است، غیرمحدود و قائم به نفس می‌باشد و او حق است و بس است. این حقیقت که غالباً به آن ***«براهما»*** می‌گویند چندان تعبیر روشنی از آن ننموده‌اند. این «براهما» یا حقیقت یکی است و غیر از آن هر چه هست ***«مایا»***ست یعنی هرچه می‌بینیم وهم و خیال بیش نیست، هرچه هست از اوست از آن زاییده شده و سرانجام هم بدانجا باز می‌گردد. همانند قطره و ابر و مه .... که همه از دریا هستند و سرانجام هم به دریا باز می‌گردند.

در آن کتاب از نفس ناطق یا روح باطنی و جوهر نفسانی انسان به «اتمان = اتمن» Atman تعبیر شده‌است. این روح آدمی یا روان فردی با «جان جهان» شیئی واحدند و جدایی ندارند. به عبارت دیگر به زبان سنسکریت «تت توم اسی» یعنی «تواویی». پس روح فردی با روح جهان یا روح کل (برهمن) Brahman یکی است و متفکرین هند از آن اصل دیگری را کشف می‌کنند و آن حقیقت مطلق را «آتمن ـ برهمن» می‌نامند. آن مرحله‌ای است که انسان عارف به مرحله فنا ***(نیروانا)*** برسد و به «براهما» متصل شود. (توضیح این که در اینجا **برهمن** جنبهٔ فلسفی دارد و با طبقه روحانی اشتباه نشود).

خلاصه این که افکار اوپانیشادها خود به منزله هسته و بذری بود که بعدها نظام فلسفی دین

هندو تکامل یافته و باعث پیدایش شش مکتب فلسفی گردید که بدان اشاره خواهیم کرد.
تناسخ (سمساره وکرمه): وقتی که اقوام آریایی وارد هند شدند مردمی نیرومند و با نشاط بودند و بسیار نسبت به زندگی خوش‌بین، اما پس از تسلّط بر دراویدیها و تحت تأثیر اندیشه‌های آنها کم‌کم اندیشه انکار نفس و ترک دنیا در مغز ایشان پدیدار گردید. یکی از مظاهر این بدبینی اعتقاد به تناسخ یا «سمساره» Samsara می‌باشد. البته اعتقاد به تناسخ منحصر به مردم هند نیست بلکه در هند این عقیده به عنوان اصول مسلم دینی پذیرفته شده است. بنا به عقیده هندوها روح انسان در هنگام مرگ و در همه احوال، جز در یک حالت که روح در مقام اعلی با ***«براهما»*** وحدت تام حاصل می‌کند، به کالبد و یا جسم دیگری انتقال پیدا کرده و یک سلسله تولد و تجدید حیات را طی می‌کند. و پس از هر تولد و زندگی دوباره، بار دیگر روح به بدنی دیگر حلول می‌کند. و این تولدها ممکن است بی‌انتها بوده و ابدالدهر ادامه داشته باشد. این گردش دولاب گونه روح را در اصطلاح «کرمه» Karma گویند. مقصود از گردونه کرمه این است که روح آدمی در طول تحولات بیشمار خود و حلول در بدنهای مختلف عوض نمی‌گردد و گوهر ذاتی آن تغییر نمی‌کند و تنها قالب و تن خود را تبدیل می‌کند، در واقع این تعویضهای جامه یا تن را «کرمه» خوانند. حال اگر آدمی شخصی بدکار باشد و خصوصاً نظام کاست را رعایت نکرده باشد، پس از مرگ روح کیفر اعمال خود می‌بیند و به جسم اشخاص پست‌تر و بدنهای حیوانات و حشرات حلول می‌کند، و پیاپی از بدنی به بدنی منتقل می‌شود و اگر به بدن طبقه پست‌تر هم «پاریا» حلول کند باید در تهذیب نفس بکوشد تا پس از مرگ این روح در قالب مقامات عالیتر منتقل شود. اگر شخصی زندگی خود را بدرستی گذرانده باشد، قوانین نظام اجتماعی را خوب رعایت کرده باشد، پس از مرگ روح او به بدن صاحب کاستی بالاتر حلول می‌کند. در گردونه کرمه هر ذی روحی تابع این قانون است. بنابراین انسان مسؤول نیک و بد اعمال خویش است. پس تنها ضمانت اجرایی برای خوب بودن یا نبودن انسان در دین «هندو» همین سمساره و قانون کرمه است، و همین باعث دغدغه خاطر برای پیروان این دین گردیده است.

از آنجا که کردار و گفتار و پندار هر کس موجب چگونگی زندگی بعدی یا سرنوشت او خداهد بود، پس نجات روح از سرگردانی و خلاصی از هرگونه تناسخ بعدی، به جز از کشتن خواهشهای نفسانی و پرهیز از لذات و خوشیهای این دنیا میسر نیست. و اگر انسان به چنین حدی برسد روح وی از گردونه کرمه خلاص می‌شود که این خلاصی روح را در اصطلاح

«مکشه» Moksha گویند. آن زمانی است که روح فردی یا آتمن به روح کل یا جان جهان می‌پیوندد.

بدیهی است که عقیدهٔ سمساره و قانون کرمه، درست متناسب و در خور روش اجتماعی هندوها (کاست) واقع شده، ازین رو رعایت نظام کاست در جامعه هندوان باقی مانده‌است.

۳ـ هندوئیزم جدید (هندو به معنی خاص)

(تحول دین برهمایی، مقاصد چهارگانه، سه طریق نجات، مکتبهای فلسفی و فلسفه یوگا، کتب مقدس، خدایان و مذاهب، عقاید عامه)

تحول دین برهمایی: از قرن ششم قبل از میلاد به بعد، هنگامی که افکار بدبینی در میان مردم هند رواج یافت، و خصوصاً وقتی که این افکار بدبینانه به صورت ادیان جین و بودایی که هر دو از ریشه دین ودایی انشقاق یافته بودند، خودنمایی کرد، مقتضیات زمان ایجاب می‌کرد که طالبان حقیقت دربارهٔ اهمیت و فایدهٔ قربانیها که به دست برهمنان انجام می‌گرفت، و حتی دربارهٔ مقام و منزلت خود برهمنان تجدیدنظر کنند. اصولاً خود پیدایش دین جین و بودا هم می‌توان نوعی واکنش دانست که از طرف طبقهٔ کشتریه علیه طبقه برهمنها شکل گرفت. از این‌رو موقعیت برهمنها و مبادی برهمنیزم در نزد عامه متزلزل شد و خردمندان توانستند به سهولت با موقعیت و مقام طبقهٔ برهمن معارضه کنند و دیگر آنها را تنهاوسیلهٔ سعادت و رستگاری نشمارند. از طرفی هم برهمنیزم ناچار شد که در برابر اندیشه‌های مخالف و تنازع آرای فلسفی وضع خود را دگرگون سازد و اصول و مبادی خود را بر طبق معتقدات عامه مردم تغییر دهد، و چنین هم شد. یعنی در اثر همین سازش و انطباق با افکار جدید بود که سرانجام در دین برهمایی تحولی ایجاد شد و توانست بر حریفان تازه پیروز گردد. حتی دین بودایی هم که کاملاً رشد کرده بود، بکلی از سرزمین هند طرد نمود.

لازم به تذکر است که برهمنیزم هیچگاه تحت قاعده و شریعت یک بانی و یک شارع نبوده‌است. بدین جهت همیشه طریق تسامح و تساهل را پیش گرفته، و حتی بسیاری از مبادی ادیان دیگر هم اقتباس کرده‌است تا به صورت یک دین قطعیت یافته و شکل گرفته است. بالاخره دین برهمایی پس از تحولاتی، از قرن پنجم پیش از میلاد تا قرن پنجم بعد از میلاد، به صورت دین هندو (هندوئیزم جدید) برای خود یک سلسله اصول و قوانینی وضع کرده‌است.

مقاصد چهارگانه زندگی: (کامه، دهرمه، ارتهه، مکشه)

متفکرین واقع بین هندو، چنین تشخیص دادند که انسان در طول تولدهای پیاپی در این دنیا همواره چهار هدف را دنبال می‌کند که دو هدف آن ناشی از امیال و آرزوهای دنیاست و دو دیگر مبنی بر ترک دنیا و زهد است. و آن مقاصد چهارگانه ازین قرار است:

۱ـ کامه Kama (با کام فارسی از یک ریشه است) و آن به معنی کامرانی و طلب لذایذ جسمانی است که به صورت عشق نمودار می‌گردد. این مقصد در زندگی بشری چنان مهم است که برای آن قواعدی هم‌وضع کرده‌اند که به نام **«کامه سوتره»** معروف است. در عین حال آدمی سرانجام پی‌خواهد برد که لذت نفسانی برای وصول به نجات کافی نیست، بلکه باید مقصودی دیگر طلب کند.

۲ـ ارتهه Artha: آن وظایف نسبت به امور جهان است. به عبارت دیگر یعنی جستجوی جاه و قدرت مادی و جمع مال و کسب رفاه و رسیدن به مقامات اجتماعی است، که البته حصول به این مقصد جز با بیرحمی میسر نیست. درین مورد هم در آثار قدیم هندی و از جمله در کلیله و دمنه، مطالبی به جد یا شوخی به چشم می‌خورد. ازین رو طالب جاه و مال مورد ملامت نیست. اما آدمی عاقبت درمی‌یابد که این امر هم مقصد نهایی وی نیست.

۳ـ دهرمه Dharma: به معنی شریعت و اخلاق و رفتار دینی است، که برای طالب آن یک سلسله قواعد وجدانی وضع کرده‌اند و بر طبق آن انسان می‌باید وظایف شرعی خود را نسبت به خانواده و صنف و جامعه انجام دهد. انسان اگر مطابق این مجموعهٔ قوانین **«منو»** رفتار کند از قید هوا و هوس رهایی یافته و آرامش قلبی نصیب وی می‌گردد. البته این نیز مقصد نهایی نیست و انسان باید هدف عالی‌تری را جستجو کند.

۴ـ مکشه Moksha: آن هدف غایی انسان است. و عبارت است از نجات روح و رسیدن آن به مرتبه کمال که از طریق نفی تمام بدبختیهای زندگی و به وسیله رهایی از دولاب تولدهای پیاپی میسر است. مکشه همان وصول به مقام ***نیروانا***ست که بشر از تعریف آن عاجز است

سه طریق نجات: پیشوایان هندو برای رستگاری روح از مصایب زندگانی سه طریق وضع کرده‌اند که از دیدگاه عامه مردم هندو هر سه محترم و معتبر می‌باشد. آنها عبارتند از:

۱ـ طریقهٔ عمل: گرچه این طریق در نظر خواص چندان اعتباری ندارد ولی در نزد اکثریت

عوام هندو بسیار معمول است. این روش برای عامه سهل است و هم قابل فهم. انسان به وسیله عبادت و اعمال دینی می‌تواند به سر منزل نجات برسد. درین روش یک سلسله قربانیها و هدایا به درگاه خدایان تقدیم می‌گردد و یا به ارواح نیاکان نثار می‌شود. مجموعه قوانین **«منو»** شامل دستورهایی است که فرد هندو از هنگام تولد تامرگ می‌باید انجام دهد، که اگر آن وظایف بدرستی عمل شود، هر آینه روح پس از مرگ یا در جسم برتری حلول می‌کند و یا راه کوتاهتری پیموده به سعادت نهایی می‌رسد.

۲ـ *طریقهٔ علم*: طریقه علم مبتنی بر این است که علت تمام بدبختیها و مصیبتهای زندگی انسان «جهل» است و نادانی، و جهل انسان را از حقیقت وجود دور نگاه می‌دارد. مادام که انسان در جهل و بی‌خبری گرفتار است حقیقت را نشناخته و در وهم و پندار به سر می‌برد و ناچار در گردش دولاب گونه وجود، پیوسته در حرکت خواهد بود. مگر این که از اندیشه غلط بیرون آید و به نور علم منور گردد.

نور علم و معرفت وسیله‌ای خواهد بود که روح فردی که همچون قطره‌ای از دریای کل جدا مانده، زودتر به آن متصل گردد و به دریای کلّ فرو ریزد. البته برای درخشش نور معرفت در درون انسان، مستلزم آن است که سالک یا برهمن مراحلی را بگذراند، یعنی همراه با تقویت تفکر و اندیشه یک سلسله ریاضتهای جسمانی را هم تحمل کند، که چگونگی این مراحل در قوانین «منو» به تفضیل آمده‌است و در بحث «جوکیان» نیز بدان اشاره خواهیم کرد.

۳ـ *طریقه اخلاص (بهکتی)*: طریقه اخلاص یا «بهکتی» عبارت است از علاقه خالصانه و ایمان صادقانه به یکی از خدایان هندو. این طریقه رفته رفته به صورت عشقی سوزان نسبت به خدای معبود خودنمایی کرد. و شخص در خانه یا معبد آن خدا را پرستش و با او راز و نیاز می‌نماید.

فرد عامی چون مباحث فکری فلاسفه را که در طریق علم مذکور است، درک نمی‌کند، ناچار به وسیله خلوص قلبی برای نجات خود کوشش می‌کند. در طریقهٔ اخلاص یک فرد عامی بدون این که اندیشه‌های اهل «طریقهٔ علم» را منکر شود و یا آن که آداب و مناسک روزانهٔ اهل «طریقهٔ عمل» را فراموش نماید، اصلی برتر برای خود جستجو می‌کند، و بدان وسیله دل را بر طبق اخلاص نهاده و در پیشگاه یکی از خدایان بیشمار نثار می‌کند تا به نعمت نجات و رستگاری برسد. بزرگترین کتاب مشهوری که روش اخلاص «بهکتی»، در عالم ادبیات دینی هندوان، در آن

آمده است، رساله معروف **«بهکود ـ گیتا»** یا نغمات کریشنا می‌باشد.

مکتبهای فلسفی دین هندو

چنانچه اشاره شد، تولدهای دولاب گونه (کرمه) همیشه موجب دغدغه خاطر اندیشمندان هندو را فراهم ساخته است و به همین جهت آنها درصدد چاره برآمدند تا راه میانبری پیدا کنند که روح فردی زودتر به جان جهانی بپیونده و از تولدهای مجدد رهایی یابند. نتیجه این چاره جوییها بر آن شد که در طول تاریخ مکتبهای فلسفی گوناگونی شکل بگیرد.

در طول مدت هزار سال، از ۵۰۰ قبل از میلاد تا ۵۰۰ بعد از میلاد، فلسفهٔ عمومی هندو متشکل گردید. سپس یکهزار سال دیگر سپری شد تا آن مکتبهای فلسفی تلطیف و تنظیم یافت. گرچه تعداد این مکتبها زیاد است ولی علمای هند آنها را به شش مکتب فلسفی محدود و دسته‌بندی کرده‌اند. هر مکتبی با مکاتیب دیگر هر چند اختلاف فاحش دارد، اما مبدأ و اساس آنها همان کتب چهارگانه **ودا** و دو شرح و تفسیر آن یعنی **برهمنه‌ها** و **اوپانیشادها** می‌باشد.

ما در اینجا فقط از مکتب **«سانکهیه»** که طریقهٔ **یوگا** اقتباسی از آن است بطور اجمال بحث می‌کنیم.

مکتب سانکهیه: این مکتب که مهمترین روش فلسفی هنداست، واکنشی است در برابر اعتقاد به وحدت وجود که در اوپانیشادها آمده‌است. تفکرات این مکتب بعدها در ادیان جین و بودا هم تأثیر فراوان گذاشت. این مکتب براساس ثنویت قرار گرفته و برخلاف مکاتیب وحدت وجودی، معتقد است که در عالم دو حقیقت ازلی و قدیم وجود دارد: یکی ماده یا طبیعت که به آن **«پرکریتی»** گویند؛ و دیگر روح یا معنی که آن را **«پوروشه»** نامند. البته این حقیقت دومی یعنی روح یا **پوروشه** برخلاف معتقدان به برهمن ـ آتمن است که قایل به جان جهانی می‌باشند. از نظر این پیروان مکتب روانهای فردی هر یک خودبخود استقلال دارد. چون انسان در جهل فرو رفته بین ماده و روح تمیز نمی‌دهد، و همان باعث شده است که روح در بند جسم یا طبیعت (پرکریتی) محبوس باشد، و از این رو می‌باید به طور پیاپی تولد یابد. راه نجات معرفت کامل است که بین روح و ماده تمیز حاصل شود. در این صورت روح کاملاً از آلایش مادی پاک شده و انسان به سعادت می‌رسد. و این جز به «طریق علم» ممکن نیست.

در قرن دوم میلادی شخصی حکیم به نام **«پتنجلی»** اندیشه‌های این مکتب را به صورت عملی منظم ساخت و طریقهٔ یوگا (جوکی) را از آن اقتباس کرد.

طریقهٔ یوگا : واژه یوگا که با یوغ فارسی همریشه است، به معنی ریاضت دادن به جسم وتن و در قید و بند آوردن آن است، زیرا در مکتب یوگا هدف آن است که در اثر ریاضتهای شاقه و دربند کردن امیال جسمانی روح از بند مادیات آزاد گردد. گرچه طریقه یوگا از مکتب سانکیه اقتباس شده و در واقع به صورت عملی درآمده است، اما در مسأله وحدت وجود با آن مکتب اختلاف دارد، و اعتقاد به الوهیت را لازمهٔ جهان می‌داند. در این مکتب سالک معتقد است که «طریق علم» و حصول معرفت آن گاه میسر است، که انسان در اثر ریاضت و مراقبه کوشش کند که روح از قید هستی، به طریق عقلائی، نجات یافته و نیروی ارادی استوار گردد. برای رسیدن به مقصد، سالک می‌باید مراحل سختی را طبق دستور هادی یا راهنما طی کند، که برای هر کس هم ممکن نیست. از جمله می‌باید: در طلب تحصیل باشد، سپس تأهل اختیار کرده و وقتی که صورتش پرچین شد و موهایش سفید، به مرحله سوم قدم بگذارد و آن مرحلهٔ رهبانیت و ترک دنیاست. درین مرحله خانه را به دست فرزند خود سپرده و خود بطور کلی از علاقه به مال و خانواده دل برمی‌کند و برای عبادت و ریاضت به جنگل و یا غارها می‌رود. و سرانجام به مرحله قدوسیت می‌رسد که آن وصول به سر منزل نهایی است.

بطور کلی ***پتنجلی*** هشت قاعده برای یک جوکی سالک مقرر داشته است؛ ازین قرار:

۱ـ ***دوری از امیال نفسانی*** : پرهیز از آزار جانوران، دوری از مکر و فریب و دزدی و هرگونه شهوات

۲ـ ***رعایت نظام یوگا*** : پرهیز، نظافت، آرامش نفس، مطالعه، نماز و دعا.

۳ـ ***جلوس بر طرز معین*** : مثلاً چهار زانو یا مربع نشسته و در عین حال پاها مثل نیلوفر به دور هم پیچاند ...

۴ـ ***تنظیم تنفس*** : چنانکه کاملاً بر اعصاب و عضلات تسلط یافته، و حتی تنفس منظم هم در اختیار او باشد. و در همان حال دائماً کلمه «ام om» که به منزله «یا هو» مسلمانان است و جنبهٔ رمزی دارد تکرار کند.

۵ـ ***ترک محسوسات*** : درین صورت سالک هیچ توجه به عالم محسوسات ندارد و فقط متوجه باطن است.

۶ـ ***تمرکز حواس*** : فقط فکر و اندیشه وی بر یک موضوع و یا بر یک نکته ثابت و برقرار بماند.

۷ـ مراقبه و تفکر: یک حالت محو و بیخودی است و هرچه هست اندیشه و تفکر است.

۸ـ مرتبه نهایی یا «ایشوارا»: و آن فنای کامل است که سالک به مقصد نهایی خود، که وصول به مرتبهٔ وحدت است رسیده است.

دریـن حـال جـوکی نـیروی فـوق‌العـاده‌ای حـاصل کـرده و مـی‌توانـد دست بـه کـارهای خارق‌العاده‌ای هم بزند که البته هدف سالک و تمرینهای سخت وی، حصول به این عجایب و غرایب نیست، بلکه مقصود اصلی همان رهایی و نجات نفس از قیود هستی و بـندهای مـادی است.

خدایان و مذاهب دین هندو

هندوها معتقدند که در جهان هستی حقیقت به صورت سه خدای **بـرهما**، **شـیوا**، **ویشـنو**، تجلی کرد و یا به عبارت دیگر وجود مطلق یعنی «برهمن ـ آتمن» در سه مظهر ظهور کرده و این سه خدا هر یک به کاری خاص مشغول است. این سه خدا مراجع اعتقاد خاص و عام هندوها هستند و در طول قرون متوالی خدایان کوچک محلی درین سه خدا مستهلک شده‌اند. اسـاطیر مذهبی برای هر یک ازین سه خدا همسرانی نیز قایل شده‌است که آنها را **«شکتی»** گویند. همین وجود سه خدا موجب پیدایش سه مذهب **برهمائیسم**، **شیوائیسم**، **ویشنوئیسم** شده و به نام هر یک ازین خدایان در هند معابدی ساخته شده است و پیروانـی در مـحور آن خـدایـان پـدیدار شده‌اند.

برهما: خدای برهما یا خدای خالق، برخلاف گذشته در قرون بـعد کـمتر مـورد عـبادت و پرستش قرار گرفته و در سراسر هند فقط تعدادی انگشت شمار معبد مخصوص او وجود دارد. بنابراین پیروان این مذهب اندک هستند، البته خدای برهما هنوز مورد احترام همه هندوها بوده و پیکره او را به صورت پادشاهی می‌سازند که چهار سر دارد و به خواندن دعا مشغول است. اما دو مذهب دیگر در سراسر هند پیروان بسیاری دارند. شاید هم علت اصلی آن باشد که خدای برهما پس از خلقت دیگر روی زمین فعالیت ندارد.

شیوا: برای این خدا صفات پیچیده و مظاهر گوناگونی قایل‌اند. وی خدای کشنده و مهلک است، جبار و مسبب عذاب است حتی اگر برگی از درخت می‌افتد معلول قدرت اوست. اما این خدا را نباید منبع شرارت و مصایب دانست بلکه نام وی موجب فرخندگی هم هست. وی تنها

خدای نابودکننده نیست، بلکه خدای آبادکننده و رویش هم هست. اصولاً در سرزمینی که عقیده به تناسخ رواج دارد، مرگ نابودی مطلق نیست بلکه تغییر وضع است برای زندگی دیگر. ازین‌رو مرگ و فنا که در اختیار شیواست خود موجب سعادت آتی انسان می‌باشد. چون شیوا موجب زندگانی جدید است، به نظر پیروان شیوا نیروی تناسلی که به صورت رمزی خودنمایی می‌کند همه از آثار خلاقه شیواست. بدین جهت گروهی از پیروان شیوا علامت آلات تناسلی ***«لینگا»*** را با خلوص و حرمت کامل پرستش می‌کنند.

شیوا را به صورهای مختلف نشان می‌دهند که از جمله وی در حالت رقص بوده و در هوا دست افشانی می‌کند. برای وی همسران چندی نیز قایلند که در هر نواحی آنها را به نام و به القاب گوناگونی می‌خوانند. معروفترین همسران وی یکی ***«کالی»*** الهه سیاه است که در بنگال عنوان مادر کل بخود گرفته است، و دیگر الهه ***«دورگا»*** است. پرستش زوجه‌های شیوا یا «شکتی» در میان هندوها از یک برجستگی خاصی برخوردار است و کم‌کم به صورت مذهب مستقلی درآمده است و بزرگانی چون ***«تاگور»*** شاعر معروف بنگال، از اسرار شکتی سخن گفته‌اند.

ویشنو: خدای حافظ و نگهبان جهان و جهانیان است. در حال حاضر پیروان این خدا و اهمیت وی بیش از دو خدای دیگر است. ویشنو در طی تناسخهای متعدد به نجات عالم شتافته و به صورتهای گوناگون تجلی کرده‌است. از جمله به صورت ماهی، خرچنگ، گراز ... راما، کریشنا، بودا. آخرین تجلی وی هم به صورت ***«کالکی»*** سوار بر اسب و شمشیر در دست در آینده ظهور خواهد کرد و دنیایی طلایی به وجود می‌آورد. ازین تناسخهای دهگانه ویشنو، هفتمین آن که به صورت «راما» و هشتمین که به صورت «کریشنا»ست بیشتر مورد اعتقاد شایان مردم هند قرار گرفته‌اند.

پیروان ویشنو مخالف قربانی و آزار حیوانات هستند و با زهد و ریاضیت هم مخالفند. بطورکلی مذهب ویشنویی در شمال و شیوائیسم در جنوب هند بیشتر نفوذ و انتشار دارد. در مجموع پیروان مذهب شیوایی به علت آداب و مراسم و ریاضتهای شاقه رو به کاهش نهاده و امروزه شهر مذهبی ***«بنارس»*** که به شیوا منسوب است، تحت نفوذ پیروان ویشنو قرار گرفته است.

کتابهای مقدس هندوئیزم: گذشته از متون مقدس پیشین یعنی ***«ودا»***، ***«برهمنه‌ها» و «اوپانیشادها»*** که به عنوان اصیل‌ترین کتب مقدس اعتبار خود را حفظ کرده‌اند، کتب مقدس دیگر

دین هندو عبارتند از:

«پورانا»ها که مجموعه‌ای از داستانها و اساطیر باستانی هند می‌باشند. **«مهابهاراتا»** یا سرزمین هند بزرگ که در حدود قرن سوم یا دوم قبل از میلاد تألیف گردید و مشتمل است بر داستانهای رزمی و اخلاقی. چنانکه اشاره شد ریشه این افسانها متعلق به دورانی است که آریاییهابا بومیان در پیکار و مبارزه بوده‌اند. بخشی از **مهابهاراتا** به نام «بهگوادگیتا» با بطور خلاصه **گیتا** می‌باشد که سرگذشت کریشنا و اندرزهای وی به شاگردش بوده و منظومه‌ای است معروف. قرائت گیتا از وظایف دینی شمرده می‌شود و دارای اندیشه‌های عمیق فلسفی و عرفانی است. دیگر **«رامایانا»** است که آن هم منظومه‌ای است حماسی در شرح زندگانی **«راما»**. در واقع این منظومه هم شرح لشکرکشیهای قوم آریاست، از شمال به جنوب هند. مهابهاراتا و رامایانا در جامعه هند از اهمیت خاصی برخوردارند. بالاخره کتاب مقدس دیگر کتاب **«منو»** است که در حدود قرن دوم یا اول قبل از میلاد تألیف شده‌است. این کتاب به منزله مبادی شریعت و قوانین دین هندو است و در دورهٔ معاصر هم پایه و اساس قوانین مدنی و جزایی در دادگاه هند است.

آداب و رسوم و اعتقادات عامه: مردم عوام هند به خدایان متعددی اعتقاد دارند که تعداد این خدایان از حد و حساب خارج است. ازین جهت مرد روستایی می‌باید در خانه در معبد در روستا و غیره، خدایان متعددی را عبادت کند و برای هر مشکلی و یا هر مانعی که در برابر او قرار می‌گیرد به خدایی خاص متوسل شود. علاوه بر خدایان متعدد، جانوران متعددی هم مانند بوزینه، مار و بیشتر از همه گاو مقدس است. خصوصاً گاو ماده که به عقیده تمام طبقات هند مظهر کلیه آلهه شمرده می‌شود و در عالم بالا همچون ارواح نیاکان مقامی والا دارد. بدین جهت آزار و کشتن این حیوان گناهی است بس عظیم. همچنین درختان مقدس و رودخانه‌های مقدس بسیاری درین دین وجود دارد. مخصوصاً رود معروف **گنگ** که از سرچشمه تا مصب همه‌جا مقدس است، و بعضی متعصبین جز آب این رودخانه آبی نمی‌آشامند. شهر مذهبی هندوها **بنارس** است و دیگر شهر **الله‌آباد** که در محل تلاقی دو رود **گنگ** و **جمنا** واقع شده‌است.

هنوز نظام کاست استخوان‌بندی اجتماع هندوان را تشکیل می‌دهد که آن را با «کرمه» ارتباط می‌دهند، اگرچه از طرف مصلحان جامعه قدمهایی برای از بین بردن نظام اجتماعی برداشته شده‌است، لکن هنوز نظام کاست ثابت و پابرجا برقرار مانده و حتی بر تعداد کاستها نیز افزوده شده‌است.

مهمترین اعمال عبادی دین هندو عبارتند از: تجلیل و تکریم خدایان و مراقبت و تقدیس مجسمه‌های خدایان عمومی (خدایان شهر یا روستاها) و خدایان خانوادگی و شخصی. تقدیس حیوانات مقدس، غسل در رودخانه‌های مقدس، رفتن به زیارت اماکن مقدس مخصوصاً در شهر **بنارس** که مرکز دینی تمام مذاهب هندو است و چندین هزار معبد باشکوه درین شهر قرار دارد. این شهر به شهر مرده سوزان هم شهرت پیدا کرده، زیرا طبقه اشراف معمولاً جسدشان دراین شهر سوزانده می‌شود. و گاهی هم خاکستر آنها را برای تبرک به رود گنگ می‌ریزند.

هنوز هم در همه‌جا برهمنان بر آداب و رسوم و اعمال عبادی نظارت دارند، از هنگام تولد تا ازدواج و مرگ. هنگامی که یک هندو به معبد می‌رود و قربانی (نه قربانی حیوانی بلکه گیاهی) و هدایایی تقدیم خدایان می‌کند، برهمنی هم برای تبرک، با ماده‌ای زعفرانی رنگ که از مواد مختلف و از جمله از فضله گاو آغشته شده است، رخسار یا پیشانی او را رنگین می‌سازد. در واقع خال هندو نیز از همین‌گونه موادمقدس فراهم شده است. در معابد غالباً مواد خوشبو از قبیل عود می‌سوزانند و همه‌جا هم ترنم موسیقی «راک هندی» به گوش می‌رسد. هندوها جشنهای مختلف و اعیاد بسیاری دارند که غالباً با چراغانی و تزیین گلهای مختلف و نواختن سرود همراه است.

پیدایش فرقه‌های معاصر هندو

منظور از فرقه‌های معاصر آن دسته از مذاهبی هستند که از قرن ۱۵ میلادی به بعد بوجود آمده‌اند. این فرقه‌ها غالباً تحت تأثیر ادیان دیگر و خصوصاً اسلام قرار گرفته و در واقع می‌توان گفت که این مذاهب آمیخته‌ای از عقاید هندو و اسلام است، اما با هویت هندویی. مهمترین این مذاهب یکی آیین **سیکهاست** که بطور جداگانه به آن خواهیم پرداخت. و دیگر دو فرقه ***«براهما سماج»*** و ***«آریا سماج»*** هستند که در قرن ۱۹ میلادی بوجود آمده‌اند. مذهب «براهما سماج» که در هندوییزم جدید اهمیت بسزایی دارد، تحت تأثیر اندیشه‌های اسلامی به توحید گرایش دارد و با هرگونه شرک و بت‌پرستی مخالفت می‌ورزد. این فرقه بعضی اصلاحات اجتماعی را مانند رسم ***«سوتی»*** (سوزانیدن زن شوهر مرده همراه با جسد شوهر) و ازدواج در سن طفولیت را نیز حرام می‌داند. «فرقه آریاسماج» هم سعی می‌کند که براساس معتقدات برهمایی باستان و آیین هندو عقاید و افکار اخلاقی که متناسب باتمدن دنیا امروز باشد هماهنگ

نماید و اعتقادات اساطیری باستان را با مقتضیات دنیای معاصر سازش دهد. درین فرقه جنبهٔ غرور ملی بسیار قوی است و با فرهنگ غربی مخالف است.

آیین سیخ یا دین سیک

از آنجا که دین سیک بر مبنای آیین کبیر بوجود آمد ناگزیر مختصری دربارهٔ آیین کبیر بحث خواهیم کرد.

آیین کبیر: کبیر شاعری بود از اهل بنارس که شغل وی بافندگی بود. پدرش مسلمان و مادرش هندویی برهمن زاده از مذهب ویشنوی بود. او وظیفه خود می‌دانست که دین هندو را با اسلام بهم آمیزد و دینی نوی پدید آورد. در ضمن مسافرتهایش و با خواندن اشعار زیبای خود مردم را به سوی خدای یگانه دعوت می‌کرد. کبیر «رام» خدای هندو با «الله» خدای اسلام یکی می‌دانست. از طرفی هم به تناسخ اعتقاد داشت و چون هندوها دعا می‌کرد. هرچند در دین او نه رسم ختنه هست، و نه مسجد و معبد و بتی وجود دارد، اما وی هم در مساجد مسلمانان می‌رفت و هم در معابد هندوها. هنگامی که در سال ۱۵۱۸ میلادی وفات یافت، هندوها و مسلمانان بر سر جسد او به نزاع پرداختند. مسلمانان می‌خواستند آن را به خاک سپارند، و هندوها مایل بودند که بسوزانند. گفته‌اند درین گیردار مردی پوشش از جسد برداشت و جز دسته گلی در میان هیچ نبود. آن را نصف کردند، هندوها سهم خود را به بنارس بردند و سوزانیدند، و بقیه هم مسلمانان به خاک سپردند. عرفی شیرازی به این موضوع اشاره‌ای دارد و گوید:

«چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند»

دین سیک: مؤسس این دین ***«بابانانک»*** است، از طبقه جنگجویان «کشتریه». وی در سال ۱۴۶۹ میلادی در روستایی در حوالی لاهور متولد شد. «بابانانگ» از سرودهای کبیر الهام گرفت و با همکاری دوستش ***«مردانا»*** که ایرانی بود به سفر پرداخت و همراه با نوای موسیقی «مردانا» به تبلیغ دین خود پرداخت. دین وی براساس توحید است و اعتقاد به تناسخ، بنابراین اختلاطی از اسلام و هندو است. نانک خود را ***«گورو»*** که به زبان پنجابی به معنی معلم است می‌خواند و طرفدار اتحاد بشر و برابری و برادری بود. پیروان او را هم به «سیکهه» Sikha یعنی شاگرد معروف شدند. وی در سال ۱۵۳۸ میلادی در زادگاه خود درگذشت.

نانک خدای یکتای جهان را **«حق»** نامید. وی می‌گفت خدا به هر نامی که خوانده شود فقط او قادر متعال است و او «حق» است. و تنها لقبی که به او داد **«هری»** بود که به معنی مهربان می‌باشد. سعادت و وصول به نیروانا همان «استغراق» در ذکر حق است. وی **«مایا»** یا صورت وهمی جهان را که در دین هندو آمده‌است، پذیرفت و گردونه «کرمه» راتا حدودی قبول کرد. نانک خوردن گوشت را برای پیروانش مباح دانست، ریاضت و بت‌پرستی را ممنوع کرد، تعدد زوجات را هم حرام شمرد.

پس از نانک چندین **گورو** یا معلم کار او را ادامه دادند. در زمان پنجمین گورو که **«ارجان»** نام داشت تغییراتی درین کیش روی داد. او در شهر **«امرتسر»** در پنجاب هند، معبدی زرین در میان استخری دریاچه گونه، بنا نهاد که به **«معبد طلایی»** شهرت دارد. کتابی هم به نام **«گرانت صاحب»** تدوین کرد که کتاب دینی این گروه می‌باشد.

سیکها که قبلاً مردمی آرام و عارف مسلک بودند. از زمان او رنگ زیب (۱۶۱۸-۱۷۰۷ م) پادشاه متعصب تیموریان هند، به صورت گروهی جنگجو و سیاسی پدیدار شدند و پس از ضعف مسلمانان هند در خدمت انگلیسیها درآمدند. آخرین امیرسیکها خود را تسلیم قوای انگلیس نمود و الماس معروف کوه نور هم که نادرشاه به ایران آورده بود، و بعد ربوده شده بود و به دست وی افتاده بود، به ملکه انگلیس تقدیم نمود. پس از تجزیهٔ هند، سیکها که به طور سنتی از دشمنان سرسخت مسلمانان شده بودند، ترجیح دادند که از بخشهای مسلمان‌نشین هند «پاکستان» به سوی ایالت پنجاب هند مهاجرت کنند. اما مدتی است که سیکهای افراطی با دولت مرکزی هند، به کشمکش پرداخته و درصدد آنند که در پنجاب هند سرزمین و دولتی مستقل تشکیل دهند.

سیکها دارای پنج علامت و نشانه هستند که می‌توان آنها را از دیگر هندوها تشخیص داد، که هر یک از آنها چون به زبان پنجابی با «ک» شروع می‌شود، آنها را پنج کاف گویند.

۱ـ کس Kes یعنی نبریدن موی سر و ریش.

۲ـ کونکا، شانه‌ای است چوبی که در میان مو می‌زنند.

۳ـ کاچک، شلوار سفید کوتاه.

۴ـ کارا، دستبند آهنی

۵ـ کاندا، شمشیر یا کاردی است دو لبه که در بیرون خانه با خود حمل می‌کنند.

از آنجا که در دین سیکها طبقه یا کاست وجود ندارد، گروه بسیاری از «پاریا»ها یا نجسهای هندو به دین سیک پیوسته‌اند. مردان سیک غالباً دستار یا عمامه‌ای به سر دارند و زنان آنها هم نسبت به دیگر زنان هند حجاب و پوشش بهتری دارند.

آیین اکبری: در عصر سلطنت جلال الدین محمد اکبر شاه (۱۵۴۲ - ۱۶۰۵) سومین پادشاه تیموری هند، در اطراف سرزمین وسیع هند و امپراطوری عظیم وی، ادیان مختلفی چون هندو، و بودایی، و زردشتی ... و اسلام با یکدیگر برخورد داشتند، و کار اختلاف دینی گاهی به زد و خوردهای خونین منجر می‌شد. ناگزیر اکبر شاه که پادشاهی باهوش و فیلسوف مسلک بود، به منظور رفاه و آسایش مردم کشور و برای حفظ سرزمینهای امپراطوری خود، مبتکر دینی واحد و عام موسوم به ***«دین الهی»*** گردید. وی پس از مشورت با بعضی از دانشمندان درباری و تنظیم اندیشه‌های آن دین که آمیخته‌ای از ادیان مختلف بود، سرانجام در یکی از روزهای سال ۹۷۵ هجری، در مسجد جامع شهر ***«اگره»*** آن را به مردم اعلام داشت. سپس دستور داد که در هر شب جمعه بزرگان ادیان مختلف اعم از برهمنان، مؤبدان، کشیشان، راهبان بودایی، مشایخ مسلمانان چه شیعه و چه سنی در حضور او جمع شوند و با هم مباحثه و احتجاج نمایند. بدیهی است که دین الهی چون هندوها را بیشتر راضی می‌کرد و مسلمانان خصوصاً سنیان را ناخشنود می‌ساخت، توفیقی به دست نیاورد. در عصر وی این دین فقط جنبهٔ درباری داشت و پس از مرگ وی هم از بین رفت.

۴- دین جین : جینیزیم (jainism)

از قرن ششم قبل از میلاد دین هندو در مقابل دو دین جدید قرار گرفت. این دو دین که شاخه‌هایی متفرع از دین ودایی بودند، یکی دین **جین** است که منحصربه هندوستان بوده و با پیروان اندک تا امروز نیز وجود دارد، دیگری دین ***بودا*** که بعدها از هند رانده شد و در نواحی خاور دور منتشر گشت و امروزه پیروان زیادی دارد.

این دو دین با وجودی که بعضی از اصول دین هندویی را پذیرفتند، لکن بعضی از مبادی و اصول آن را منکر شدند. با این حال دین جین و دین بودا از نظری با هم اشتراک عقیده دارند و به اعتباری اختلاف. اشتراک آنها عبارت است از: اعتقاد به تناسخ، نفرت از طبقه برهمنان، بی‌قیدی نسبت به دیانت سابق، یعنی هر دو روایات «ودا» و خدایان هندو را قبول ندارند، نسبت به نظام

کاست بی‌اعتنا بوده و آن را بی‌ارزش می‌دانند ونفی می‌کنند. افتراق آن دو هم در امر ریاضت است. دین جین آن را در کمال شدت اجرا می‌کند وکشتن نفس و رنج جسمانی را موجب نجات می‌داند، ولی دین بودا میانه‌روتر است. منکر ریاضتهای سخت است و طالب آرامش و اعتدال می‌باشد. از وجوه مشترک دیگر این که مؤسس هر دو دین از طبقهٔ کشتریه بودند، و هر دو هم نه عنوان خدایی دارندو نه دعوی پیغمبری، حتی خدایی هم قبول نداشته و تنها خود را کاشف حقیقت و ناجی بشر می‌دانند.

مؤسس دین جین: در حدود سال ۵۹۹ ق . م در ناحیه‌ای که اکنون به نام «بهار» معروف است در خانواده‌ای از طبقهٔ کشتریه کودکی متولد شد که بعد به «*مهاویره*» به معنی «پهلوان بزرگ» شهرت یافت. و دینی بنا نهاد که به نام دین «جین» ـ که آن هم به معنی پیروز است ـ معروف گشت.

هر چند که اطلاع درستی از زندگی وی در دست نیست، گفته‌اند که مهاویره پس از ریاضتهای سخت و رسیدن به مقام رهبری سرانجام در سال ۵۲۷ ق .م در همان زادگاه خویش درگذشت.

دین جین به تدریج به صورت مجموعه‌ای از عجیب‌ترین دینهای تاریخ درآمد. مهاویره چنین تعلیم می‌داد که هیچ چیز حقیقت ندارد، مگر به اعتبار شخصی، که آن حقیقت هم به اعتبارات دیگر ممکن است باطل باشد. حقیقت همانند داستان شش مردکور است که برای شناخت فیل هر یک دستهای خود را بر عضوی از اعضای فیل نهادند تاحقیقت فیل برای آنها کشف شود. هرکسی به گمان خود از فیل برداشتی داشت. پس تمام قضاوتهای انسان محدود و مشروط است [این داستان سنایی در حدیقه و مولوی با تغییراتی در مثنوی بیان کرده است که خود نشان دهنده نفوذ اندیشه‌های هندی بر ادبیات عرفانی ماست]. حقیقت مطلق تنها برای کسانی کشف می‌شود که ناجی هستند و در دوره‌های معین ظاهر می‌شوند (یعنی جیناها). پس نه از «وداها» کاری برمی‌آید و نه از خدایان ودا، و اصولاً خدایی وجود ندارد. تنها می‌توانیم معتقد باشیم که جهان ازلی و ابدی است و آفریدگاری ندارد.

اگرچه دین جین از خدا خالی است اما به زودی جای خالی خدایان به وسیله پاکان این دین، که بر طبق افسانه‌هایی به مقام خدایی رسیدند، پرگردید. البته این بزرگان را هیچگاه خالق و یا حاکم جهان نپنداشتند. پیروان دین جین ماده پرست هم نیستند و به دوگانگی روح و ماده قایلند

و معتقدند که حتی اشیایی چون سنگ و فلز هم دارای روح هستند. در واقع دین جین با قدیمترین شکل مذهب **«سانکهیه»** ارتباط نزدیک داردو به علاوه دارای عوامل بیشمار دیگری از معتقدات قدیمی دین هندو است.

تعالیم دین جین : به عقیده پیروان دین جین راه رستگاری بر دو اصل قرار دارد یکی ***ریاضت‌کشی***، و دیگر ***«اهیمسا»*** Ahimsa یعنی خودداری از آزار موجودات جاندار، هر مؤمنی در دین جین می‌بایستی به عنوان تکلیف عهد کند که : ۱ـ هیچ موجودی را نکشد؛ ۲ـ دروغ نگوید؛ ۳ـ چیزی راکه به او داده نشده نگیرد؛ ۴ـ عفیف باشد و به لذتهای جسمانی پشت پا بزند؛ ۵ـ از هرگونه دلبستگی اندک یا بسیار به مال دنیا بیزاری کند.

کشاورزی در دین جین حرام است، زیرا در هنگام کشت و زرع ممکن است موجود جانداری کشته شود. آب آشامیدنی را از صافی می‌گذرانند که مبادا حشره‌ای نابود شود؛ دهان خود را می‌پوشانند که در هنگام تنفس موجود ذره‌بینی هوا کشته نشود؛ در موقع راه رفتن به دقت مواظبت می‌کنند که جانوری زیر پای آنها تلف نشود. بنابراین هرگز حیوانی را نمی‌کشند و قربانی نمی‌کنند، حتی مؤمنان این دین برای حیوانهای مریض بیمارستان می‌سازند و از این‌گونه حیوانات پرستاری می‌کنند. تنها یک فرد جینی می‌تواند از راه ریاضت و گرسنگی خود را از بین ببرد.

گاندی رهبر فقید هند سخت شیفته تعالیم دین جین بود، با یک لنگ خود را می‌پوشانید و اصل اهیمسا را سرمشق خود قرار داده بود.

از دیدگاه این دین جانداران همه محکوم به «کرمه» هستند و منظور نهایی همه رسیدن به «نیروانا»ست. اما وصول به ***نیروانا*** بستگی به سه اصل یا گوهر دارد: «ایمان درست»؛ «معرفت درست» ؛ «رفتار درست». لیکن برخلاف دین هندو که معرفت درست را راه نجات می‌دانست، در دین جین «رفتار درست» برتری دارد و گرنه از دعا و پرستش و قربانی، نجات میسر نیست.

این دین به علت افراط در ریاضت، پیروانش اندک است و در سراسر هند، به بیش از دو میلیون نفر نمی‌رسد. این تعداد هم به دو گروه تقسیم می‌شوند : یکی سفید جامگان، و دیگری دسته برهنگان که با یک لنگ خود را می‌پوشانند. هر یک ازین دو گروه هم خود به شاخه‌هایی تقسیم می‌شوند. در دین جین معبدی خاص وجود ندارد و پیروان آن همه جا رامعبد و دل را معبود می‌دانند. و هرکجا که لازم باشد با آرامش خاصی به تفکر می‌پردازند.

چون زراعت در کیش آنها حرام است شغل غالب آنها بانکداری و صرافی و تجارت و رباخواری است مرکز عمده آنها در ایالت «میسور» واقع در جنوب هند است.

تعلیمات دین جین در کتابی به نام «آگاماس» Agamas که به معنی پندار است، گردآوری کرده‌اند. این کتاب به خط «پراکریت» که خط عمومی زبان سنسکریت است، در چهل و شش دفتر فراهم آمده است.

۵ـ دین بودایی Buddhism

دین بودایی که امروزه از نظر تعداد پیروان یکی از چهار دین بزرگ جهان بشمار می‌رود، در قرن ششم ق . م در مقابل قدرت برهمنها در هندوستان به وجود آمد، و با موفقیت انتشار یافت. این دین که قرنها در هند رواج داشت، بعد از این که تغییرات مهمی در دین هندو به وجود آمد، در اثر مخالفت برهمنها جای خود را به دین هندو واگذاشت و از زادگاه اصلی خود دور شد. اما در عوض در چین، تبت، کره، ژاپون، سیلان و برمه همچنان به پیشرفت خود ادامه داد.

در مغرب زمین مردم از دین بودا کمتر اطلاع داشتند و تنها در این اواخر دانشمندان اروپایی تحقیقات دامنه‌داری را انجام دادند و اطلاعات مفیدی به دست آوردند. در کتب ملل و نحل علمای اسلام هم از دین بودا به اجمال بحث شده و حتی شهرستانی به اشتباه آن را «البوذه» و شعبه‌ای از برهمنیزم دانسته است.

زندگی بودا : در حدود سال ۵۶۳ ق . م در شمال هند درناحیه نیپال (در یکصد میلی شمال بنارس) در یک خانواده شاهی (کشتریه) از قبیله «ساکیا» کودکی متولد شد که او را «سیدارته گوتمه» Siddhartha Gautama نامیدند و وقتی به کمال رسید بودا نام گرفت. گاهی هم او را «ساکیامونی» می‌خوانند یعنی حکیم خانواده ساکیا. بعضی هم آن را به معنی حکیم سیستانی گفته و بودا را از مردم ایران دانسته‌اند.

غیبگویان پیش‌بینی کرده بودند که اگر بودا، شخص بیمار یا مرده و یا پیر و درویشی را ببیند، دنیا را ترک خواهد کرد. پس پدرش برای او قصری فراهم کرد و هرگونه وسایل زندگی هم برایش آماده ساخت و دستور داد که پاسبانان مراقبت کنند که مبادا چشم او به یکی از آن چهار نفر افتد. بودا تا بیست و سه سالگی از کاخ بیرون نیامد و در همانجا ازدواج کرد و صاحب فرزندی هم شد.

اتفاقاً روزی از قصر خارج شد، پیرمردی را دید، دانست که سرانجام جوانی پیری است؛ دفعهٔ دیگر بیماری را ملاقات کرد، فهمید روزی سلامتی جای خود را به بیماری خواهد داد؛ سومین بار جنازه‌ای دید، بسیار ناامید شد و با خود گفت: چون سرانجام حیات مرگ است زندگی به چه کار آید! دفعه چهارم راهبی را دید با چهره‌ای آرام و نیکو. بودا تصمیم گرفت که زندگی شاهانه را رها سازد و برای درک حقیقت ریاضت پیشه سازد. به خانه برگشت، شب هنگام که زن و فرزندش خواب بودند خانه را ترک گفت و به صحرا رو نهاد. مدت هفت سال با کوشش تمام به ریاضت مشغول شد. درین مدت سعی بسیار کرد که حقیقت زندگی را درک کند. در همین حال پنج زاهد هم جزء مریدان وی درآمدند، اما بودا دریافت که ریاضت هم انسان را به حقیقت نمی‌رساند، از ریاضت دست کشید و مرتاضان هم او را رها کردند.

سرانجام بودا در سی و شش سالگی روزی در حوالی بنارس در زیر درخت انجیری که بعدها آن را «درخت دانش» نامیدند، در دریایی از اندیشه و تفکر فرو رفت. در این حال حقیقت بر وی کشف شد و ازین به بعد به لقب «بودا» یعنی کسی که به حقیقت رسیده است، معروف شد. گویند بودا در آن شب دانست که علت رنج مردم جهان از کجاست. بعد از آن بودا به ترویج اندیشه‌های خود پرداخت و در شهرهای هندوستان به سفر پرداخت. در شهر بنارس آن پنج راهب را یافت. پس از آنکه بودا برای آن پنج راهب موعظه‌ای بیان کرد که باید از افراط و تفریط خودداری کرد، و برای رسیدن به حقیقت می‌باید راه اعتدال را پیمود، و حقیقت را برای آنها توضیح داد، آن پنج راهب او را تجلیل کردند. سپس اولین دسته از جامعه بودایی تشکیل گردید. از آنجا که بودا هم طبقه «کشتریه» را ارشاد کرد و هم امتیازات کاست را درهم شکست، و برای کارگران و طبقهٔ پایین امتیازاتی قایل شد، روزبه‌روز بر تعداد پیروان او افزوده گردید.

بالاخره بودا بعد از هشتاد سال زندگی در نزدیک بنارس چشم از جهان فرو بست. و شاگرد و پسرعموی وی به نام «آناندا» Ananda به روش هندوها جسد او را سوزانید و خاکسترش را در چند نقطه هند دفن کرد و بر سر هر کدام زیارتگاهی به نام «استوپا» Stupa بنا نهاد.

انتشار دین بودا: دین بودا قرنها در زادگاه اصلی خود در اوج و اعتلا بود. در قرن سوم قبل از میلاد ***«آشوکا»*** امپراطور بزرگ هند (۲۷۳ ق . م ۲۳۲ ق . م) این دین را پذیرفت و آن را در سرتاسر هند وکشورهای مجاور منتشر ساخت. قرنها پس از وی در همه‌جا معابد و مدرسه‌های راهبان بودایی معمور بود. اما چنانکه گفتیم بعد از تحولات دین برهمایی و مخالفتهای برهمنان

هند، و سپس در دورهٔ اسلامی مخالفتهای شدید مسلمانان علیه بودائیان در شمال هند، به تدریج دین بودا در هند محو و منقرض گردید. و در عوض این دین در جنوب آسیا و خاور دور گسترش یافت.

اما در ایران بعد از اسکندر و جانشینان او (سلوکیها) دین بودا در شرق ایران و خراسان رواج روزافزون یافت و حتی شهر بلخ که روزگاری مرکز گسترش دین زردشت بود، به صورت یکی از مراکز دین بودا درآمد و تاکنون بزرگترین مجسمه بودا در حوالی بلخ و بامیان موجود است. راهبان بودائی را در *خراسان* و *ماوراءالنهر* «شمن» می‌گفته‌اند و دین آنها را «شمنی» یا «شمنیه» نام داده‌اند. چنان که رودکی گفته است.

بت پرستی گرفته‌ایم همه — این جهان چون بت است و ما شمنیم

واژه «بت» که به معنی «صنم» است و در فارسی متداول است، از کلمه «بودا» یا «بده» اقتباس شده، و کلمه صنم هم از شمن گرفته شده است.

سرانجام پس از غلبه دین مبین اسلام بودائیان خراسان هم مانند زردشتیان آن دیار مسلمان شدند، و در عین حال اندیشه‌های بودائی بر تصوف اسلامی بی‌تأثیر نبوده‌است. چنانکه زندگی ابراهیم ادهم که در روایات صوفیان آمده است، تشابهی زیاد با داستان زندگی بودا دارد.

چهار حقیقت اصلی دین بودا : این چهار حقیقت که در موعظه بنارس از آن یاد شده است، این است که از نظر بودا حقیقت زندگی رنج است و رنج ناشی از خواهش است. و خردمند کسی است که این امیال را فرو نشاند. این چهار اصل به طور خلاصه عبارتند از:

۱ـ حقیقت اول، *زندگی رنج است* : سرتاسر زندگی رنج است؛ تولد رنج‌آور است، ازدواج و جوانی، بیماری، پیری و مرگ رنج است. فراق رنج است و هرگونه تعلق به زندگی رنج است.

چون دین بودا، مانند دیگر ادیان هندی تناسخ را می‌پذیرد، بنابراین «سمساره» هم رنجی بزرگتر است و قانون «کرمه» زجر و شکنجه‌ای جانکاه، پس این رنج در آینده و بعد از مرگ هم ادامه دارد.

۲ـ حقیقت دوم، *علت و منشأ رنج* : علت و ریشه رنجها در تمنا و آرزوی انسانی است. بنابراین میل به بقاء، میل به زندگی و خوشیهای آن که در واقع ناپایدارند، حتی میل به شهرت طلبی همه علت و منشأ رنج هستند.

۳ـ حقیقت سوم، *دفع رنج و مبارزه با آن*: انسان تا می‌تواند باید امیال را فرو نشاند، کلیه

خواهشها را محو کند با دور کردن سیل آرزوها (به نظر بودا چهار سیل است که همه چیز را خراب می‌کند: سیل آرزوها، تولد، خطا و نادانی) و نادانیها، انسان به سرمنزل کمال می‌رسد و از وجود خویشتن رها می‌شود. از سیل تولد و مرگ نجات یافته، به «نیروانا» نایل می‌گردد.

۴ـ **حقیقت چهارم، *وسایل و راههای ترک رنج*** : آنچه که انسان را به حقایق سه‌گانه قبلی می‌رساند، در واقع طریقهٔ «سیر و سلوک» و تربیت نفس است. وی برای نجات انسان از دردوالم هشت قاعده زیر همراه با دستورهای اخلاقی دیگر توصیه می‌کند:

۱ـ نظر راست؛ ۲ـ نیت راست؛ ۳ـ گفتار راست؛ ۴ـ کردار راست ؛ ۵ـ معاش راست ؛ ۶ـ سعی و عمل در راه راستی ؛ ۷ـ اندیشه و تفکر در راه راستی ؛ ۸ ـ تمرکز فکر در معنای راستی.

بجز این هشت قاعده چند دستور اخلاقی دیگر هم برآن تأکید شده است که بعضی عبارتند از:

۱ـ پرهیز از آزردن و کشتن جانداران ؛ ۲ـ اجتناب از دزدی ؛ ۳ـ دوری از زنا و بی‌عفتی ؛ ۴ـ پرهیز از دروغ ؛ ۵ـ دوری از مستی و میخوارگی ؛ ۶ـ پرهیز از غیبت و عیب‌جویی ؛ ۷ـ اجتناب از تکبر و خودخواهی ؛ ۸ـ دوری از جهل و نادانی ؛ ۹ـ پرهیز از هر نوع کینه و دشمنی ... کسی که آن چهار حقیقت را بشناسد و آن هشت قاعده و دیگر دستورهای اخلاقی را بجای آورد سرانجام به نیروانا می‌رسد.

نیروانا : واژه‌ای است که در سنسکریت به معنی «خاموش ساختن» و «از میان بردن» است. این کلمه قبل از بودا توسط هندوان و خصوصاً در دین جین به مفهوم حالت خوش و سعادت ابدی، بکار رفته است. برعکس معتقدات عرفانی هندو، در دین جین و بودا «نیروانا» را در اتحاد «روح فردی» با «روح کیهانی» نمی‌دانند، خصوصاً در دین جین که رسیدن به سعادت یا نیروانا، روح فردی با روح کیهانی یکی نمی‌گردد. اما در نوشته‌های مقدس بودایی نیروانا در معانی مختلف بکار رفته است : نخست یک حالت سعادت بخش در زندگی این جهان که از راه نابودی کامل امیال به دست می‌آید؛ دوم نجات انسان از تولد دوباره؛ سوم فنای خودآگاهی انفرادی یعنی رسیدن به حالت سکروبیخودی؛ و معانی دیگر. بطور کلی نیروانای کامل شامل فناست. یعنی پاداش عالی‌ترین مرحله پارسایی این است که انسان هرگز دوباره پابه عرصه وجود نگذارد. البته نیروانا تنها به معنی «عدم مطلق» نیست، چه بسیاری از سالکان کامل و از جمله خود بودا در همین زندگی به این مقام نائل آمده‌اند.

[لازم به تذکر است که در بعضی فرهنگها «نیروانا» را به «فنا» ترجمه کرده‌اند، در حالی که نیروانا با آنچه که آن را «فنا»ی صوفیه می‌نامیم یکی نیست. زیرا نیروانا جنبهٔ منفی دارد یعنی سالک در فنای محض ایست می‌کند، در حالی که در تصوف اسلامی فنای محض وجود ندارد، اولاً فناء فی‌الله است و آن همراه با بقابالله است. یعنی سالک با خدا حیات ابدی می‌یابد. و ثانیاً در تصوف اسلامی هرچه که هست خداست و برای خداست. در حالی که دین بودا اصلاً خدایی مطرح نیست.]

فلسفه و تناسخ در دین بودا: دین بودا اصولاً یک مکتب اخلاقی است تا یک مکتب فلسفی. بودا به هیچ وجه وارد بحث متافیزیک و فلسفی نمی‌شود و حتی مسایل فلسفی مانند روح یا تناسخ هم سعی می‌کند با تمثیل بیان کند. وی بحث دربارهٔ خدا و روح را بی‌فایده می‌داند. در عوض از ماهیت نیک بختی و هدایت و گمراهی انسان که از مسایل اخلاقی هستند، سخن گفته است. او می‌گوید آدمی باید امیال نفسانی و جسمانی از قبیل میل به مال، علاقه به زن و فرزند و دیگر علایق که موجب بدبختی وگمراهی انسان است ترک گوید. خواهشهای نفسانی را در قبضهٔ اختیار خودگیرد تا به نیروانا رسد. به عبارت دیگر آدمی باید «من» بودن و خودخواهی را فراموش کند تا خوشبخت گردد.

در فلسفه دین بودا، نیکی نتیجه نیکی است و بدی نتیجه بدی؛ جهان ازلی و ابدی است و در دنیا هیچ امر ثابتی وجود ندارد، گرچه یک هماهنگی و وحدت کلی در جهان حکمفرماست اما جهان را کردگار و آفریدگاری نیست.

در دین بودا در مورد روح و تناسخ به تناقضی برمی‌خوریم که در اثر انکار روح و پذیرش تناسخ پیش می‌آید. اگر روحی وجود ندارد حلول چگونه بوجود می‌آید؟ به قول مؤلف تاریخ تمدن (ص ۶۲۶-۶۳۰) شاید خود بودا متوجه این تناقض نشده باشد، زیرا اعتقاد به تناسخ در هند چنان بدیهی بوده است که بودا در پی اثبات آن برنیامده است.

بودا اصل تجدید حیات یعنی تولد دوباره را می‌پذیرد، بدون این که روح فرضی از جسمی به جسم دیگر حلول کند. زیرا در ذرات پاک دیگر نفسی باقی نمی‌ماند که تغییر قالب دهد. آنچه انتقال می‌یابد صفات حیات یا «کرمه» زندگی است. و درین مورد متوسل به تمثیل می‌شود، و می‌گوید تناسخ همانند نقش نگینی است که بر روی موم نقش می‌بندد و آنچه منتقل شده همانا صفات و عوارض نقش انگشتری است، که اگر موم ذوب شود آن نقش عارضی هم زایل

می‌گردد. و نیز برای تناسخ متوسل به مثالهای دیگر می‌شود، از جمله می‌گوید: همانطور که یک شمع روشن صدها شمع را می‌تواند روشن کند، آدمی هم می‌تواند هدایت یا شقاوت خود را به بسیاری از افراد بشر انتقال دهد. و یا همانند درس استادی می‌ماند که ممکن است آن استاد دانش و افکار خود را به شاگردان بیشماری منتقل کند.

شاگردش آناندا در مورد روح نیز از وی سؤال می‌کند. چون بودا وارد بحث فلسفی نمی‌شود ناگزیر برای این که سؤال شاگردش را بی‌جواب نگذارد باز متوسل به مثال می‌شود: بودا در همانحال اشاره به ارابه‌ای کرد و گفت: آناندا، آیا این اسب ارابه است؟ گفت : نه، باز استاد پرسید، این چرخها ارابه است؟ گفت : نه، پس از چند سوال دیگر که جواب همه منفی بود، پرسید پس ارابه چیست؟ آناندا پاسخ داد ای استاد، مجموع همه آنها ارابه می‌باشد. بودا گفت: همینطور مجموع هماهنگی قوا و اعضای بدن انسان را می‌توانی روح بخوانی، در حقیقت روح خارج از بدن نیست و در جای مخصوصی وجود ندارد و چیزی جز هماهنگی اعضای بدن آدمی نیست. اگر این هماهنگی از بین برود، در بدن آدمی اختلال بوجود می‌آید و به فساد می‌گراید.

کتابهای مقدس دین بودا : پس از مرگ بودا پیروان وی آثار او را به تدریج گردآوری کردند و آن را به زبان پالی که شاخه‌ای از زبان سنسکریت و زبان مردم شمال شرقی هند است نوشتند. قدیمی‌ترین کتاب مقدس بودا «پیتاکا» Pitakas یا «سبدهای قانون» نام دارد که شورای بودایی در سال ۲۴۱ ق . م آن را معتبر دانسته است. چون این کتاب دارای سه بخش است به زبان سنسکریت «تری پیتاکا» یعنی «سه زنبیل» نام دارد. که بخشهای آن عبارتند از: زنبیل اول مربوط به قواعد رهبانیت است؛ زنبیل دوم وسیله رستگاری است؛ زنبیل سوم مفهوم فلسفی و روانشناسی را شامل می‌شود.

گذشته از این کتاب هر کدام از فرقه‌های بودایی نیز کتاب مقدس خاص خود دارند، مثلاً در تبت دو سلسله کتاب به نام **کنجور** و **تنجور** وجود دارد ودر چین حدود یکهزار و ششصد و شصت کتاب مربوط به دین بودایی به دست آمده‌است.

فرقه‌های مختلف دین بودا

در طول تاریخ که دین بودا در نواحی خارج از هندوستان گسترش می‌یافت به همان نسبت هم در برخورد با اساطیر و معتقدات محلی خود را تطبیق می‌داد و تغییر می‌یافت.

از جمله تغییرات ؛ اصل تناسخ رفته رفته منجربه این عقیده شد که پیروان بودایی معتقد شدند که درهر دوره‌ای حقیقت مربوط به رستگاری به واسطه یک «بودا» اعلام می‌گردد. به عبارت دیگر شخص «گوتمه» یکی از بوداهای متعددی بوده است که در طی قرون ظهور کرده‌اند. به تدریج تکریم و تجلیل بوداها برقرار گردید و اهمیت الهه متعدد نیز خودنمایی کرد. و بوداثیها اعتقاد پیدا کردند که بشر می‌تواندبدون ترک زندگی با تقدیس بودای آسمانی رستگار گردد.

این تغییرات در عقاید اصیل بودایی موجب پیدایش فرقه‌های متعدد گردید که درین میان دو مذهب «هینه‌یانه» Hinayana و مذهب «مهایانه» Mahayana اهمیت بیشتری دارند. «هینه‌یانه» به معنی چرخ یا ارابه کوچک است. مردم جنوب شرقی آسیا (برمه، تایلند و کامبوج) و نیز بیشتر مردم سیلان پیرو این مذهب هستند. اینها معتقدند که مذهب آنهاکمتر تحول یافته و به دین اصیل بودا نزدیکتر است. در حالی که مذهب «مهایانه» بامعتقدات دین برهمایی و کنفوسیوس و تائو در آمیخته، و امروزه در چین و ژاپن و کره میلیونها نفر پیرو دارد.

در مذهب ***«هینه‌یانه»*** ریاضت و زهد بیشتر معمول است و راهبان گوشه‌نشین قسمت عمده وقت خود را به انزوا و تجرد در معبدها می‌گذرانند و هرکس می‌باید سعی کند در اثر دعا و ریاضت خود را به نیروانا برساند. اینان بودا را به عنوان یک آموزگار می‌شناسند و به او مقام الوهیت نداده‌اند. درین مذهب بزرگان و مقدسین پس از مرگ بکلی در نیروانا فانی می‌شوند و کسی به مقام بودایی نمی‌رسد. بنابراین این گروه اعتقاد ندارد که بودایی به زمین بیاید و برای نجات بشر بکوشد، بلکه آدمی می‌باید خود برای نجات خویش بکوشد.

اما مذهب ***«مهایانه»*** با وارد نمودن افکار تازه در معتقدات خود، با زمان و مکان و وضع عمومی جامعه خود را هماهنگ ساخت. چون در این مکتب گذشته از تهذیب اخلاق فردی، جنبه اجتماعی نجات بشر نیز درنظر گرفته شده است، ازین جهت اعتقاد به بوداهای متعدد پیدا شده‌است. اینها به بودایان بیشماری در گذشته و حال و آینده اعتقاد دارند، که این بوداها پس از ورود در جهان برتر به زندگی خود ادامه داده، و در زمان خاصی در نجات و حمایت جامعه بشری اقدام می‌کنند.

گذشته از این دو مذهب، در قرن چهاردهم میلادی در تبت «گردونه سومی» از اعتقادات بودایی به‌وجود آمده‌است که به نام مذهب ***«لاما»*** معروف است. «لاما به معنی دریا و برتر گفته‌اند)

درین مذهب اعتقاد بر این است که روح بودا در پیکر شخصی به نام ***«دالایی لاما»*** که در واقع رئیس مذهب است، حلول کرده است. شهر مذهبی این گروه شهر ***لهاسا*** واقع در تبت است. راهبان این فرقه کلاهی زرد بر سر می‌نهند وکمربندی زرد هم بر کمر می‌بندند. راهبان ازدواج نمی‌کنند. هنگامی که لاما یا رئیس مذهب فوت می‌کند، شورای رهبری، یا لاماهای دیگر، کودکی را جستجو می‌کنند که در لحظه فوت لامای بزرگ متولد شده باشد، و اگر نشانه خاصی هم در بدن کودک پیدا شود، برای «لاما» شدن بخت بیشتری دارد. اینها براین باورند که وقتی لامای بزرگ می‌میرد روح وی در قالب کودکی که در همان هنگام زاییده می‌شود حلول می‌کند. بنابراین پس از تحقیقات سرّی همین که آن کودک شناخته شد، جانشینی لامای بزرگ می‌گردد.

لازم به تذکر است که فرقه «مهایانه» یک فرقه یک دست نیست و در هر کشوری خود را با آداب و رسوم آن کشور تطبیق داده است، مثلاً در چین موضوع مهم «کرمه» بودایی را با پرستش ارواح اجداد مرسوم در چین، سازش داده است. و یا در ژاپن با وجودی که بین دین بودایی و دین شینتویی در آغاز تضاد اصولی وجود داشت، بعد از مدتی در اثر انعطاف پذیری دین بودا، هماهنگی کامل پدیدار شد، و خدایان متعدد ژاپونی به منزله تناسخهایی از بودا شناخته شد. و حتی بدبینی دین بودایی هم خود را به نحوی با خوش‌بینی مردم ژاپن منطبق کرد.

فصل ششم ـ ادیان ایران باستان

(عقاید آریاییها بیش از زردشت، دین زردشت و زردشتیان، مهرپرستی، زروان پرستی، مانی و مزدک)

۱ـ مهاجرت و دین آریاییهای قدیم :

اقوام آریایی که در فلات ایران و شبه قاره هند سکنی گزیده‌اند، در باره جایگاه اولیه آنها و همچنین زمان هجرت آنان اختلاف نظر است. گاهی گفته‌اند، که جایگاه این قوم در اروپا و جنوب اسکاندیناویا بوده، گاهی در جنوب روسیه گفته‌اند و زمانی در جنوب سیبری. در حالی که از متون اوستا چنین بر می‌آید، که این قوم در حوالی دریاچه اورال یا خوارزم قدیم سکونت داشته‌اند. واژه آریا با اندک اختلافی، هم در اوستا یاد شده و هم در متون "ودایی" و آن را به معنای نجیب و شریف گفته‌اند. در اوستا محل سکونت نخست آریایی‌ها جایی به نام "ایران ویجه" یا "اران ویجه" گفته شده، که محققین آن را با همان سرزمین خوارزم منطبق می‌دانند.از متون اوستا بر می‌آید که جایگاه آریایی‌ها جایی بوده بسیار سرد بطوری که ده ماه زمستان و یخبندان، و دو ماه تابستان و آفتابی بوده است. بنابر این گرچه در اوستا تاریخ و جایگاه دقیق آریایی‌ها روشن نشده است، لیکن از نظر موقعیت آب و هوایی آن جایگاه، اطلاعات بسیار دقیقی در دست داریم. **مسعودی** هم سردترین نقطه ایران را خوارزم دانسته است. صرف نظر از نظریات گوناگون آنچه مسلم است اقوام آریایی بعد از آنکه از جایگاه اصلی خود مهاجرت می‌کنند در دو مسیر جداگانه حرکت کرده که به گونه زیر است:

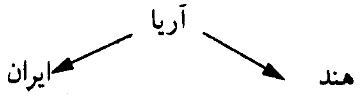

آنها دو مسیر را انتخاب کردند، یکی به سمت شرق یعنی هند، و دیگری به سمت غرب یعنی

ایران. از نظر زمانی نیز بین مورخین اختلاف نظر است و این اختلاف را از هزاره اول تا هزاره سوم و چهارم پیش ازمیلاد بیان کرده‌اند. ولی این مهاجرتها به شکل گروهی و دسته جمعی به تدریج و در عین حال مداوم بوده است، تا حدی که ممکن است مهاجرت اولین دسته تا آخرین دسته‌ها حدود هزار سال طول کشیده باشد. شاخه‌ای از آریایی‌ها که به سمت شبه قاره هند مهاجرت کردند، به سادگی بر بومیان منطقه مسلط نشدند، بلکه در طی قرنها و با جنگهای زیادی کم‌کم توانستند ساکنین اولیه هند که "دراویدی"ها نام داشتند و مردمانی سیه چهره بودند، از شمال هند به جنوب سوق دهند. تا جایی که امروزه هر چه به شمال نزدیکتر می‌شویم، مثلاً در پنجاب و کشمیر، غلبه با نژاد آریایی است و هر چه به جنوب هند، یعنی به حوالی دکن نزدیک‌تر شویم، اکثریت با "دراویدی"ها می‌باشد.

اتفاقاً این "دراویدی"ها یا ساکنان اولیه هند، از تمدن پیشرفته‌ای نیز برخوردار بوده‌اند، که کشفیات باستانشناسی آن را ثابت کرده است. این تمدن با تمدن قدیم مردم بین النهرین در ارتباط بوده، و بومیان ایران قدیم هم پل ارتباط بین این دو تمدن بوده‌اند. بنابراین، وقتی ما سخن از تمدن هفت یا ده هزار ساله فلات ایران به میان می‌آوریم، همه مربوط به آریایی‌ها نمی‌باشد. در اصطلاح به این تمدن قدیم هند که غالباً در جلگه‌های حاصل‌خیز سند و پنجاب کشف شده، به تمدن "دراویدی" معروف است. اطلاعات ما در باره تاریخ هند قدیم بسیار روشن‌تر است تا ایران باستان. (منظور ایران پیش از زرتشت است). زیرا در هند، اولاً متون و دایی که به زبان سنسکریت است، بر خلاف متون اوستایی، کمتر دچار تحول گشته است، دوم آنکه فلات ایران دو دین عمده به خود دیده، یکی دین زرتشت، و دیگری دین اسلام، که هر دو دین باعث تغییرات عمده‌ای در افکار و اندیشه‌های مردم ایران قدیم شده‌اند، در حالی که در هند اگر تغییرات دینی هم پیش آمده باشد، یک تحول داخلی است. سوم آنکه موقعیت جغرافیایی فلات ایران طوری است که بر سر راه اروپا و آسیا قرار گرفته است، بنابراین از نظر اجتماعی خیلی بیشتر از شبه قاره هند تأثیر پذیرفته است. به همین دلایلی که گفته شد، در اساطیر و کتابهای حماسی هند باستان، مثل **رامایانا** (رزم نامه) و یا کتابهای دیگر مثل **مهابهاراتا**، هر چند به شکل اساطیری است، اما رنگ تاریخی آن بیش از افسانه‌های ایرانی است. زیرا چنانچه که گفته شد متون هندی هر چند که در روزگار نخستین به شکل شفاهی بوده است، اما کمتر از افسانه‌های ایرانی دچار تحول گشته‌اند. در کتابهای اساطیری هند، وقایعی که در آن جنگ بین آریایی‌ها و

بومیان شرح داده شده، برای ما روشن تر است. حتی درباره نام خود **هند** پیش از آمدن "آریایی"ها به این سرزمین، اطلاع داریم که به نام "بهارات" خوانده می‌شده، و هم اکنون نیز نام یکی از ایالات هند، بهارات یا بیهارات می‌باشد. در حالیکه ما نمی‌دانیم پیش از آمدن آریایی‌ها به فلات ایران، این سرزمین را چه می‌نامیده‌اند. بعضی آن را آنزان یا ایلام گفته‌اند، اما این تنها نام بخشی از فلات ایران بوده است.

در باره سرزمین هند باید گفت، این نامی است که ما ایرانیان به آن داده‌ایم و بعدها جنبه رسمی و بین‌المللی پیدا کرده است. آن هم به این دلیل می‌باشد که مردم هند و مردم ایران در دو سوی رود سند زندگی می‌کرده‌اند، و این رود مرز طبیعی و مشترک آنها بوده است. از آنجایی که از نظر زبان شناسی، زبانهای هندی و ایرانی یک ریشه دارد و کم‌کم در آن تفاوت لهجه ایجاد شده است. از جمله‌حرف «سین» سنسکریت، به "هـ" تبدیل شده است، پس نام سند در ایران به هند مبدل شده است. مثل سوم یا سوما که نوعی شراب و یا ماده سکرآور و مقدس بوده که در زبان فارسی هوم و یا هوما گفته‌اند.

دیو:

دیو در فرهنگ آریاییهای قدیم به مفهوم خدا بوده است، و این واژه مقدس شمرده می‌شده است. امروزه نیز در زبانهای اروپایی مشتقات این واژه به معنای خدا، آسمان و بهشت آمده است. و در وداها هم تاکنون این واژه تقدس خود را حفظ کرده است. لیکن در ایران این کلمه مفهوم اصلی خود را از دست داد و مفاهیمی از قبیل: شیطان، اهریمن، دشمن، ضد دین، ضد ایران، بیگانه و یا وحشی پیدا کرده است. دگرگونی معنی این کلمه از آن جهت است که زرتشت وقتی ظهور کرد جز خدای یگانه *"اهورامزدا"* هر خدای دیگری را باطل دانست و آنها را دیو گفت. پس پرستندگان آن خدایان را نیز که غالباً ایرانی بودند، پیرو دیو یا اهریمن گفته شده‌اند. در فرهنگ فارسی گاهی دیو نه تنها معنی بیگانه و ضد مذهب می‌دهد، بلکه به مفهوم دشمن نژاد و یا دشمن ایرانیان هم آمده است. از این نظر گاهی واژه دیو به معنی بومیان اولیه ایران به کار رفته است. چنانکه در شاهنامه و دیگر کتابهای اساطیری ما آنجا که سخن از جنگ رستم با دیوان، مثل دیو سفید بکار رفته است، منظور از آن دیوها همان بومیان یا ساکنان اولیه ایران هستند. در شاهنامه و دیگر کتب اساطیری ما سخن از تسلط تهمورث و دیگر پادشاهان پیشدادی بر دیوان

به میان آمده است، چنانکه تهمورث به "تهمورث دیو بند"، لقب یافته، و همین پادشاه پیشدادی در برابر آزادی گروهی از این دیوها خواندن و نوشتن را از آنها می‌آموزد. این افسانه حاکی از آن است که بومیان یا به قول اساطیر ما این دیوها دارای تمدن بوده‌اند، و کتابت و خواندن و نوشتن را می‌دانسته‌اند. شاید واژه دیوان که به معنی کتاب و دفتر می‌باشد و تاکنون نیز به همین معنا بکار می‌رود، منسوب به همان دیو باشد (دیو + "ان" نسبت) و همچنین است کلمه دیوانه به معنی وحشی و غیر متمدن، زیرا از نظر آریاییها این دیوها وحشی‌اند. (دیو + انه = دیوانه)

مهاجرت آریایی‌ها به ایران:

چنانکه اشاره شد ورود آریایی‌ها به فلات ایران را از هزاره چهارم تا اوایل هزاره اول قبل از میلاد گفته‌اند، و در این مورد تاکنون تاریخ دقیق و روشنی بدست نیامده است. گمان می‌رود که "آریایی"ها به شکل قبیله و گروههای متعدد از راههای مختلف به فلات ایران روی آورده باشند. و پس از سالهای متمادی و طی جنگهای طولانی سرانجام بر بومیان اولیه ایران مسلط شده‌اند، و آنها را به عقب رانده و خود جای آنها را گرفته‌اند. در باره نژاد اولیه فلات ایران اطلاعات چندانی نداریم. بعضی گفته‌اند که شاید بومیان ایران با همان نژاد «دراویدی»ها یکی بوده‌اند. همچنین پیش از آمدن آریایی‌ها نمی‌دانیم که این سرزمین چه نام داشته است. و ایران نامی است که بعد از تسلط آریاییها به این سرزمین داده شده است (ایران یاران به معنی سرزمین آریایی‌هاست "ان ـ نیز "ان" نسبت است، مثل توران، گیلان). نام آریا در کتیبه‌های هخامنشی و نیز در اوستا آمده است. اقوام آریایی، که ما فقط نام چند قبیله آن از جمله ماد، پارس، پارت و سکاها را می‌دانیم، طبق نظریه گروهی از محققان بعد از رام کردن اسب توانستند با سرعت بیشتری به پیشروی و تسلط خود ادامه دهند. وجود بسیاری از اسامی باستانی مثل ارجاسب ترکیبی از اسب دارند (این نام اگر چه تورانی می‌باشد اما ریشه آریایی دارد، زیرا بر خلاف شایع تورانیها هم آریائی بوده‌اند، نه ترکان زردپوست) همچنین اسامی لهراسب، ویشتاسب یا گشتاسب و غیره، این نظریه را که آریاییهای ایران، اسب را رام کرده‌اند، تأیید می‌نماید. داریوش در کتیبه‌ها نیز خدایی را ستایش می‌کند که اسبان نیکو آفرید. در باره تاریخ تسلط آریاییها بر این سرزمین همانند مهاجرت آنها هیچ گونه اطلاع دقیقی نداریم. اگر روایت شاهنامه و دیگر کتب قدیم عصر ساسانیان را بپذیریم، که همه مبتنی بر افسانه و اساطیر است، آریاییها در حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح بر این

زمین مسلط شدند. اما متأسفانه تاریخ مدونی به دست نیامده، امید است که روزی کشفیات باستان شناسی این تاریخ اساطیری را به حقیقت پیوند دهد. لیکن طبق مدارکی که در آغاز قرن بیستم در آسیای صغیر در "بغازکوی" در نزدیکیهای آنکارا بدست آمده، در نوشته‌هایی که متعلق به قوم "هتی" است نام خدایان «آریایی»های قدیم به چشم می‌خورد، مثل "میترا" و "ایندرا". این کتیبه متعلق به حدود ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است. بنابراین، اگر آرياييها در نیمه هزاره دوم قبل از میلاد، به آسیای صغیر رسیده باشند، می‌بایست خیلی قبل از این در فلات ایران مسلط شده باشند.

گرچه از نظر تاریخی برای ما روشن نیست، امّا این را می‌توانیم حدس بزنیم که آرياييها پس از ورود به ایران، بعد از قرنها چادرنشینی و بیابانگردی سرانجام از این زندگی قبیله‌ای به زندگی کشاورزی و شهرنشینی روی آوردند. از این به بعد جنگهای جدیدی رخ می‌دهد که با جنگهای پیش به کلی متفاوت است. این جنگها دیگر جنگ بین آریایی و غیر آریایی نیست، و یا جنگ بین دو قبیله چادرنشین ایران نمی‌باشد، بلکه جنگی است بین آرياييهای چادرنشین و آرياييهای کشاورز و شهرنشین. این تحول اجتماعی یعنی گرایش به کشت و زرع و شهرنشینی، نیاز به قانونگذارانی جدید دارد، زیرا به کلی طبیعت جامعه ساکن با جامعه بیابانگرد و متحرک تفاوت دارد، از این نظر چنین جوامعی نیاز به قوانین دیگری دارد و می‌باید مصلح یا مصلحانی برای تشکل و اصلاح این گونه جوامع ظهور کند، لذا زرتشت این پیغمبر آریایی متعلق به این دورهٔ تحول اجتماعی است. هر چند که طبق شواهد و مدارک، زرتشت نخستین مصلح ایرانی نبوده، اما مهمترین و بزرگترین آنها بوده است.

عقاید و دین آرياييهای قدیم:

آریایی‌های قدیم یعنی آریایی‌های ایران و هند، چه زمانی که با هم می‌زیستند و چه آنگاه که از هم جدا شدند، و حتی قرنها بعد از جدایی، هم از نظر فرهنگ و زبان و هم دین یکی بودند، و فرهنگ مشترکی داشتند. لیکن از طرفی به تدریج در اثر بعد زمان و مکان و همچنین آمیزش با بومیان،و از طرفی دیگر چون فلات ایران دو دین عمده را به خود دیده است، یکی دین اسلام و دیگری دین زرتشت، اینها خود باعث اختلاف فرهنگها شده تا جایی که، امروز جز برای محققین، کمتر مشترکات ایران و هند قابل درک است. به طور کلی عقاید و باورهای آرياييهای

قدیم چنین بوده است:

۱ـ چندگانه پرستی:

آریایی‌های قدیم چندگانه پرست بوده‌اند، یعنی خدایان متعدد که گاهی تعداد آنها به هزار هم می‌رسید، مورد ستایش قرار می‌دادند. و برای هر کدام از پدیده‌های طبیعی مثل رعد و برق، آسمان، باران و زمین، تشخّص قایل شده، و قوای طبیعت را به عنوان رب‌النوع می‌پرستیدند. آریایی‌های قدیم کم و بیش همان عقاید "ودایی" را داشتند و خدایانی چون میترا (میثره) یا مهر که خدای خورشید آسمان و روز است، خدای آگنی (یا آذر که همان آتش می‌باشد)، ایندرا (خدای جنگ و رعد است)، آناهیتا (یا ناهید که مظهر آب است)، وارونا (خدای آسمان و شب است)، و ایو (خدای باداست) را مورد ستایش و پرستش قرار می‌دادند. به نظر می‌رسد که مراسم عبادت و قربانی در فضای باز و هوای آزاد انجام می‌گرفته است. یعنی برای قربانی و نیایش معبد و ساختمانی نداشته‌اند، شاید این به علت آن بوده است، که آریاییها تا این زمان چادرنشین بودند و بیابانگرد، و متمدن نبودند تا برای عبادت جایی داشته باشند، یا اگر داشته‌اند تاکنون از آن اطلاع نداریم. این خدایان گاهی به خدای مذکر و مونث تقسیم می‌شدند، خداهای زمینی را خدای مادینه یا مادر، و خدایان آسمانی را نرینه یا خدای پدر تلقی می‌کردند. گاهی هم اینها به خدایان آسمانی، زمینی و فضایی تقسیم می‌شوند. مثل "آسورا" یا "اهورا" که خدای آسمانی هست و یا ایندرا که خدای فضایی است. از این خدایان متعدد گاهی یکی بر دیگری برتر می‌شود، و گاهی هم خدای دیگری در رأس قرار می‌گیرد. اما نباید در باره برتری این خدایان با آنچه در اسلام مورد نظر ما است اشتباه کنیم، یعنی هیچگاه آریاییها به یگانه پرستی نرسیدند.

لازم به ذکر است که آریاییهای قدیم ایران حتی پیش از زرتشت، گرچه چندگانه پرست بودند و خدایان متعدد می‌پرستیدند، اما بت‌پرست نبوده‌اند.

۲ـ تقدس شراب سوما:

این واژه که در زبانهای ایرانی بنام هوم، هومه یا هوما گفته می‌شود، هم نام نوعی شراب بوده و هم نام خدایی را که به آن شراب نسبت داده‌اند. اقوام آریایی از ساقه گیاهی به همین نام شراب سکر آوری می‌گرفتند، یعنی ساقه آن گیاه را در هاون افشرده می‌کردند و شیره و عصاره‌اش را با

شیر یا مواد دیگری می‌آمیختند، و آن را می‌نوشیدند. گاهی هم قطراتی از آن را برای خدای «هوم» در هوا می‌پاشیدند. و یا جرعه‌ای از آن در زمین برای برکت مراتع و محصول می‌افشاندند.

۳ـ قربانی کردن در آیین آریایی:

از آنجا که جامعهٔ دامپرور و چادرنشین آریایی به خاطر همان دامدار بودنش از کشتن حیواناتی مثل اسب و گاو ابایی نداشت، در برابر خدایان خودش گاهی دهها و صدها حیوان را قربانی می‌کرد. اما بتدریج که جامعه تحول پیدا کرد و به کشاورزی روی آورد، دیگر کشتن این حیوانات برای آنها مفید نبود. بخصوص زرتشت هم که ظهور کرد، این رسم را نسخ و یا تعدیل نمود. در میان اقوام آرياییهای هند، هم این سنت پس از آمیزش با بومیان نه تنها از بین رفت، بلکه هم اکنون در دین هندو هیچ حیوانی را نمی‌کشند، و حتّی به حیوانات آزار هم نمی‌رسانند. و اگر هم در دین هندو سخن از قربانی می‌رود، دیگر قربانی حیوانی نیست، بلکه منظور قربانی گیاهی و نباتی است.

۴ـ مقدس بودن آتش:

آرياییها برای این پدیده طبیعی خدایی قایل بودند که در هندی بنام آگنی و در فارسی "آتر" یا آذر خوانده می‌شد. تقدس یا نیایش آگنی ریشه در موقعیت طبیعی و اجتماعی آن روزگار دارد. از آنجایی که آریاییان قدیم در جایی بسیار سرد می‌زیستند، مشخص می‌گردد، که ارزش و اهمیت آتش تا چه حد بوده است. البته اهمیت آتش تنها منحصر به آریایی‌های قدیم نبود، بلکه در میان تمام ملل و اقوام گذشته از اهمیت برخوردار بوده است. بعد هم زرتشت گرچه خدای آگنی و یا آتش را جزء خدایان باطل قلمداد کرد، اما رفته رفته در میان زرتشتیان آتش به عنوان یک مظهر گرمی و نور و پاکی و نه به عنوان یک "خدا"، مقدس گردید.

۵ـ سوزاندن اجساد مردگان:

به نظر می‌رسد که اقوام آریایی همچون دیگر ملل آسیایی، اجساد مردگان خود را می‌سوزاندند، چنانکه امروزه هم بیشتر مردم آسیا از جنوب سیبری تا خاور دور این رسم را اجرا می‌کنند، (جز اقوامی که ادیان سامی دارند).

۲ـ دین زرتشت و زردشتیان:

الف: زمان زرتشت:

متأسفانه در باره زرتشت اطلاع روشنی نداریم، گرچه چنانکه گفتیم، زرتشت، این پیامبر آریایی متعلّق به عصر و دوره‌ای است که آریاییان به سوی زندگی کشاورزی گرایش پیدا کرده‌اند. اما از آنجا که این گرایش تدریجی بوده است، و از طرفی برای همین تدریجی بودن آن هم تاریخ دقیقی نداریم، ناگزیر برای ما مشکل است که زمان و یا تاریخ زندگی زرتشت را به روشنی بیان کنیم. به طورکلی می‌توان نظریه‌های گوناگونی که در باره زمان زرتشت وجود دارد، به سه دسته تقسیم کرد، بدین قرار:

۱ـ نظریه سنتی زرتشتی:

مطابق این نظریه زمان زرتشت به قرن ۶ ق . م می‌رسد، یعنی زرتشت را معاصر مادها و یا اوایل دوره هخامنشیان می‌دانند. از آنجایی که نام پادشاهی که حامی و پشتیبان زرتشت است گشتاسب (ویشتاسب)، با نام پدر داریوش یکی است و اینکه ویشتاسب پدر داریوش هم فرمانروای خراسان و شرق ایران بوده است، شاید تا حدی این نظریه سنتی را تأیید کند. لیکن طبق شواهد و مدارکی که در دست است، زرتشتیان قرنها پس از زرتشت به عمد در تاریخ دستکاری کرده، زمان زرتشت را تغییر داده‌اند و آن را به جلو آورده‌اند و علت این تغییر را هم می‌باید در فرجام شناسی زرتشتیان جستجو کرد.

فرجام شناسی

توضیح این که مدتها بعد از زرتشت، از جمله تغییراتی که در دین زرتشت پیدا شد جهان‌بینی یا فرجام‌شناسی زرتشتیان بود. مطابق یک افسانه‌ای، زرتشتیان عمر جهان را دوازده هزار سال دانسته و آن را به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم کرده‌اند. در دوره سه هزار ساله اول ***اهورامزدا*** خلقت یا آفرینش مادی ندارد، بلکه آفرینش وی جنبه فروهری دارد (یا مینویی). به عبارت دیگر در این دوره آفرینشها معنوی است، نه مادی. در سه هزار سال دوم نزاع بین اهریمن و اهورامزدا پیش می‌آید. اهورامزدا نخستین موجود روی زمین را که گاو باشد، می‌آفریند و سپس انسان اولیه

را بنام کیومرت یا کیومرث خلق می‌کند (کیومرث در شاهنامه به عنوان اولین پادشاه پیشدادی معرفی شده است). کیومرث در جنگ با اهریمنان یا دیوان کشته می‌شود، و یک قطره خون او بر زمین ریخته، از این قطره خون وی گیاه دو شاخه یا دو پایه‌ای می‌روید، به نام **«مشی»** و **«مشیانه»** که به منزله آدم و حوا در ادیان سامی هستند . در اثر آمیزش مشی و مشیانه با هم انسان و یا بشر کنونی پیدا می‌شود. آغاز زندگی این بشر کنونی در دوران سوم است. در پایان سه هزار ساله سوم و یا آغاز دوره چهارم عمر گیتی است، که زرتشت مبعوث می‌گردد. یعنی از زمان ظهور زرتشت مطابق این افسانه، تا سرانجام دنیا سه هزار سال بیشتر باقی نمانده است. در دوران چهارم نیز سه دوره هزار ساله داریم. و در پایان هر هزار سال می‌باید یک مصلح یا منجی **«سوشیانت»** که از نژاد زرتشت است، دنیا را که در ظلم جهل و آشوب فرو رفته است، اصلاح گرداند. و دادگری را در عالم بگستراند. نام نخستین منجی یا مصلح **«هوشیدر»** یا **«اوشیدر»** آمده است. طبق این افسانه نطفه زرتشت به وسیله فروهرها در دریاچه‌ای که گویا همان دریاچه هامون باشد، نگهداری می‌شود. در پایان این هزاره دوشیزه‌ای در این دریاچه آبتنی کرده، و از آن نطفه آبستن می‌شود و پس از مدتی هوشیدر یا منجی اول متولد می‌گردد. چنان که گفتیم این منجی دنیا را به عدل سوق می‌دهد. و بالاخره بعد از هزار سال دیگر باز همان بی عدالتی و ظلم دنیا را فرا گرفته، و این بار نوبت به منجی دوم یا **«هوشیدر ماه»** است. این منجی هم که از نژاد زرتشت است به همان طریق متولد می‌گردد. و بالاخره باز در پایان این هزار ساله هم دنیا در فتنه و آشوب و ظلم فرو رفته و نوبت به منجی سوم که در اصطلاح به او **«سوشیانس»** گفته می‌شود، می‌رسد. دوره سوم دیگر آخر زمان است و عمر دنیا به پایان می‌رسد. این افسانه و داستان هر چه که بود بعدها برای منتظرین یک نوع دغدغه خاطر و نگرانی با خود آورد. زیرا حکام و موبدان زرتشتی بیم آن داشتند که در پایان این هزاره‌ها دنیا به آشوب و فتنه و هرج و مرج کشانده شود، عامه مردم قیام کنند و آنها (سردمداران) در این انقلابات مردمی از بین بروند. ناگزیر در این هزاره‌ها دستکاری کردند، یعنی زمان آمدن **«سوشیانت»**ها را به تأخیر انداختند، از بیم همان انقلابها. طبق شواهد مسلم است که این دستکاری تاریخی گویا در دوره اشکانیان به عمل آمده است و بسا که پیش از آن هم چنین اتفاقی افتاده باشد.

۲ـ نظریه فلاسفه و حکمای یونان باستان:

نظریه دوم نظریه فلاسفه و حکمای یونان باستان است. بر طبق نظریه علمای یونان که بعضی

از آنها هم مثل افلاطون و دیگران در قرن پنجم پیش از میلاد می‌زیسته‌اند، زمان زرتشت را به هزاره هفتم قبل از میلاد می‌رسانند، یعنی حدود شش هزار سال با نظریه سنتی تفاوت دارد. این علما و مورخین یونان باستان در قرن پنجم ق . م می‌زیسته‌اند، اگر زمان زرتشت در قرن ششم پیش از میلاد بود، این یک صد سال یا یک قرن زمانی نبود، که برای آنهایی که در قرن پنجم ق . م می‌زیسته‌اند، به شکل افسانه در آید. به عبارت دیگر اگر زمان زرتشت قرن ششم قبل از میلاد باشد، این یک صد سال یا یک قرن آنقدر نبود که زندگی و تاریخ زرتشت را در ابهام و ایهام فرو برد. بنابراین وقتی که این مورخین یونان باستان تاریخ زرتشت را به شش هزار سال قبل از جنگ خشایار شاه با یونانیان می‌دانند، که اگرچه ممکن است درست نباشد، اما خود دلیل بر این است که زندگی زرتشت خیلی قدیمی‌تر از قرن ششم پیش از میلاد می‌باشد.

۳ـ نظریه سوم:

نظریه سوم مبتنی بر شواهد و ***مدارک زبان شناسی و تاریخی***. بر طبق این نظریه از آنجا که از دید زبان شناسی بخشهای کهن اوستا یعنی گاتاها (گاثا) اگر از زبان و متون وداها قدیم‌تر نباشد، جدیدتر هم نخواهد بود. امروز برای ما کم و بیش روشن است که وداها متعلق به ۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ قبل از میلاد است، ناگزیر اوستا هم می‌باید متعلق به همین دوره باشد. دیگر اینکه اگر گاتا که گفته‌اند از خود زرتشت است، با زبان کتیبه‌های هخامنشی مقایسه شود، خواهیم دید متون اوستا بسیار کهن‌تر است تا زبان رایج عهد هخامنشی‌ها. برای مثال واژه ***اهورامزدا*** که در کتیبه‌های "هخامنشی"ها به همین شکل و به صورت مرکب آمده است، در متون اوستایی به شکل دو واژه مستقل و جدای از هم بیان شده است. گاهی اهورا ـ مزدا، و زمانی بالعکس، ابتدا "مزدا" و بعد از فاصله‌ای "اهورا" آمده است. بدیهی است برای اینکه دو واژه مستقل جوش و پیوند بخورد و به شکل یک کلمه در آید، می‌باید قرنها طول بکشد. چنانکه همین کلمه «اهورامزدا» پس از قرنها در عهد ساسانیان نخست به شکل «هورمزد» و «هرمزد» سپس به شکل "هرمز" در آمده است. این گونه دگرگونیها که در باره واژه‌های مختلف در اوستا و کتیبه‌های هخامنشی و سرانجام در فارسی امروز می‌بینیم، نیاز به گذشت قرنها دارد. بنابراین زبان و متون اوستا نمی‌تواند متعلق به قرن شش پیش از میلاد باشد و بسیار از آن کهن‌تر است. یکی از مستشرقین ر ـ هـ ـ میستری. در سال ۱۹۸۴ میلادی در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که زرتشت متعلق به قرن ۱۶ پیش از میلاد است.

این گفته وی، با آنچه درباره مردود بودن نظریه سنتی و زمان زرتشت بیان شد صادق است و هم با آنچه که اشاره کردیم که اوستا مانند "ودا" متعلّق به نیمه دوم هزاره دوم است. وی دراین محاسبه تاریخی به این نتیجه رسید که زمان زرتشت متعلق به ۳۶ قرن قبل ازین است بدین ترتیب که :

آغاز سلطنت هخامنشیان تااین عهد ۲۵۲۰ =(آغاز سلطنت هخامنشیان) $\frac{۵۳۶}{ق.م}$ + ۱۹۸۴ میلادی

سال ۳۵۲۰ = (دوره فترت از گشتاسب تا آخر عهد کیانیان) ۳۰۰ + (حکومت آشوریها) ۵۰۰ + (حکومت مادها) ۲۰۰ + ۲۵۲۰

ب: زادگاه زرتشت:

متأسفانه در باره موطن و زادگاه زرتشت اطلاعات ما حتی از زمان زرتشت نیز کمتر است و برای ما ابهام بیشتری در این باره وجود دارد. ازینکه زرتشت یک پیغمبر آریایی است و از میان آریایی‌های قدیم برخاسته است کسی شک و تردید ندارد، اما در این که پیامبر متعلّق به کدام قبیله آریایی و یا متعلّق به کدام یک از نواحی ایران است، بحث و گفتگو بسیار است. به طورکلی می‌توان در باره زادگاه زرتشت سه نظر را مطرح کرد، که از این قرار است:

نظریه اول:

بر طبق این نظریه که در گذشته خود زرتشتیان بر آن باور بودند، و امروز در میان محققین طرفداران کمتری دارد، او را از قبیله ماد دانسته‌اند و زادگاه زرتشت در آذربایجان در ساحل دریای ارومیه است. بدیهی است که اگر این نظریه را بپذیریم، باید زرتشت را از مادها دانست و همان تاریخ سنتی را نیز بپذیریم. اما چنانچه گفتیم امروزه محققین و مورخین کمتر آن را می‌پذیرند، گویا از آنجا که در عصر ساسانیان آذربایجان و آتشکده آن به نام "آذر گشسب" از اهمیت و ارزش خاص برخوردار بوده، و این آتشکده خاص شاهان ساسانی بوده است، ناگزیر برای تقدیس بیشتر این آتشکده، زادگاه و موطن زرتشت را نیز آنجا دانسته‌اند. بر طبق این نظریه زرتشت در میان جامعه‌ای که دامپرور و کشاورز بود متولد شد. در جوانی مدتی به چوپانی

گذرانید، بین سنین سی تا چهل سالگی به پیغمبری مبعوث شد، و از آنجا که عشیره و قبیله وی نه تنها دعوت او را نپذیرفتند، بلکه او را مورد اذیت و آزار هم قرار دادند، ناگزیر از زادگاه خویش مهاجرت کرد و به شرق ایران روی آورد. در شهر بلخ که مرکز و پایتخت سلسله کیانیان بود، پس از چندی گشتاسب پادشاه کیانی دین وی را پذیرفت و خود وی و پسرش اسفندیار از دین زرتشت حمایت و پشتیبانی کردند.

نظریه دوم:

طرفداران این نظریه که تعدادشان از دو نظریه دیگر کمتر است، زادگاه وی را در شهر ری می‌دانند، بر طبق این نظریه زرتشت در ری یا "رگا" در یک خانواده‌ای که پدر اهل ری بود و مادر اهل آذربایجان متولد شد، و پس از بعثت ناگزیر از زادگاه خود به سوی بلخ مهاجرت کرد. این نظر شاید بدان جهت پیروانی یافته است که اولاً، ری دراوستا نامش یاد شده است، (غربی‌ترین شهرهایی که از فلات ایران در اوستا آمده همین ری است) ثانیاً: ری در گذشته و حتی تا دوران اسلامی هم یکی از مراکز مهم و مقدس زرتشتیان بوده است.

نظریه سوم:

بر طبق این نظریه زادگاه و موطن اصلی زرتشت را در مشرق ایران و یا خراسان می‌باید جستجو کرد، اما هیچ یک از طرفداران این نظریه در بارهٔ زادگاه وی اتفاق نظر ندارند. گروهی زادگاه او را خوارزم، عده‌ای مرو، دسته‌ای سغد، جماعتی سیستان و گروهی هم دیگر نواحی خراسان و شرق ایران گفته‌اند. مهمترین دلایل این گروه این است، که زبان اوستا جزء شاخه شرقی زبانهای ایرانی است نه شاخه غربی آن. ناگزیر می‌گویند که اوستا در میان مردم خراسان و مشرق متداول بوده، نه غرب و آذربایجان. به هر حال، این گروه هم مانند طرفداران دو نظریه دیگر در این عقیده متفق‌القول هستند، که مردم قبیله و عشیرهٔ زرتشت دعوت وی را نپذیرفتند و او از زادگاه خود که چندان هم با شهر بلخ مرکز حکومت، فاصله نداشت مهاجرت کرد و در شهر بلخ به تبلیغ و ترویج دین مزدایی پرداخت، و سرانجام به وسیله حمایت گشتاسب و پسرش اسفندیار دین او در میان ایرانیان رواج پیدا کرد. خلاصه کلام این که هر چند این سه نظریه را

مطرح کردیم، اما بر خلاف زمان و عصر زرتشت نمی‌توان حتی به احتمال نزدیک به یقین، در باره مکان وی نظریه‌ای را رد یا قبول کرد.

ج ـ *خانواده زرتشت:*

نام پدر زرتشت **پوروشسب** به معنی دارنده اسب سیاه است. چنانچه بیشتر اشاره کردیم زرتشت از نظر جامعه شناسی در جامعه‌ای زندگی می‌کرده که در حال تحول از معیشت یا اقتصاد دامپروری محض، به سوی یک جامعه نیمه کشاورزی بود. از این نظر در این گونه جوامع حیواناتی مثل: اسب، گاو، شتر و گوسفند و غیره بیشتر ارزش و اهمیت دارد. بواسطهٔ همین ارزش حیوانات است که می‌بینیم نام بسیاری از افراد بزرگ آن دوره که برای ما باقی مانده، دارای ترکیب یا پسوند اسب است، مثل: نام پدر زرتشت و یا اسامی دیگری مثل جاماسب، گشتاسب، ارجاسب و لهراسب. نام مادر زرتشت هم ***دغدوا*** (دوغدویه) به معنی زنی است که از گاو شیر می‌دوشد و این نیز نشان دهنده زندگی اقتصادی آن جامعه است. نام نیای زرتشت سپتمان یا ***اسپیتمان*** به معنی مقدس است، نامی بوده که بعدها به خانواده زرتشت داده شده است. اما نام خود زرتشت که در متون مختلف به نام زردشت، زردهشت و یازراتشت آمده، در اوستا به شکل ***زراتشترا*** آمده است و آن را به معنی دارنده یا صاحب شتر زرد گفته‌اند. گرچه همین معنی و این نظر صحیح‌تر به نظر می‌آید، لیکن بعضی گفته‌اند که زرتشت به معنی صاحب شتر جسور یا شتر تیزرو است. گروهی آن را به معنی کسی که شتران را می‌چرانند و یا شتران را عذاب می‌کند، گفته‌اند. عده‌ای از فلاسفه یونان زرتشت را به شکل ***زروآسترا*** دانسته و آن را به معنی ستاره زرین یا ستاره طلایی گفته‌اند. طرفداران این نظریه زرتشت را کاهن و ستاره پرست نیز گفته‌اند. گروهی زرتشت را به معنی سلطنت زرین گفته‌اند، طرفداران این نظریه گذشته از اینکه برای زرتشت چهره‌ای الهی قایل هستند او را منسوب به خاندان سلطنتی نیز می‌دانند. به هر حال چنان که اشاره شد به نظر می‌آید همان نظر اول درست‌تر باشد. زیرا اولاً: بلخ و نواحی خوارزم در روزگار قدیم مرکز پرورش و تربیت شتر بوده است، ثانیاً: نام شتر هم مانند نام اسب می‌توانست در آن جوامع و در عهد زرتشت همراه با اسم بیاید، گرچه در اوستا نامهایی که ترکیب شتر دارند یکی دو مورد بیشتر نیست.

زندگی زرتشت:

در باره تولد و حتی قبل از تولد زرتشت داستانهای معجزه‌آمیزی بیان شده است، مثلاً می‌گویند در هنگام تولد به جای این که مثل سایر نوزادان بگرید خندید، یا چند مورد، چه در رحم مادر و یا بعد در گهواره، هر بار که از جانب دیوان و اهریمنان تهدید می‌شد، و دیوان قصد جان او می‌کردند، در اثر فره ایزدی بطور معجزه‌آسا نجات می‌یافت. اینگونه داستانهای معجزه‌آمیز چه درست باشد یا نباشد، هیچ تأثیری در شخصیت زرتشت نخواهد داشت. از نظر ما اهمیت زرتشت در این است که در آن عصر و روزگار وی توانست جامعه‌ای را اصلاح کند، چنانکه همین امر به عنوان بزرگترین معجزه در باره دیگر انبیا الهی صادق است.

به نظر می‌رسد که زرتشت در ایام جوانی مدتی به چوپانی و رمه‌داری مشغول بوده، و بین ۳۰ تا ۴۰ سالگی به پیامبری مبعوث شده است. فرشته‌ای که وحی و یا پیام اهورامزدا را به او می‌رساند **«وهومنه»** یا بهمن نام دارد. وی پس از بعثت قبیله و خانواده خود را به دین اهورا مزدایی دعوت کرد. لیکن کمتر کسی دعوت او را پذیرفت. گویند تنها پسر عموی وی دعوت او را می‌پذیرد. چنانکه از متون اوستا بر می‌آید زرتشت بارها از قبیله و عشیره خود نالیده است، و یا سخنانی به این مضمون، که "خدایا به کدام سرزمین روی آورم" شکایت خود را از مردم عشیره خویش آشکار کرده است. وی سرانجام از زادگاه خود هجرت کرده و به بلخ (خراسان قدیم افغانستان فعلی) رو آورد. شهر بلخ در آن روزگار مرکز حکمرانی گشتاسب پادشاه کیانی بود. این پادشاه نخست از زرتشت استقبال کرد، اما پس از چندی در اثر سخن‌چینی حسودان که همان گروه اشراف پولدار و صاحبان زروزور، یا روحانیون (مغ) صاحبان تزویر بودند، پادشاه وی را به زندان افکند.

بدیهی است که هر گونه اصلاح و یا انقلابی که در جوامع رخ دهد، همیشه این دو گروه اشراف و کاهنان کهنه‌پرست هستند که با پیامبران به مخالفت برمی‌خیزند. زیرا که قدرت مادی و یا معنوی خویش را از دست می‌دهند. چنانکه در مورد زرتشت هم مانند دیگر انبیاء این مسأله پیش آمد. طبق داستانی که در میان زرتشتیان رواج دارد پس از مدتی در اثر یک حادثه یا تصادف، از زرتشت معجزه‌ای به ظهور می‌پیوندد و ناگزیر پادشاه نه تنها او را از زندان آزاد می‌کند، بلکه دین او را هم می‌پذیرد. از این پس خود پادشاه و فرزندش به نام ***اسفندیار*** به حمایت و پشتیبانی

دین زرتشت بر می‌خیزند، تا جایی که اسفندیار برای ترویج این دین شمشیر می‌زند. بالاخره وقتی که پذیرش این آیین جدید از طرف ایرانیان و پادشاه ایران به گوش ارجاسب پادشاه توران می‌رسد، این پادشاه که بیم داشت، مبادا این انقلاب با دگرگونی آیین آریایی، در میان تورانیان هم نفوذ پیدا کند و تخت وی را سست و لرزان نماید، از گشتاسب می‌خواهد که دست از این دین جدید بشوید و از همان دین آریاییان قدیم حمایت کند.(۱) اما گشتاسب آن را نمی‌پذیرد. ناگزیر ارجاسب به بلخ حمله‌ور شده و زرتشت در یکی جنگها کشته می‌شود. وی در هنگام مرگ (کشته شدن) بیش از هفتاد سال داشته است. پس از کشته شدن زرتشت، آیین وی از حرکت باز نمی‌ایستد. و در بار گشتاسب و خصوصاً اسفندیار برای تبلیغ این دین بیش از پیش کوشش کردند، و سرانجام پس از قرنها این دین به عنوان دین رسمی ایران در می‌آید.

د ـ عقاید زرتشت:

اعتقادات اصیل دین زرتشت بر مبنای "گاتا"ها از این قرار است:

اولاً، زرتشت خود را به عنوان یک پیغامبر که از جانب اهورامزدا مبعوث شده است معرفی کرده است. (بر خلاف مصلحین آسیای قدیم، مثل بودا و کنفسیوس که به هیچ وجه ادعای پیغمبری نکردند) فرشته‌ای که بین اهورامزدا و زرتشت واسطه است، یعنی پیام اهورامزدا را به زرتشت می‌رساند و «**هومنه**» (پندار نیک، بهمن) نام دارد. این فرشته تقریباً شبیه به جبرییل است در دین اسلام.

دوم، زرتشت پیغمبری است موحد و یگانه پرست. وی از میان خدایان متعدد آریاییان قدیم یکی را برگزید و آن را خدای سرور و برتر معرفی نمود، و دیگر خدایان را دیو نامید و بر روی همه خدایان خط بطلان کشید. البته واژه ***اهورامزدا*** یا ***آسورا*** واژه‌ای نبود که خود زرتشت آن را ساخته باشد، بلکه این واژه برای آریاییها آشنا بود، همچنان که کلمه الله برای عربها آشنا بود. اتفاقاً صفاتی هم که در گاتا برای اهورامزدا آمده است کما بیش همان صفاتی است که در قرآن برای الله ذکر شده است. اهورامزدا خدایی است حکیم و برتر و بهتر، خالق همه موجودات عالم، دانا و توانا و قادر متعال، داننده اسرار نهانی و بالاخره خداوندی است که بی مثل و مانند و مهربان

۱ـ این خود دلیل بر آن است که تورانیان هم آریایی بوده‌اند و برخلاف گفته دقیقی و دیگران ترک زبان و از نژاد زرد نبوده‌اند.

است. لازم به تذکر است که پیش از قرائت متون اوستا از نظر علمای علم الادیان دین زرتشتیان (مجوسان) به عنوان یک دین ثنوی معرفی می‌شد. خوشبختانه با خوانده شدن گاتا مشخص شد که این دین در اصل توحیدی بوده است و چنانکه گفتیم اهورامزدا خدای مطلق و خیر محض است و بی مثل و مانند. اما زرتشت گاهی در گاتا سخن از دو گوهر همزا به نام **سپنتامینو** (اندیشه مقدس) و ***انگره مینو*** (اندیشه زشت) به میان آورده است، ولی هیچگاه در متون اوستا انگره مینو یا همان اهریمن در برابر اهورامزدا قرار ندارد و اهریمن به عنوان یک خالق شرور معرفی نشده، بلکه انگره مینو یا اندیشه بد از نظر فلسفی در برابر سپنتا مینو یا اندیشه نیک قرار گرفته است. بنابراین اگر ثنویت هم در دین زرتشت پیدا شده متعلق به دوران بعد است، و اگر نه خود زرتشت مبلغ دین توحیدی و یگانه پرستی بوده است.

سوم، آنکه در دین زرتشت آزادی اراده مطرح است. به عبارتی دیگر از نظر زرتشت خداوند انسان را آزاد و مختار آفرید و برای انسان هیچ نوع جبر و تقدیری وجود ندارد. انسان مختار است میان اندیشه نیک و بد یکی را انتخاب کند. اما در عین حال زرتشت توصیه می‌کند و تاکید دارد که اگر انسان در زندگی سه اصل ***پندار نیک***، ***گفتار نیک*** و ***کردار نیک*** را شعار خود قرار دهد سعادتمند و خوشبخت خواهد شد. در اسلام هم گروهی به عنوان معتزله پیدا شده‌اند که اینان طرفدار آزادی اراده بوده‌اند، و به نظر می‌رسد که این گروه مایه افکار خود را از دین زرتشت گرفته باشند و یا لااقل در این مورد با زرتشتیان همانند بودند. روی همین اصل مخالفان این گروه (اشعریان) حدیثی یا روایتی، شاید به جعل از پیغمبر بر ضد اینها نقل کرده‌اند که پیغمبر فرمود: معتزلیان، مجوس این امت (مسلمان) هستند.

چهارم، دین زرتشت دینی است خوشبین، یعنی بدبینانه به سرنوشت انسان نمی‌نگرد. در حالی که جهان را مبارزه بین خیر و شر، نور و ظلمت می‌داند یا به عبارتی دیگر، جهان مادی را اضدادی بین اندیشه نیک و بد معرفی می‌کند، ولی سرانجام خوش بین است که ***سپنتامینو*** بر ***انگره مینو*** پیروز می‌شود (اهورا بر اهریمن).

پنجم، ***امشاسپندان*** : زرتشت بر این عقیده است که خواست یا اراده اهورامزدا به وسیله فرشتگانی از قوه به فعل در می‌آید و این فرشتگان واسطه بین خداوند و جهان آفرینش هستند، این فرشتگان که در اصطلاح به آنها ***امشاسپندان*** گویند (روانهای مقدس جاوید). اگر فرشته

سروش را هم به حساب آوریم، تعداد آنها هفت و اگرنه بطور معمول و متداول شش فرشته هستند که عبارتند از: ۱ـ فرشته ***(وهومنه)*** (بهمن، مظهر پندارنیک) ۲ـ فرشته ***اشاوهیشتا*** (اردیبهشت، مظهر راستی و درستی و نظم و ترتیب است) ۳ـ فرشته ***خشتره و یریا*** یا ***«خشتره وئیریه»*** (شهریور، مظهر شهریاری و قدرت و نیرو) ۴ـ ***آرمیی تی*** در اوستا، و در پهلوی ***اسپندا رمذ*** (اسفند، فرشته باروری و تقدس) ۵ـ ***هورتات*** (خرداد، مظهر کمال و رسایی) ۶ـ ***امرتات*** (مرداد، فرشته جاودانگی).

ششم، دین زرتشت دینی است، که برای آبادی و عمران دنیا ارزش قایل است و اصولاً در دین زرتشت بر کار و کوشش تأکید شده است. برای اینکه خیر بر شر پیروز شود یا عالم نور بر ظلمت غلبه یابد، انسان می‌باید چه در اندیشه نیک و چه در گفتار نیک و چه کردار نیک پیشی گیرد و می‌باید عملاً برای تحقق اهداف اهورامزدا کار کند. بعضی از این کارها که در دین زرتشت بر آن تأکید شده چنین است:

۱ـ حفر قنوات و کاشتن و آبیاری کردن زمین ۲ـ پروردن دامها و طیور ۳ـ از بین بردن موجودات موذی و همینطور از بیخ بر کندن علفهای هرز ۴ـ سیر کردن گرسنگان و چهارپایان ۵ـ کمک به بیماران و مستمندان ۶ـ زادن و پرورش نسل ۷ـ آلوده نکردن آبها ۸ـ کوشش در آبادانی شهر و دیار ۹ـ دوری از دروغ و پیروی از راستی و درستی ۱۰ـ برای خانه و جامعه مفید بودن. به طور کلی در دین زرتشت زهد، ترک دنیا و تن‌پروری وجود ندارد.

هفتم، معادشناسی: در دین زرتشت روح یک پدیده مستقل است. بر خلاف جسم و تن که فانی می‌شود و از بین می‌رود، روح باقی خواهد ماند و بعد از آنکه روان از جسم جدا می‌شود تا روز رستاخیز در عالم برزخ می‌ماند و سپس در روز قیامت می‌باید حساب و کتاب پس دهد. از این نظر در دین زرتشت سخن از نامه اعمال و میزان و ترازو و همینطور پل جینوات (پل صراط) به میان آمده است. به عقیده زردشتیان، این پل که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است، مومنین می‌تواند به راحتی از آن گذشته و وارد بهشت شوند. اما کسانی که از اهریمن پیروی کرده و اعمالشان نیک نبوده است، از این پل نمی‌تواند عبور کنند، و در دوزخ می‌افتند. بهشتی که در دین زرتشت توصیف شده است، چندان با بهشت توصیف شده در دین اسلام تفاوت ندارد. اما دوزخ این دین با آنچه در اسلام آمده است کاملاً متفاوت است. در دین زرتشت دوزخ آتشین و

سوزان نبوده بلکه جایی است بسیار سرد، تاریک و وحشتناک، از آن صدای فریاد به گوش می‌رسد و بسیار متعفن است به طوری که این تعفن جنبه تراکم و مادی پیدا کرده و می‌توان آن را با چشم دید. چنین به نظر می‌رسد که این توصیف دوزخ از آن نظر بوده است که آریاییان از جاهای بسیار سرد برخاسته‌اند و آنچه باعث رنج و عذاب آنها بوده ترس از سرما است. آتش گذشته از مقدس بودنش که می‌باید آلوده نشود، برای مردمان آن روزگار بسیار مطبوع و دلپسند بوده است، در حالیکه در بین ادیان سامی بجای آتش یخ و سرما لذت‌بخش و آتش سوزان، رنج‌آور و کشنده می‌باشد.

هـ ـ *عقاید زرتشتیان بعد از زرتشت (تغییرات و انحرافات):*

چنانکه بعد از هر مصلح و پیغمبری عقاید اولیه آن پیغمبر دستخوش تغییراتی می‌گردد، در باره زرتشت نیز چنین مسأله‌ای صادق می‌باشد. یعنی به تدریج و در طی سالها پس از زرتشت در عقاید اصلی او به وسیله مغان تغییراتی صورت گرفته است، که اهم آنها عبارت است از:

۱ـ دگرگونی درتوحید و یکتاپرستی

چنانکه پیش از این اشاره شد زرتشت جز خدای اهورامزدا دیگر خدایان مورد پرستش ایرانیان قدیم را باطل شمرد و تنها همان خدای اهورامزدا را خدای برتر و خدای خالق همه موجودات معرفی نمود. لیکن بعدها انگره مینو یا اهریمن درمقابل اهورامزدا به عنوان خدای خالق (البته خالق موجودات زشت) و خدای ظلمت خود نمایی کرد. گرچه خود زرتشت در بخش گاتا در اوستا، چنین می‌گوید که دو نیروی همزاد یا دو اندیشه نیک و بد که همان **سپنتامینو** و ***انگره‌مینو*** باشد در جهان وجود دارند، اما گفته وی؛ اولاً جنبه فلسفی دارد نه عملی و خلاقیت؛ ثانیاً در آنجا اهریمن در مقابل اهورامزدا خدای خالق نیست، و اصولاً جنبه الهی و خدایی ندارد. بعدها نه تنها دین زرتشت، بلکه دیگر ادیان ایرانی هم مثل آیین مزدک و مانی بر محور **ثنویت** یا دوگانه پرستی قرار گرفتند. همیشه جدال و کشمکش بین دو نیروی شر یا ظلمت (که پیروان اهریمن باشد)، و خیر و یا روشنایی (که پیروان اهورامزدا باشد) وجود دارد. بطورکلی اهریمن خالق موجودات موذی، حشرات زیان‌آور، ظلمت، تاریکی، شر و زشتیها و اهورامزدا خالق جانوران

مفید، نیکیها و روشناییهاست.

گذشته از ثنویت و دوگانه پرستی، از اواسط دوران هخامنشی به بعد یک نوع **تثلیث** یا سه‌گانه پرستی نیز در میان ایرانیان دیده می‌شود. و آن چنین است، که حتی در غالب کتیبه‌های متأخر این دوران نام سه خدای ***اهورامزدا، آناهیتا*** و ***میترا*** را با هم می‌بینیم، و هر سه مورد تقدیس و ستایش قرار گرفته‌اند. در حالیکه در کتیبه‌ای اولیه این عهد فقط خدای اهورامزدا مطرح است. گذشته از ثنویت و تثلیث، گاهی نیز خدایان دیگری که زرتشت آنها را جزء دیوان یا خدایان باطل اعلام کرد، بار دیگر پس از زرتشت خودنمایی می‌کنند و حتی در اوستاهای متأخر برای خدایانی مثل مهر، ناهید، بهرام و غیره یشت و یا دعاهایی هم آمده است. در واقع می‌توان گفت این خود برگشتی است به دورهٔ جاهلیت یا دوره پیش از زرتشت. حتی در این مورد کار به جایی می‌رسد که ***امشاسپندان*** یا همان فرشتگان مقدس نیز به عنوان رب‌النوع یا ایزدان خودنمایی می‌کنند، در صورتیکه در گذشته، زرتشت اینها را به عنوان فرشتگانی که خواست و اراده اهورامزدا را از قوه به فعل در می‌آورند، معرفی کرده بود. ولی بعد اینها هر یک در عالم خلقت سهمی دارند. به عبارت دیگر ***«وهومنه»*** یا پندار نیک بعدها به شکل ایزد یا خدای دامداران و کشاورزان تجلی می‌کند، ***اشاوهیشته*** «اردیبهشت» رب‌النوع آتش؛ و «شهریور» ***(خشتره وئیره)*** که مظهر قدرت بود، بعدها خدای فلزات و احجار گردید. ***«اسفندارمذ»*** خدای زمین، ***«خرداد»*** خدای آبها و بالاخره ***"امرتات"*** که در آنجا مظهر جاودانگی بود، خدای گیاهان و درختان معرفی می‌شود.

۲ـ تغییر در نبوت:

زرتشت در اصل خود را به عنوان چوپان یا شبان مردم و فقرا معرفی کرده بود و بدون هیچ پیرایه و زوایدی خود را برای راهنمایی مردم از جانب اهورامزدا، پیغامبر خوانده بود. اما کم‌کم بعد از وی زندگی این شخصیت بزرگ و این مصلح ایرانی چنان در میان هاله‌ای از افسانه‌ها قرار گرفت، که دیگر به سختی می‌شد، زندگی واقعی وی را تشخیص داد. از این نظر است که برای بعضی از محققان این شک و تردید پیدا شده است، که آیا اصولاً در تاریخ کسی به نام "زرتشت" وجود داشته است یا این فرد (زرتشت) ساخته و پرداخته همین داستان سازان است؟ قبلا گفتیم

آنچه که برای یک پیغمبر یا مصلح مهم است هدایت و ارشاد مردم است، نه معجزه و کشف و کرامات. در بارهٔ زرتشت داستانهایی ـ که گرچه جنبه معجزه‌آمیز دارد ـ اما توأم با خرافات و اوهام، در همه زمینه‌های زندگی وی ساخته‌اند و بیان کرده‌اند. حتی درباره پدرِ مادر وی **«فراهیم»** و نیز خود مادرش، زمانی که زرتشت در رحم مادر بود، و نیز دوران طفولیت و نوجوانی او، معجزات بسیاری نقل کرده‌اند.

۳ـ تغییر در معاد:

زرتشت به روشنی در باره معاد و روز رستاخیز سخن گفته است. اما رفته رفته این اصل مهم اعتقادی زرتشت نیز بعدها دچار تغییراتی گشت. مثلاً همان فرجام شناسی و موضوع عمر دنیا که قبلاً بیان شد؛ و یا این که گفته‌اند که روح چون از بدن خارج شود، به صورت حشره کوچکی در آمده و تا سه روز در اطراف جسد میت پرواز می‌کند و در شب چهارم در عالم برزخ به حضور میترا یا مهر می‌رسد و مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد. یعنی در اینجا مهر یا میتراست که به قضاوت می‌نشیند و اعمال مردگان را می‌سنجد. یا انسان در روز قیامت وقتی که به پل صراط (جینوات) می‌رسد همین که سه قدم بر روی پل می‌گذارد (این سه قدم رمز گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک است) عمل او به صورت موجود یا انسانی به جانب او می‌آید. اگر او پندار، گفتار و کردار نیک داشته باشد، عمل او به صورت زیبارویی از او استقبال می‌کند و او را به بهشت هدایت می‌نماید. در این صورت این شخص به راحتی از پل می‌گذرد. اما اگر شخص در زندگی بد کردار بوده، مطابق دین و آیین زرتشت عمل نکرده باشد، ناگزیر کردار و پندار و گفتار او به شکل پیرزن یا عجوزه‌ای بدترکیب و زشت خودنمایی می‌کند، تا جایی که آن شخص با دیدن آن شکل، که در واقع عمل وی است، چنان می‌ترسد که از پل سقوط کرده و به دوزخ می‌افتد.

تغییراتی که بعد از زرتشت غالباً به وسیله مغان، در دین وی پیدا شد، منحصر به همین سه اصل نیست، بلکه در تمام مسایل دیگر نیز این گونه انحرافات پدید آمد، که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

مغ:

مغ که در متون یونانی به صورت مگوس یا مگوش آمده، در متون عربی و سامی معرّب شده و به صورت **مجوس** در آمده است، و در قرآن و احادیث اسلامی هم وارد شده است. این واژه با کلمه موبد همریشه است. اصولاً مغان یکی از طبقات اجتماعی آریاییهای قدیم بوده‌اند که به صورت سنتی و موروثی به شغل کهانت و یا روحانیت ادیان پیش از زرتشت مشغول بوده‌اند، و به سحر و طبابت و جادوگری و ستاره پرستی می‌پرداختند. این واژه گاهی برای کاهنان ادیان بین‌النهرین هم بکار رفته است. مورخان یونان مغان را طبقه یا گروهی از مردم می‌دانند که ریاست امور دینی و کهانت را به عهده دارند. بطورکلی، این واژه متعلق است به پیش از زرتشت و مغان در تمام طوایف و قبایل ایرانی نیز وجود داشتند. اما از آنجا که مورخان یونان بیشتر با مادها و هخامنشیان آشنایی داشتند، مغان را از مادها دانسته‌اند. چنان به نظر می‌رسد، که این طبقه مغان در اوایل، دین زرتشت را نپذیرفتند، اما به تدریج آن هم برای حفظ موقعیت اجتماعی و معنوی خود، در دین زرتشت نفوذ پیدا کرده و آن دین را پذیرفتند و بعد از پذیرفتن نیز همان موقعیت اجتماعی یا همان ریاست دینی خود را حفظ کردند. مسلم است که این گروه وقتی که بعدها آیین زرتشت را پذیرفتند، همان موقعیت خود را حفظ کرده و بسیاری از اندیشه‌های خود را وارد دین زرتشت کردند و آنها را به عنوان اصول معتقدات دین زرتشت معرفی نمودند. چنانکه پیش از این گفتیم، عامل بسیاری از تغییرات دین زرتشت همین مغان هستند. از جمله موضوعی که به اینها نسبت داده می‌شود، آن است که این گروه جسد مردگان خود را طعمه و خوراک لاشخوران می‌نمایند. یعنی اموات خود را دفن نمی‌کردند، و این رسم تا این اواخر در میان زردشتیان ایران رواج داشت. و اخیراً در آن تغییراتی به عمل آمده است، یعنی به نوعی جسد را دفن می‌کنند.

و ـ اوستا:

اوستا که در متون گذشته به ابستا و ابستاک و غیره آمده است، به معنی پایه و اساس است و گاهی هم به معنی علم و دانش گفته‌اند. آیا این واژه در زمان زرتشت هم بکار می‌رفته یا نه؟ ما اطلاعی نداریم. شاید هم بعدها این کلمه برای کتاب یا مجموعه مقدسی که منسوب به زرتشت است بکار رفته است. بهرحال امروزه به مجموعه مقدسی که به زرتشت نسبت داده‌اند، اوستا

گفته می‌شود. اطلاعات ما در باره اوستا کم است و قدیمیترین اطلاعات ما به زمان حمله اسکندر می‌رسد. مورخان مسلمان که شاید سند قدیمیتری در دستشان بوده است، گفته‌اند که وقتی اسکندر به ایران حمله کرد، اوستا بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود و در خزاین سلطنتی حفظ می‌شد. اسکندر دستور داد که جز یک نسخه از آن، همه را بسوزانند و از بین ببرند، و تنها آن نسخه را برای مطالعه دانشمندان یونانی به یونان بفرستند. ما شواهدی هم در دست داریم که فیلسوفان یونان از اندیشه و دانش مغان بهره برده‌اند، و شاید یکی از راههای استفاده علمای یونان از این طریق بوده است. بالاخره بعد از آنکه از نسخه اوستا، یونانیان بهره‌مند می‌شوند، دستور سوزاندن آن هم داده می‌شود. بعد از اسکندر و سلوکیان، اشکانیان روی کار می‌آیند. در زمان این سلسله ایرانی نژاد، کم‌کم در اثر علاقه آنان به دین زرتشت، وسایل گردآوری اوستا فراهم می‌شود. تا این که در زمان **بلاش** یکی از پادشان این سلسله، اوستا که به‌طور پراکنده مردم سینه به سینه حفظ کرده بودند، جمع‌آوری شده و نوشته می‌گردد. لازم به تذکر است که ما نمی‌دانیم که اوستای عهد هخامنشیان را با چه خطی بر روی پوست گاو نوشته بودند، آیا با خط میخی بوده یا خط دیگری؟ مورخان در این باره چیزی نگفته‌اند، لیکن در زمان گردآوری اوستا آن را ابتدا به خط رایج زمان یعنی، پهلوی نگاشتند. به هر جهت این اوستای گردآوری شده که به درست یا به غلط از حافظه مردم جمع می‌شود، دیگر آن اوستای عهد هخامنشی نیست و چه بسا شیادانی، به خصوص اگر جنبه مادی هم داشته باشد مطالبی را به عنوان اوستا ارائه کرده باشند. چنانکه بارها در دنیا این قضیه رخ داده است (از جمله در مورد جمع‌آوری احادیث پیامبر اسلام). بعد از اشکانیان، ساسانیان روی کار می‌آیند، این سلسله از آنجا که خود از میان موبدان برخاسته است و اردشیر بابکان نیز از موبدزادگان است، ناگزیر بیش از پیش به اوستا ارزش و اهمیت داده می‌شود. در این عهد نه تنها اوستا که دیگر برای مردم آن روزگار قابل فهم نیست، به زبان پهلوی ساسانی یاپارسیک، ترجمه و تفسیر می‌گردد، بلکه خطی هم که به نام ***خط اوستایی*** یا **دین دبیره** معروف است، اختراع می‌شود. زیرا خط پهلوی رایج به خاطر نواقصی که داشت برای نوشتن متون مقدس مناسب نبود. بنابراین گویا در زمان انوشیروان علما و دانشمندان خطی اختراع می‌کنند که یکی از کاملترین خطوط جهان بوده و دیگر آن معایب خط پهلوی را ندارد، و برای نوشتن متون مقدس اوستا مناسب است. ویژگی‌های **خط دین دبیره**

یا خط اوستایی عبارتند از:

۱ـ چون الفبای این خط دارای همه حرکتها و صداهاست، این خط برای اوستا مناسب بود و متون و اوستا به غلط خوانده نمی‌شد، بر خلاف خط پهلوی که در الفبای خود شکل همه حرکتها و صداها را نداشت.

۲ـ خط اوستایی تمام شکلهای تلفظ و حروف طبیعی را دارا بود. به عکس در خط پهلوی چنین نبود و گاهی یک شکل نمایانگر چندین حرف بود. مثلاً یک شکل هم حرف "واو" را نشان می‌داد و هم "گاف" را، و یا یک شکل بیانگر چند تلفظ و حرف بود، و امروزه یکی از مشکلات خواندن خط پهلوی همین است.

۳ـ در خط اوستایی یا دین دبیره دیگر ***هزوارش*** به کار نمی‌رفت. این بدان معنی بود که کلمات یا واژه‌های بیگانه که خصوصاً از زبان "آرامی" وارد زبان پهلوی شده بود، با همان تلفظ اصلی می‌نوشتند، ولی هنگام خواندن ترجمه آن را به پارسیک قرائت می‌کردند. مثل "لحم" که در آرامی به معنی نان است، آن را به همان صورت «لحم» می‌نوشتند و آن را نان می‌خواندند، یا می‌نوشتند «ملکا» می‌خواندند «شاها». این نوع کلمات یا هزوارشها که در خط پهلوی بسیار دیده می‌شود یکی از مشکلاتی است که در خواندن این خط وجود دارد. اما این نقیصه یا عیب در خط اوستایی رفع شد، لذا فهم و خواندن خط اوستا بسیار راحت است. ولی از آنجا که این خط از نظر دین و مذهب، و سیاست و حکومت و از جنبه مالی و اقتصادی دیگر حمایت نشد با وجودی که از خطوط کامل دنیاست، بیش از یک قرن بیشتر دوام نیاورد و از رواج افتاد. همچنان که خود اوستا هم بعد از اسلام بار دیگر دچار تحول و دستخوش تغییراتی قرار گرفت. تا جایی که امروزه از همان اوستای گردآوری شده پیش از اسلام هم چیزی در حدود $\frac{۱}{۵}$ تا $\frac{۱}{۴}$ در دسترس نداریم و قسمت اعظم اوستا از میان رفته است، ولیکن خوشبختانه ترجمه یا تفسیرهایی از آن اوستای گمشده به جای مانده است.

بخش‌های اوستا:

چنانکه اشاره شد از اوستای موجود در زمان ساسانیان در حال حاضر بیش از $\frac{۱}{۵}$ تا $\frac{۱}{۴}$ موجود نیست. این اوستای موجود بر پنج بخش تقسیم می‌شود که عبارتند از:

۱ـ **یسنا (یسنه):** به معنی ستایش و نیایش و با کلمه جشن هم ریشه است. یسنا دارای ۷۲ فصل می‌باشد که در اصطلاح به آن "هات" گویند. این بخش از نظر زبان شناسی قدیم‌ترین و اصیل‌ترین بخش‌های اوستا است و نمایانگر آیین مزد یسنا است. در میان هفتاد و دو فصل یسنا هفده فصل آن را گاتها (گاتا) تشکیل می‌دهد، گاتها خود نیز قدیم‌ترین و مهمترین بخش یسناها می‌باشد که به صورت منظوم است. به نظر محققین گاتها اگر متعلق به زرتشت نباشد لااقل از نظر زبان و اندیشه به عصر زرتشت نزدیکتر است. در گاتها گذشته از اینکه سخن از یگانه پرستی و توحید است (یعنی خدای برتر و خالق یا همان اهورامزدا) حاوی مطالب اخلاقی نیز می‌باشد و در همه جای آن بر روی راستی و درستی و بیزاری از دروغ تأکید شده است. گاتا از نظر زبان شناسی با وداهای هندی قرابت و نزدیکی دارد.

۲ـ **یشتها:** واژه یشت از ریشه یزد که به معنی نیایش و نماز است آمده است، و با کلمه یسن نیز هم خانواده است. یشتها بر خلاف یسناها نمی‌تواند نمایانگر آیین زرتشت باشد، بلکه نشان دهنده عقاید آریاییهای قدیم پیش از زرتشت است. یشتها از نظر زبان شناسی از بخشهای جدید اوستا محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد که مطالب آن مربوط به عصر هخامنشیان به بعد است که مغان آن را به اوستا الحاق کرده‌اند. اما از نظر افکار و اندیشه بسیار قدیمتر است تا یسناها، زیرا همان باورها و همان خدایانی که زرتشت آنها را باطل اعلام کرد، بتدریج بوسیله مغان وارد دین زرتشت شدند و هر کدام از خدایان آریایی مثل میترا، آناهیتا، وایو، بهرام و غیره، صاحب یشتی گردیدند و یا دعا و نیایشی به آنان منسوب گردید.

۳ـ **ویسپرد:** به معنی همه راد مردان است "ردیا راته" به معنی راد است. "ویسپرد" در مراسم عبادت و یا جشنها به تنهایی و زمانی هم همراه با "یسناها" خوانده می‌شود.

۴ـ **وندیداد:** در اصل این کلمه به صورت "دیودات" و به معنی قانون ضد دیو است. این بخش از کم اهمیت‌ترین و جدیدترین بخش‌های اوستا است، چه از نظر زبان شناسی و چه از نظر افکار و اندیشه. در واقع مطالب آن همان عقاید و باورهای مغان است که تدوین شده است. اتفاقاً در میان بخشهای اوستا این بخش کمتر دچار حوادث گردیده و از بین رفته است. یعنی هم اکنون بیشترین بخشهای اوستا از همین بخش "وندیداد" به جای مانده است. شاید علت هم این بوده که "وندیداد" شامل قوانین و احکام دینی است که می‌یابد هر زردشتی در تمام اوقات با آن

سرو کار داشته باشد. در "وندیداد" مسایلی از قبیل طهارت و نجاست مثل: چگونگی پاک کردن، تطهیر کردن و یا غسل مس میت آمده است. به علاوه گاهی مسایل پزشکی سنتی هم که کم و بیش جنبه خرافاتی هم دارد، در آن مشاهده می‌کنیم. و همچنین بعضی دعاها مثل دعای دوری از اهریمن و دفع چشم زخم و غیره، از جمله محتویات دیگر این کتاب را تشکیل می‌دهد.

۵ـ «خردک آپستاک» (خرده اوستا): به معنی اوستای کوچک است، این بخش برگزیده و خلاصه‌ای است از دیگر بخشهای اوستا. و شامل دعاهایی است که در نمازهای یومیه و یا در مراسم و جشنهای زرتشتیان قرائت می‌شود.

ز ـ دین زردشت در عصر هخامنشیان:

در باره این که آیا هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند یا خیر، سخن بسیار گفته‌اند. گروهی عقیده دارند که شاهان هخامنشی زرتشتی نبوده‌اند. گروهی بر عکس بر آن تأکید دارند که آنان زرتشتی بوده‌اند. و هر دو گروه نیز برای خود دلایلی دارند. کسانی که بر این باورند که هخامنشیان زرتشتی بودند، مهمترین دلیلشان این است که درکتیبه‌های پادشاهان اولیه این سلسله، خصوصاً داریوش، اهورامزدا خدای برتر است، اوست که زمین و آسمان و اسبان نیکو را آفرید. اهورامزداست که به این پادشاهان یاری و کمک رسانده است. گذشته از این دلیل، شواهد دیگر اینان این است که کتیبه‌های این دوره حاوی نکات اخلاقی است، یعنی همان راستی و درستی و بیزاری از دروغ که در واقع از رسوم مسلم آیین زرتشت است. سوم آنکه نام ماههایی که هخامنشیان به کار می‌گرفته‌اند با نام ماههایی که در اوستا به کار رفته و در میان زرتشتیان رواج داشته، یکی است. اما گروهی که اصرار دارند هخامنشیان زرتشتی نبوده‌اند، مهمترین دلیلشان این است که نام زرتشت آن پیامبر بزرگ آریایی، درکتیبه‌های آنان نیامده است و دیگر آنکه پادشاهان هخامنشی بر خلاف رسم مغان اجساد خود را در دخمه‌ها قرار می‌دادند و آنها را طعمه لاشخوران قرار نمی‌دادند. سوم آنکه بعضی از طرفداران این نظریه روش مسالمت‌آمیز کوروش که در سرزمینهای مفتوحه به خدایان محلی آنجا احترام می‌گذاشت، دلیل این مدعا می‌دانند. باید گفت که تا حدی به دلایل این گروه می‌توان پاسخ داد. زیرا اگر نام زرتشت به عنوان پیامبر الهی درکتیبه‌های هخامنشی نیامده‌است، نمی‌تواند دلیل استواری باشد. زیرا در بسیاری از

حکومتهایی که حتی مذهبی هم هستند، در فرمانها و احکام تنها نام خدای آن مردم ذکر شده است، و کمتر سخنی از پیغمبر آن قوم مطرح شده است. برای نمونه ساسانیان که در زرتشتی بودنشان تردیدی نیست، درکتیبه‌های خود همه جا فقط نام خدا را آورده‌اند. و یا نمونه روشن‌تر در ایران عصر حاضر که حکومت بر مبنای دین است، در بسیاری از فرمانهای رسمی و بخشنامه‌های دولتی به (باسمه تعالی) اکتفا می‌شود. در حالی که می‌دانیم حکومت ایران حکومتی است کاملاً اسلامی و حتی شیعه. از این نظر نمی‌توان با بررسی این فرمانها که چرا نام نبی اکرم(ص) در آنها نیامده است، بگوییم که آیا حکومت ایران اسلامی است یا نه؟ در باره دلیل دوم نیز باید گفت چنانکه مورخان یونان باستان از جمله هرودوت ذکر کرده‌اند، این رسم مغان بوده که مرده‌های خود را طعمه حیوانات و لاشخوران می‌کردند، چنین بنظر می‌آید که این رسم در ابتدا از آیین زردتشتی نبوده‌است، اما پس از اینکه مغان دین زردتشت را پذیرفتند، این رسم را هم به عنوان یکی از احکام خدشه ناپذیر دین زرتشت معرفی کرده‌اند. چنانکه تا این اواخر نیز در ایران معمول بود. سوم آنکه کوروش کبیر اصولاً بر روی هیچ یک از ادیان تعصب خاص نداشت و همه جا به مردم آزادی دین اعطا می‌کرد و این روش وی برای اداره آن همه سرزمینهای مفتوحه لازم بود. وی در هر سرزمینی که وارد می‌شد به خدایان آنها احترام می‌گذاشت. در بابل پیروزی خود را از «مردوک» خدای بین‌النهرین می‌دانست، نسبت به یهودیان و خدای تورات و انبیای بنی اسراییل بسیار احترام قایل بود، تا جایی که نام وی به احترام در تورات آمده است. به طورکلی می‌توان تا حدی به این نتیجه رسید که مردم ایران در عصر هخامنشی زرتشتی بوده‌اند، اما از نوع انحرافی آن، طبیعی است که وقتی دین زرتشت از شرق به غرب ایران می‌رسد، بر اثر بعد زمان و مکان از یک طرف و از جانبی هم در اثر ورود افکار و اندیشه مغان بر این دین، آیین زرتشت دچار تغییر و انحرافاتی شده است، تا بدانجا که در اواخر دوران هخامنشی دیگر اهورامزدا خدای برتر نبوده و آیین مردم ایران رو به سه‌گانه پرستی و تثلیت می‌گذارد. در زمان اردشیر هخامنشی دو خدای میترا و آناهیتا با اهورامزدا همپایه می‌گردند و حتی کار به جایی می‌رسد که خدای میترا، اهورامزدا را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. در این دوره دیگر اهورامزدا است که برای خدای مهر قربانی و نیاز می‌آورد. سرانجام در اواخر عصر هخامنشیان مردم ایران به مهرپرستی و یا آیین میترائیسم گرایش پیدا می‌کنند. خدای ناهید یا آناهیتا هم که یکی از

خدایان آریاییان قدیم است، تمام اوصاف «ایشتار» خدای مردم بین‌النهرین، را به خود می‌گیرد. این «مادینه بغ» یا «بغ بانو» یا خدای مادر، رب‌النوع آبها است و او ایزد عشق و باروری است، خدای جمال و زیبایی است. برای این خدا در گوشه و کنار مملکت مجسمه و معابدی ساخته می‌شود. از جمله معابدی که به نام آناهیتا ساخته می‌شود، در شوش، بابل، همدان و فارس است. و یکی از مهمترین معابد ناهید معبد کنگاور بوده است (نزدیک کرمانشاه) که هنوز آثار عظیم آن به جای مانده است. به نظر می‌رسد که در این دوره برای این دو خدا (مهر و ناهید) و نیز خدایان دیگر یشتهایی تدوین شده باشد.

ح ـ دین در عصر ساسانیان:

در باره اشکانیان در تمام زمینه‌ها و از جمله دین اطلاع ما اندک است. شاید که گرایش مهر پرستی که در اواخر دوران هخامنشی رو به گسترش داشت، در این عصر هم با شدت بیشتر معمول بوده است دربارهٔ آیین زرتشت هم اشاره شد که در زمان بلاش دستور گردآوری اوستا داده شد. اما دربارهٔ دین عصر ساسانیان خوشبختانه اطلاع بیشتری داریم. از آنجا که نیای بنیانگذار این سلسله خود ریاست یکی از معابد پارس را به عهده داشته است، یعنی چون این سلسله از میان موبدان و روحانیون دین زرتشت برخاسته‌اند، ناگزیر در عصر ساسانیان بیش از هر زمان دیگر در ایران دین و دولت توأم بوده است. حکومت، حکومت مذهبی است و از این نظر برای همه زمینه‌های دینی ارزش قایل هستند، و دین زرتشت دینی رسمی، دولتی و فراگیر می‌شود. نکته‌ای که در این عصر دارای اهمیت است، این است که نفوذ موبدان تا جایی است که در عزل و نصب بعضی پادشاهان هم دخالت دارند، و حتی برخی از این موبدان مثل "کرتیر" همانند شاهان دستور می‌دهد که برای وی کتیبه‌ای ساخته شود. اما همین نفوذ روز افزون موبدان و فساد درباریان کم‌کم موجب آن می‌شود که عامه مردم از دین بیزار شوند. عجب نیست که دین زرتشت با همه حمایتی که از آن می‌شد، از چند جهت مورد تهدید قرار می‌گیرد. نخست دو دین یا آیین داخلی یعنی دین ***مانی*** و ***مزدک*** که از ادیان ایرانی هستند، به عنوان عکس‌العمل یا واکنش در برابر آیین زرتشت و فساد موبدان ظاهر می‌گردد، دوم اینکه دین زرتشت مورد تهدید دودین دیگر غیر ایرانی هم قرار می‌گیرد، یعنی دین ***بودا*** و **مسیحیت**. در شرق ایران و خراسان

(افغانستان امروزی) آیین بودارو به گسترش می‌نهد. و در غرب ایران و بین‌النهرین مردم به دین عیسی مسیح گرایش پیدا می‌کنند. این تحولات و انقلابات دینی در این عصر علت اصلیش همان فشار و ظلم و ستمی است که هم از جانب درباریان و هم از جانب موبدان بر عامه مردم وارد می‌شود. اغلب قریب به اتفاق ایرانیان در آن روزگار همانند برده و بنده بودند، از نظر شخصیت ارزشی نداشتند و از نظر اقتصادی نیز بیشترین املاک و داراییهای ایران آن روزگار، در انحصار هفت خانواده بزرگ بود. این تعدّیها تا به جایی رسید که اگر دین اسلام هم ظهور نمی‌کرد مردم به تدریج به ادیان دیگر رو می‌آوردند. جای تعجب نیست که وقتی اسلام ظهور می‌کند و ندای آزادی و سعادت و مساوات می‌دهد، مردمِ گروه گروه به این دین تازه در آمده و از آن استقبال می‌کنند.

در عین حال، از آنجا که دین زرتشت با سیاست و دولت یکی است، بیش از گذشته بر تمام زمینه‌های دینی اهمیت داده می‌شود. موبدان طبقه ممتازند، آتشکده‌ها همه جا آباد و روشن است و موقوفاتی برای این آتشکده‌ها اختصاص می‌یابد. در زمینه ادبیات دینی گذشته از خط مقدس **دین دبیره** یا ***اوستایی*** که اختراع می‌شود (چنانکه بدان اشاره شد)، از اوستا ترجمه و شرح و تفسیر نیز به عمل می‌آید. بطور مستقل به زبان پهلوی درباره دین زرتشت کتابهایی نوشته می‌شود. اهم کتابهای دینی این دوره عبارتند از: ***زند و پازند:*** چون قرائت اوستا و معنی آن برای مردم عصر ساسانیان قابل فهم نبوده وکهنه شده بود، ناگزیر موبدان و دانشمندان بر این شدند که متون اوستا را به زبان پهلوی ترجمه کنند، چنانکه در حال حاضر گرچه بخشهای اوستا از بین رفته، اما ترجمه و شرح اوستاهای گم شده کم و بیش موجود است. ترجمه کلمه به کلمه اوستا را به پهلوی "زند" گفته‌اند. و چون خود این ترجمه و یا **زند** نیز باز مشکلاتی داشت و هنوز برای مردم قابل فهم نبود، ناگزیر بر آن شدند که زند را هم شرح و تفسیر کنند و حتی به خاطر نواقصی که خط پهلوی داشت، این شرح و تفسیر را هم با خط دین دبیره بنویسند. سپس؛ این شرح و تفسیر را ***«پازند»*** نامیدند (خود کلمه "پاد" به معنای مختلف آمده است که از آن جمله حافظ و نگهبان است و دیگری به معنای ضد است و سوم به معنای شرح و تفسیر و مقابله می‌باشد که در این جا مراد همین معنی سوم است). دیگر کتابهای مهمی که از آن پس به زبان پهلوی نوشته می‌شود، کتاب ***«دین کرت»*** به معنی اعمال دینی است، که در آن از احکام و قوانین دین زرتشت

صحبت می‌شود. کتاب دیگری **بندهش** (بندهشن) به معنی اصل و اساس آفرینش است، و در زمینه فلسفه دینی بحث می‌کند، مثل: هستی، خلقت و معاد. دیگری، **"ارداویرافنامه"** است که شخصی به نام ارداویراف، در عالم ملکوت یا معراج، مسایل واقعی دین را از زرتشت می‌پرسد و آنگاه به رشته تحریر در می‌آورد. این کتاب در میان زرتشتیان بسیار معروف است.

آتشکده‌های معروف عصر ساسانیان:

از آنجا که در دوره ساسانیان دولت و حکومت در خدمت دین بود، ناگزیر در سراسر ایران آتشکده‌های بسیاری حتی در دورترین نقاط ایران، دایر و روشن بود. آتشکده‌ها معمولاً در یک ساختمان هشت ضلعی ساخته می‌شد، آتش باید در زیر سایه روشن شود و چنان که رسم است آتش آتشکده نباید خاموش باشد. به آتشبان آتشکده **آذربان** یا **هیربد** می‌گفتند، در شهرهای مختلفی از جمله در شهر ری آتشکده **فیروز بهرام**، و یا در شهرهایی مثل استخر، تیسفون، شوش و دیگر شهرها آتشکده‌های پر رونقی روشن بود. اما در این میان سه آتشکده از همه معروف‌تر بوده‌اند. نخست آتشکده **"آذرفرنبع"** در کاریان فارس، که محل آن در سر راه فیروز آباد (گور سابق) و بندر سیراف قرار داشته، و خرابه‌های آن هنوز باقی است. این آتشکده مخصوص موبدان بوده است. هنگامی که گروهی از زرتشتیان از ایران به سوی هند رهسپار شدند، آتش این آتشکده را با خود بردند، مدتی آن را در آتشکدهٔ فسانگه داشتند، آنگاه آن آتش را از طریق هرمز به هند بردند، و اینک آتشی که در آتشکده‌های هند روشن است مایه اصلی خود را از آن آتش گرفته است. دیگر آتشکده **آذرگشسب یا آذرگشنسب** است، این آتشکده در شهر شیز واقع در کنار دریاچه ارومیه در آذربایجان قرار داشته است. خرابه‌های این آتشکده نیز در جایی به نام تخت سلیمان هنوز وجود دارد. این آتشکده ویژه پادشاهان بود و از جانب سلاطین ساسانی هدیه و نذوراتی وقف آن می‌شد. و اگر هم گاهی پس از نذر، بر دشمن غلبه می‌نمودند، با پای پیاده به زیارت آن آتشکده می‌رفتند. سوم آتشکده **"برزین مهر"** ویژه پیشه وران و کشاورزان بوده و در اطراف نیشابور قرار داشته است.

ط ـ مراسم عبادی و جشنهای زرتشتیان در عصر حاضر:

بعد از اسلام به تدریج اکثریت ایرانیان به علل مختلف دین اسلام را پذیرفتند، و عده‌ای نیز به دین نیاکان خود پایبند ماندند. اما تعدادشان به تدریج رو به کاستی می‌رفت. این گروه خود به دو دسته تقسیم شدند. دسته‌ای در ایران ماندند و گروهی که نتوانستند سختی‌ها را تحمل کنند و تنگناها را ببینند، از راه دریا مهاجرت کرده و در سواحل غربی هند سکونت اختیار کردند و هم اکنون اعقاب این گروه در نواحی گجرات و بمبئی سکونت دارند، و به پارسیان هند معروفند. این افراد به خاطر درستکاری و راستگویی در میان جوامع هندی از یک احترام خاصی برخوردارند. غالباً مردمانی پر تلاش و اهل عملند، در بین آنها گدا و ولگرد وجود ندارد. این گروه بیشتر به کارهای تجارتی مشغولند و یا کارخانه‌دار هستند، وضع اقتصادی آنها بسیار خوب و مردمانی ثروتمند هستند. آنها هیچگاه رابطه خود را با همکیشان ایرانی قطع نکرده و در موقع لزوم به زرتشتیان ایران یاری و کمک می‌رسانند. پارسیان هند همیشه به ایران عشق ورزیده‌اند، و ایران را بعد از ۱۲۰۰ یا ۱۳۰۰ سال که از آن دورند، وطن اصلی خود می‌دانند. از نظر افکار و مراسم دینی هم آنها تفاوت چندانی با زرتشتیان ایران ندارند.

مراسِم عبادت:

در دین زرتشت روزه وجود ندارد، و گرسنگی و تشنگی ممنوع است و جرم دارد. زیرا از نظر آنها نباید به تن سختی داد. اما در عین حال گاهی به مناسبتهایی در روزهای خاص از خوردن مواد گوشتی خودداری می‌کنند. از نظر آنها روزه پرهیز از گناه و دوری از اعمال زشت است. اما نماز برای هر زرتشتی که به سن بلوغ می‌رسد در شبانه روز در پنج نوبت واجب است؛ هر چند امروزه بیشتر موبدان هستند که این پنج نماز را به جای می‌آورند. هر یک از این نمازها وقت خاص دارد. نماز اول از طلوع آفتاب تا ظهر، نماز دیگر از ظهر تا دو یا سه ساعت به غروب که به آن نماز نیمروز یا ظهر می‌گویند، سوم نماز پسین است، وقت آن بعد از ظهر تا غروب آفتاب و هنگام طلوع اولین ستاره در آسمان است، دیگر نماز مغرب یا شب است که وقت آن از غروب تا نیمه شب می‌باشد، پنجم نمازی است که از نیمه شب تا طلوع آفتاب باید خوانده شود. لازم به تذکر است که نماز در این دین باید به سمت نوریا آتش خوانده شود. هر زرتشتی وقتی به سن

بلوغ می‌رسد می‌باید به دست موبد "سدره" پوشد، و کشتی بندد. سدره لباسی است سفید با یقه‌ای نیمه باز و آستین کوتاه، و کمی گشاد است و اندازه آن تا سر زانو می‌باشد، و در بغل آن چاکی است که در آن جیبی قرار دارد. اما کشتی یا کستی، کمر بندی است که از ۷۲ رشته نخ پشم به تعداد ۷۲ فصل یسناها تهیه شده و سه دور به کمر می‌بندند، به نشانه سه شعار گفتار نیک - پندارنیک - کردار نیک.

دفن مردگان:

چنان که اشاره شد زرتشتیان اجساد خود را در محلی به نام برج یا دخمه خاموشان در محلی باز قرار می‌دادند تا طعمه لاشخوران شود. اما موبدان روشنفکر تهران چند سالی است که این رسم را لغو کرده‌اند، و مردگان خود را پس از شستشو و کفن در پوششی از فلز نازک قرار داده و آن را در قبرهای سنگی یا سیمانی دفن می‌کنند. با این عمل خود هم هوا را آلوده نساخته و از آن منظره نا زیبا جلوگیری می‌کنند، و هم دیگر خاک را آلوده نساخته‌اند. زیرا در میان زرتشتیان خاک و آب و آتش مقدس است و نباید آلوده شود. دلیل دیگر آن است که این رسم مغان بوده است که مردگان خود را طعمه حیوانات قرار دهند. و بیش از ۲۵۰۰ سال است که این رسم در بین زرتشتیان معمول بوده است، و لذا به نظر موبدان روشنفکر این رسم مغان جزء آیین رسمی زرتشت نبوده است. در هنگام دفن و کفن کسی که دستش به جسد مرده می‌خورد می‌باید غسل مس میت بجا آورد. و برای این کار تنها آب کافی نیست بلکه در این آیین ادرار گاو، به خاطر اثر ضد عفونی‌اش، یکی از مطهرات است. یعنی ابتدا باید مقداری ادرار گاو با آب مخلوط باشد تا بدن بدان وسیله ضدعفونی شود و سپس بدن را با آب خالص شستشو داد. برای مرده سه روز مراسم دارند و به آن **پرسه** می‌گویند. پس از آن مراسمی در سر سی روز، چهل روز و سر سال برای در گذشتگان برگزار می‌گردد.

جشنها و اعیاد زرتشتیان:

در دین زرتشت ایام هفته وجود ندارد، و به عبارت دیگر در ایران قدیم برای روز شماری هر یک از ۳۰ روز ماه، نام خاصی داشته است. سال به ۱۲ ماه تقسیم گشت، و هر ماه ۳۰ روز، و در

آخر هم پنج روز قبل از عید نوروز به سال اضافه می‌شد، که به آن پنجه دزده می‌گفتند. دوازده روز از این سی روز، همنام دوازده ماه بود. مثلاً اولین روز هر ماه را هرمزد گویند، ششمین روز هر ماه خرداد. و هر گاه نام ماه و نام روز یکی می‌شد جشن می‌گرفتند. چنانکه شانزده هر ماه را مهر نام نهاده‌اند، از این نظر شانزده مهر ماه جشن می‌گرفتند. و جشن مهر ماه بعد از اسلام هم در میان مسلمانان رایج بود، و در دربار سلاطین رواج داشت. و شعرا در باره جشن مهرگان اشعاری ساخته‌اند از جمله: مسعود سعد سلمان بیت زیبایی دارد که در آن هم اشاره به جشن مهرگان شده و هم معانی مختلف مهر را بیان می‌کند.

ماه مهر و روز مهر و جشن فرخ مهرگان مهر بفزای ای نگار مهر چهر مهربان.

و یا مثلاً نوزده هر ماه فروردین روز می‌گفتند و در نوزده فروردین جشنی داشتند. گذشته از این دوازده جشن ماهانه در سال، که از همه مهمتر مهرگان بود، جشنهای دیگری نیز داشتند، که مهمترین آنها نوروز بود، که اکنون نیز برپا داشته می‌شود و ما مسلمانان نیز به این جشن رنگ اسلامی داده‌ایم و مراسم آن را هر سال اجرا می‌نماییم. دیگر جشن **سده** است و آن منسوب به "صد" است، زمان آن دهم بهمن یعنی پنجاه روز و پنجاه شب مانده به عید نوروز است. این جشن را نیز در ایران اسلامی مثل ***مهرگان*** و **نوروز** سلاطین و امرا برگزار می‌کردند، و **مخصوصاً** پادشاهان ایرانی نژاد مثل دیلمیان و آل زیار، و خصوصاً مرادویج، با تشریفات خاصی آن را منعقد می‌کردند. هم اکنون هموطنان زرتشتی در دهم بهمن این جشن را با شکوه هر چه تمامتر بر پا می‌دارند و خرمنی از آتش بر می‌افروزند. دیگر از جشنهای زردشتیان، جشن ***گاهنبارها*** است که در هر سال شش بار به مناسبت این که اهورامزدا جهان را در شش روز آفرید، برگزار می‌شود.

مراسم آتشکده:

هم اکنون در یزد، کرمان و تهران و اخیراً در شیراز و اهواز زرتشتیان آتشکده‌هایی را بنا کرده‌اند. اگر چه آتشکده و آتش برای زرتشتیان مقدس است ولی باید توجه داشت آنها آتش پرست نبوده و خدا پرستند. آتش آتشکده باید همیشه روشن باشد و موبدی که باید آتش را به هم بزند باید جلوی بینی و دهان خود را با پارچه‌ای ببندد، تا نفس او آتش را آلوده نکند. به

وسیله‌ای که آتش را هم می‌زند **«برسم»** گویند و این وسیله ممکن است از گیاه مقدسی چون انار و مورد باشد، و گاهی هم از فلزی چون نقره. موبد در هنگام روشن کردن آتش یا نزدیک‌شدن به آن قطعاتی از اوستا را زمزمه می‌کند که در اصطلاح به آن **«باژخوانی»** گویند. آتشکده برای زرتشتیان مقدس است، حتی در و دیوار آن مقدس است، در هنگام ورود به آتشکده خانمها نباید بی‌حجاب باشند و بعد از زیارت هم نباید به آتش آتشکده پشت شود. آتش در وسط اتاق جایی که نباید آفتاب به آن بتابد در مجمر همیشه سوزان و روشن است.

ی ـ اسلام و دین زرتشت:

اسلام به دین زرتشت به عنوان یک دین آسمانی می‌نگرد، و پیروان این دین را جزو اهل کتاب می‌داند. در قرآن سوره حج آیه ۱۷، واژه مجوس که همان معرب مگوش که به معنی مغ یا زردشتی است، همراه با یهود و نصرانی آمده است، و از این نظر قرآن دین زرتشت را همپایه یهود و مسیحیت دانسته است. گذشته از قرآن، احادیث وارده‌نیز همه نشان از این دارد، که زرتشتیان اهل کتابند از جمله: در این مورد از حضرت علی (ع) پرسیدند که آیا نسبت به زرتشتیان همان رفتار اهل کتاب داشته باشیم؟ فرمودند آری، زیرا آنان پیامبری داشته و کتابی، که کتاب آنان از بین رفته است. و این گفته علی (ع) با تاریخ مطابقت دارد. در طول تاریخ اسلام، نیز کم و بیش گاهی بسته به سیاست روز، پادشاهان نسبت به زرتشتیان همان رفتار اهل کتاب را داشته‌اند. در ایران هم چه پیش از انقلاب و چه بعد از انقلاب، هموطنان زرتشتی ایرانی ما در بجای آوردن مراسم عبادی و جشنهای خود آزاد بوده‌اند، و همانند یهودیت و مسیحیت دارای نماینده‌ای مستقل در مجلس شورای اسلامی هستند.

تأثیر دین زرتشت در ادیان دیگر:

دین زرتشت از نظر علمای علم الادیان تأثیر بسیاری بر روی سایر دینهای دیگر داشته است، خصوصاً روی دین یهود. و ازین طریق هم بر دیگر ادیان سامی مثل مسیحیت اثر گذاشته است. مهمترین این اثرات عبارتند از: **معادشناسی**. در متون کهن یهودی، یعنی تورات بحثی از معاد و بهشت و دوزخ به میان نیامده، اما بعدها یهودیان به روز رستاخیز معتقد شدند. به قول

دانشمندان، یهودیان از زمانی به معاد معتقد شدند که با ایرانیان ارتباط پیدا کردند.

دوم مسأله ***«سوشیانتها»*** یا مهدیان موعود است. (چنان که گذشت) این مسأله هم ریشه اصلیش را آن چنانکه گفتیم می‌باید در دین زرتشت پیدا کرد و از آنجا به دیگر ادیان راه یافته است، تا آنجا که همه ادیان سامی (یهود، مسیحیت و اسلام) به نوعی منتظر منجیانی هستند.

سوم ***شیطان*** در تورات که کهن‌ترین متون ادیان سامی می‌باشد، سخنی از شیطان نیست، و حتی آنکه آدم و حوارا فریب می‌دهد مار است، و نه شیطان. اما بعدها شیطان در دین یهود و دیگر ادیان راه می‌یابد و این هم در واقع اقتباسی است از ***اهریمن*** دین زرتشت.

چهارم ***فرشتگان*** یا ملایکه فرشتگان یا ملایکه ادیان سامی، مثل میکاییل، اسرافیل، جبراییل، و عزراییل در متون کهن یهودی نیامده است، اما بعدها یهودیان به این فرشتگان باور پیدا کرده‌اند. و هم از این راه در دیگر ادیان سامی راه یافته است. به گفته علمای علم الادیان اینها نیز از ***«امشاسپندان»*** دین زردشت گرفته شده است.

۳ـ مهرپرستی (میترائیسم)

چنانچه گذشت میترا یا میثره یکی از خدایان بزرگ اقوام آریائیهاست که در وداها از آن یاد شده است. قدیمترین سند کتبی که در آن ذکری از این خدا به میان آمده است، مربوط به نیمه هزاره دوم قبل از میلاد است که در آسیای صغیر در حوالی بغاز کوی، اقوام آریایی «میتانی» و «هیتی» در عهدنامه‌ای از این خدا یاد کرده‌اند. به نظر می‌رسد پس از ظهور زردشت ایزدمهر هم مانند دیگر خدایان آریایی جزو دیوان در آمده است.

اما بعد از زردشت، رفته رفته بسیاری از عقاید پیشین بار دیگر خود نمایی کرد و از جمله خدای مهر یا میترا هم مورد ستایش قرار گرفت، تا بدان حد که در اوستای متاخر "یشتها" برای آن دعا و یا یشتی هم «مهریشت» اختصاص یافت. درعصر هخامنشیان خدای مهر و آناهیتا با خدای "اهورامزدا" در یک ردیف قرار گرفتند. و کم‌کم مهرپرستی در غرب ایران گسترش یافت و به نام خدای مهر معابدی ساخته شد. در عصر اشکانیان گرچه در تمام زمینه‌های تاریخی اطلاعات چندانی نداریم، اما شواهدی در دست است که مهرپرستی در میان طبقات مختلف همچنان نفوذ خود را حفظ کرده بود. وجود اسامی متعددی که در ترکیب آنهامهر بکار رفته، مانند: مهرداد، خود دلیل این مدعاست.

اما در عصر ساسانیان گرچه دین رسمی زردشتی بود، لیکن خدای مهر بعنوان ایزد و یا فرشته‌ای معتبر در میان ایرانیان مورد تقدیس قرار می‌گرفت. مهر هم نام روز بود و هم نام ماه، و جشن مهرگان یکی از اعیاد بزرگ ایرانیان بود. خدای مهر حتی بسیاری از صفات پیشین خود را هم از جمله: دادگری؛ عشق و محبت، راستی و روشنایی به دست آورد.

آئین مهرپرستی که در غرب ایران و آسیای صغیر گسترش یافته بود، به تدریج از طریق یونانیان و سپس رومیان وارد اروپا شد و به سرعت رواج یافت. در قرن اول میلادی مهرپرستی از اروپای مرکزی به شمال اروپا هم راه یافت و در سرتاسر اروپا عمومیت پیدا کرد. سرانجام پس از گسترش دین مسیحیت رفته‌رفته دین مهرپرستی در اروپا رخت بربست. اما با این حال دین مسیحیت را تحت تأثیر خود قرار داد.

بطور کلی آئین مهرپرستی در اروپا بر مبنای حفظ اسرار قرار داشت. به همین جهت بسیاری از اطلاعات سری و رمزی آنها تاکنون به‌دست نیامده است. آنها روز بیست و پنجم دسامبر را

روز تولد مهر می‌دانستند و آن را جشن می‌گرفتند (بعد این جشن به عنوان جشن تولد عیسی مسیح خودنمایی کرد). طبق یک افسانه‌ای خدای مهر در یک شب سرد زمستانی از درون صخره‌ای بوجود می‌آید. شبانان برای پرستش او روی می‌آورند. میترا در یک نزاع طولانی گاوی را دستگیر کرده به غاری می‌برد، گاو می‌گریزد، میترا با کمک کلاغ گاو را یافته و آن را می‌کشد. از خون گاو زمین پر خیر و برکت می‌گردد. سپس میترا با خورشید پیمان اتحاد می‌بندد.

معابد مهرپرستان که به نام «مهرابه» معروف است غالباً در غارهای تاریک و یا دخمه‌های زیر زمینی قرار داشت و معمولاً در مهرابه‌ها آبی هم جاری بود. در بسیاری از این مهرابه‌ها تصویری از میترا که درحال کشتن گاو است دیده می‌شد. مهرپرستان هر سال در ماه مهر گاوی را قربانی می‌کردند.

سرانجام مهر بر گردونه‌ای سوار شده و به آسمان چهارم رفته و در نزد خورشید جای می‌گیرد. مهرپرستان بر این باور بودند که خدای مهر بار دیگر برای نجات پیروان خود به زمین خواهد آمد.

در دین مهرپرستی هم ریاضتهای سخت بود و هم حفظ اسرار، و هم مانند بسیاری از مسلکهای تصوف «گنوسی» سالک می‌باید زیر نظر مرشد هفت مرحله را طی کند از این قرار:

۱ـ ***مقام کلاغ***: که مربوط به خدمه بود. کسانی که تازه وارد بودند، می‌باید مدتی در خدمتگزاری مشغول باشند.

۲ـ ***مقام همسران یا پوشیدگان***: این مقام خاص مردان بود، اینها رازداران آئین میترا بودند (همسران میترا).

۳ـ ***مقام سرباز***: در این مقام سالک باید از خود شجاعتهایی نشان دهد، چنانچه می‌دانیم یکی از صفات میترا جنگ‌آوری است.

۴ـ ***مقام شیر***: در این مقام سالک علاوه بر شجاعت جسمی باید شجاعت اخلاقی هم به‌دست آورد.

۵ـ ***مقام پارسی***: چنانچه پیداست این واژه اصل ایرانی خود را حفظ کرده است، زیرا پارسی‌ها در شجاعت و آزادگی معروف بوده‌اند.

۶ ـ ***مقام خورشید***: چنانچه گفتیم مهر و خورشید روابط بسیار نزدیکی با هم داشتند.

۷ـ مقام پیر یا مرشد: مقام پیر (پدر) عالیترین مقام بود.

بعضی تأثیرات مهرپرستی در دین مسیحیت:

بزرگترین جشن مهرپرستان ۲۵ دسامبر بود که روز تولد مهر تصور می‌شد، و کوتاه‌ترین روز سال بود، که در حال حاضر عیسویان به عنوان جشن تولد حضرت عیسی جشن می‌گیرند. روز یکشنبه در واقع روز خورشید بود که بعدها عیسویان به جای شنبه تعطیل کردند.

در مهر پرستی هر سالک برای ورود به درجه و مقام بالاتر می‌باید غسل بجای آورد که غسل تعمید نشانه‌ای از آن است. عنوان "پدر روحانی" عیسویان همان بالاترین مقام مهرپرستان است. هم مهرپرستان بر این باور بودند که میترا میانجی و ناجی آنهاست وهم در دین مسیحیت اعتقاد بر این است که در آخرالزمان حضرت عیسی منجی موعود خواهد بود.

۴- "زروان پرستی"

زَروان یا زُروان در اوستا به صورت (Zrvan) و در پهلوی به شکل (Zurvan) یا (Zarvan) آمده است و به معنی زمان است. و گاهی هم به صورت «زروان ـ اکرنه» یعنی زمان بیکران می‌باشد.

زروان یکی از ایزدان ایران باستان و خدای زمان بود. اما در عصر ساسانیان گروهی اعتقاد بر این پیدا کردند که زروان آفریدگار اصلی جهان است.

زروان پرستی را نمی‌توان به عنوان یک دین مستقل مورد بررسی قرار داد، بلکه می‌باید آن را بعنوان یک فرقه‌ایی از دین مزدایی دانست. شاید گروهی از متفکران واندیشمندان زردشتی که در صدد توجیه ثنویت و یا دوگانگی آفرینش بودند، بر آن شدند که بار دیگر ثنویت رایج را به یگانگی تبدیل کنند. هر چند که این عقیده خود گرفتار ثنویت شد.

طبق باور زروان‌پرستان، هرمزد (اهورامزدا) و اهریمن هر دو فرزند زروان (زمان) بودند. در قرن سوم میلادی مانی هم تحت تاثیر این اندیشه، خدای بزرگ را زروان نامید. خدای زروان بر طبق افسانه‌ای پدر یا مادر هرمزد و اهریمن است. در این افسانه آمده است که در آغاز یکی بود و هیچ نبود. و آن خدای زروان بود. زروان می‌خواست صاحب فرزندی شود که آنچه می‌آفریند بدو سپارد. فدیه‌ها بسیار داد که صاحب فرزندی شود [؟] پس از هزارسال خبری نشد، به شک افتاد.

در همان حال هرمزد و اهریمن در شکم او پیدا شدند. هرمزد در اثر فدیه‌ها و اهریمن در اثر شک و تردید. چون زروان از آبستنی خویش آگاه شد با خود گفت: هر کدام از این دو فرزند که زودتر متولد شوند، او را پادشاهی جهان دهم. از آنجا که هرمزد موجودی پاک و بی‌آلایش بود، برادرش اهریمن را از اندیشه پدر آگاه ساخت. اهریمن این موجود خبیث پیشدستی کرد و شکم پدر را بشکافت و زود بیرون جهید. زروان گفت تو کیستی؟ گفت پسر تو هستم. زروان‌گفت: پسر من باید خوشرو و دلپذیر باشد. تو زشت و بد بویی. در این میان هرمزد با پیکری نورانی و بویی دلپذیر ولادت یافت. پدر دانست که وی همان پسر است که بخاطر او فدیه‌ها داده است.

در آن هنگام اهریمن پیش‌رفت و گفت: تو وعده‌کرده بودی که هر کدام از ما که زودتر نزد تو آییم، پادشاهی جهان از آن او باشد. زروان در پاسخ درماند و گفت: ای موجود پلید، تو را نه‌هزار

سال پادشاهی جهان دادم، و بعد از آن هرمزد فرمانروای جهان خواهد بود.

نظریه فلسفی زروانی بر مبنای جبر و قضا و قدر است که واکنشی دیگر بود در برابر نظریه دین زردشت که بر اساس آزادی اراده واختیار است. اندیشه جبری زروان‌پرستی در دوران اسلامی هم باقی ماند و گروه «دهریون» که زمان را ازلی و ابدی می‌دانستند و برای دهر یا روزگار قدرت قائل بودند، تحت تأثیر افکار زروان پرستان بودند. اصولاً تأثیرات این اندیشه در ادبیات فارسی نیز زیاد به چشم می‌خورده و واژه‌هایی مانند: بخت، روزگار، فلک، دهر، چرخ گردون، سپهر، آسمان و غیره همه به معنی و مترادف با زروان بکار رفته است.

۵ـ دین مانی

مانی در یک خانواده ایرانی و از دودمان اشکانی در شهر بابل که در آن روزگاران تابع دولت ایران بود، در سال ۲۱۶ میلادی متولد شد. پدرش فاتک (پاتک) نام داشت و از اهالی همدان بود که به بابل مهاجرت کرده و به دین منداثیان یا مغتسله در آمده بود. مغتسله که در حال حاضر خود را "صبی" می‌خوانند، در کنار رودهای کارون و دجله درجنوب ایران و عراق زندگی می‌کنند و مدعی‌اند که آنها همان گروه صائبیان هستند که در قرآن از آنها یاد شده است و خود را از پیروان حضرت یحیی (ع) می‌دانند. چون طبق سنت حضرت یحیی (ع) می‌باید که غسل تعمید انجام دهند، ناگزیر در جاهایی زندگی می‌کنند که به آب دسترسی داشته باشند و به همین جهت هم به مغتسله شهرت پیدا کرده‌اند.

مانی در شهر بابل که در آن عهد مرکز ادیان مختلف بود، پرورش یافت. به قولی در سال ۲۲۸ م، دین مغتسله را ترک گفت و مدعی شد که از جانب خدا رسول روشنایی است. وی از طریق خوزستان و فارس به هندوستان رفت و حتی گفته شده است که تا مرزهای چین هم برای تبلیغ دین خود مسافرت کرد. مانی در زمان «شاپور اول» پادشاه ساسانی، به شهر تیسفون آمد و در روز تاجگذاری شاپور به راهنمایی فیروز برادر پادشاه، همراه با پدرش به دربار راه یافت. وی شاه را به دین خود خواند و مورد عنایت پادشاه قرار گرفت. تاریخ این واقعه را سال ۲۴۳. م ذکر کرده‌اند. مانی کتاب دینی خود را به زبان **پارسیک** یا **پهلوی** ساسانی، به نام شاپور نوشت و آن را ***«شاپورگان»*** نام نهاد. پس از آن مانی تحت حمایت پادشاه برای تبلیغ دین خود به هندوستان و ماوراءالنهر سفر کرد و پس از بیست سال سرانجام در عهد سلطنت بهرام اول به ایران بازگشت، اما بهرام در اثر تحریک موبدان زردشتی مانی را به زندان انداخت و با وی بدرفتاری نمود. بالاخره مانی در سال ۲۷۷. م به فرمان آن پادشاه کشته شد و پوست او را کندند و پر از کاه کردند و به دروازه جندی شاپور بیاویختند. چنانکه تا دوره اسلامی هم آن دروازه را ***«باب مانی»*** می‌گفتند.

بعد از مرگ مانی پیروانش با شدت به تبلیغ دین وی پرداختند. دین مانی از طریق شام و مصر به اروپا راه یافت و مخصوصاً در روم با دین عیسی مسیح برابری می‌کرد و به رقابت می‌پرداخت. سرانجام یکی از قدیسین معروف عیسوی بنام ***«سنت اگوستین»*** مدت نه سال دین مانی را

پذیرفت، اما ناگهان از آن دست کشید و پیروان دین مانوی را تکفیر کرد. از آن به بعد دیگر دین مانوی در مغرب زمین نفوذی پیدا نکرد و رفته‌رفته از بین رفت. لیکن این دین در مشرق زمین گسترش بیشتری داشت و در آسیای مرکزی و هند و تا مرزهای چین نفوذ پیدا کرد. در دوران اسلامی، در ایران و بین‌النهرین پیروان مانی بسیار بودند و مرکز آنها بابل بود. اما در اثر پیشرفت دین مانوی در نواحی شرقی ایران مرکز دین مانی از بابل به سمرقند منتقل شد. در حدود قرن هفتم هجری این دین به چین راه یافت، چندی بعد ترکان «اویغوری» به دین مانی در آمدند و آن را دین رسمی خود کردند. سرانجام در اثر تسلط مغولها در آن نواحی این دین نیز بتدریج از بین رفت. اما آثار گرانبهایی از ادبیات مانوی در آن نواحی بدست آمده که بدان اشاره خواهیم کرد.

عقایدمانی: مانی در تحت اندیشه‌های ادیان مختلف عقاید دینی خود را پی‌ریزی کرد. وی از طرفی عقاید خود را از اندیشه «گنوسی» یا عرفانی مغتسله گرفته است، و از جانبی هم در شرق با اندیشه بودایی و در غرب با تفکرات عیسوی آشنا شد. اما در عین حال پایه و اساس دین وی بر همان ثنویت زردشتی و ایرانی قرار داشت. مانی می‌گفت: «در هر زمانی پیغمبران حکمت و حقیقت را از جانب خدا به مردم عرضه کرده‌اند، گاهی در هندوستان توسط بودا، زمانی در ایران بوسیله زردشت و روزگاری در مغرب زمین بواسطه عیسی. سرانجام من که مانی پیغمبر خدا هستم مامور نشر حقایق دین در سرزمین بابل گشتم». دین مانی همانند دیگر ادیان ایرانی چنانکه اشاره شد بر دو اصل قراردارد: اصل خیر و اصل شر. خیر و شر هر دو قدیمی‌اند و ازلی. در آغاز منطقه خیر به کلی از منطقه شر جدا بود. در منطقه خیر همه روشنایی بود و زیبایی لیکن در منطقه شر همه تاریکی بود و زشتی. در گذشته که قلمرو این دو از هم مجزا بود، ساکنان منطقه تاریکی، روشنایی را می‌دیدند ولی به آن دسترسی نداشتند. روزی خدای تاریکی توانست به حوزه روشنایی تسلط پیدا کند و بر آن چیره شود. از آن به بعد خیر با شر یا نور با ظلمت آمیخته شد و در نتیجه جهان موجودِ این آمیختگی است. بنابراین آفریدگار این جهان خدای ظلمت است. چون خدای روشنایی هیچگونه جنگ‌افزاری برای پیکار با ظلمت ندارد، نمی‌تواند به زور متوسل شود تا بار دیگر ذرات روشنایی را از تاریکی جدا سازد. در اینجا وظیفه انسان در دین مانی این است که ذرات نور را که اسیر ظلمت شده‌اند تا می‌تواند آزاد سازد. و چاره آن هم این است که انسان از گسترش جهان مادی جلوگیری کند. از زناشویی و تولیدمثل دوری نماید، به

ریاضت و عبادت بپردازد و از راه انحطاط جهان هستی، در حد امکان کمک کند تا ذرات نور از اسارت تاریکی آزاد گردد. بنابراین ملاحظه می‌شود که دین مانی نسبت به جهان بسیار نظری بدبینانه دارد. مانی عقیده فلسفی خود را به سه مرحله زمانی و دو اصل یا «بن» قرار داده است: سه مرحله زمانی یکی آن است که در گذشته خیر و شر از هم جدا بوده‌اند، دوم زمان میانی یا حال که خیر و شر در هم آمیخته‌اند و سوم زمان آینده که سرانجام ذرات خیر از شر جدا خواهند شد. اما دو بن یا دو اصل که گاهی مانی آنها را دو «هیولا» می‌خواند، یکی همان اصل خیر یا روشنایی است و دیگر اصل شر یا تاریکی است.

جهانشناسی مانی: از نظر مانی در قلمرو نور خدای زروان یا پدر عظمت فرمانروایی می‌کند و دارای پنج تجلی است: ***ادراک، عقل، تامل، فکر، اراده.*** و در قلمرو ظلمت هم اهریمن حکومت می‌کند که: **دود** یا **مه، *آتش مخرب، باد ویرانگر، آب گل‌آلود* و *ظلمات*** از مظاهر و تجلی اویند. پادشاه ظلمت در گذشته چون نور را دید بر او حمله‌ور شد. اما چون پدر عظمت (زروان) خود اهل جنگ نبود از ذرات نور خود مادر حیات یا مادر زندگان را بیافرید و از جوهر علوی او هم «انسان نخستین» یا «هرمزد» پیدا شد. که این پدر و مادر و فرزند را ***ثالوث اول*** می‌گویند.

انسان نخستین یا هرمزد رسالت دارد که با اهریمن به جنگ پردازد. پس او هم پنج عنصر نورانی در برابر پنج عنصر ظلمانی اهریمن بیافرید که عبارتند از: ***هوای لطیف*** یا ***اثیر، آتش پاک، باد نسیم، آب پاک*** و ***زلال*** و ***روشنایی.*** که در اصطلاح آنها را پنج «مهر اسپند» گویند. در مبارزه‌ای که بین هرمزد و اهریمن پیش می‌آید هرمزد یا انسان نخستین از دیوان یا سپاهان اهریمن شکست می‌خورد و پنج مهر اسپند با پنج عنصر ظلمانی در هم می‌آمیزد و آنگاه انسان نخستین پدر عظمت (زروان) را به مدد می‌طلبد.

پدر عظمت «نیر سیف» (Narisaf) یا دوست نور را فرا می‌خواند، او هم ***«بان بزرگ»*** یا معمار اعظم را به وجود می‌آورد. معمار اعظم نیز روح زنده یا روح الحیات را از خود متجلی می‌سازد. که در اصطلاح به این سه ***ثالوث دوم*** گویند.

از این پس روح زنده یا رسول دوم ماموریت دارد که با دیوان به جنگ بپردازد. روح زنده به یاری پنج فرزند خود: ***شکوه، شرافت، آدم نورانی، افتخار*** و ***حامل***، دیوان یا سپاهیان ظلمت را بکشت و پوست از تن آنها بکند. آنگاه مادر حیات (مادر زندگان) از پوست آنها زمین و از

استخوانشان کوهها بیافرید و سپس روح زنده شکل زیبا و فریبنده خود را به فرزندان ظلمت نشان می‌دهد و حس شهوت آنها را بر می‌انگیزاند و با این تدبیر قسمتی از ذرات نور که بلعیده بودند و جزء جهان مادی قرار گرفته بود، به تدریج آزاد می‌گردد. از این نورهای آزادشده از بخشی که خالص هستند آفتاب و ماه بوجود آمدند و از بخش دوم که کمی آلودگی دارند، ستارگان و افلاک پدیدار شدند. آنگاه روح زنده به فرزندانش مأموریت می‌دهد که خدای شکوهمندی افلاک و آسمان‌را نگه‌داری کند، خدای افتخار عناصر اربعه را، خدای شرافت درجهان نظم را مستقر سازد، آدم نورانی که با آن رسول یا پیمبر می‌گویند (عیسی و مانی) تمشیت امور مردم را عهده‌دار شود و سرانجام خدای حامل زمین را بر دوش گیرد. اما بخش سوم نور کاملاً آزاد نشده و هنوز با ذرات ظلمت آمیخته‌اند؛ از طرف روح زنده؛ پیامبر یا رسول سوم ماموریت این کار را بر عهده می‌گیرد، و از این به بعد رسول سوم با کمک دوازده دختر نورانی خود که معادل دوازده برج سال هستند ماموریت دارند که برای آزادی دیگر ذرات نور بکوشند. رسول سوم که به آن بتول نورانی هم می‌گویند در آفتاب جای دارد که به تعبیری وی همان عیسای نورانی و یا خود مانی می‌باشد. بطور کلی در دین مانی نجات آدمی تنها بوسیله معرفت «گنوس» و نور باطنی میسر است و بس، و این به عهده رسول سوم (پیامبر) و دوازده یاران وی می‌باشد و بعد از آنها برگزیدگان و مؤمنان دین مانی این وظیفه را بر عهده می‌گیرند. **مانی معتقد نبود که عیسی مسیح مانند یک بشر عادی به جهان آمده و بر بالای دار رفته است، بلکه می‌گفت: یهودیان مرد دیگری را به جای او کشته‌اند.**

از نظر اخلاقی یک فرد مانوی می‌باید سه اصل که به آنها سه مُهر می‌گویند را رعایت کند: مهر دهان (دوری از گفتار زشت) مُهر دست (پرهیز از کردار زشت) مُهر دل (دوری از پندار زشت) که از دیدگاه اخلاقی کاملاً تحت تاثیر گفتار و پندار و کردار نیک دین زردشت قرار گرفته است.

طبقات جامعه دین مانی: پیروان دین مانی به پنج طبقه که نشانه پنج تجلی پدر عظمت است به شرح زیر تقسیم می‌شد:

طبقه اول، شامل دوازده نفر می‌شد که به زبان پهلوی آنها را (فریستگان) یا (فریشتگان) می‌گفتند. اینها بالاترین درجات معنوی را در دین مانی تشکیل می‌دادند. اینان به منزله دوازده دختران نورانی رسول سوم بودند و حکم خلیفه و جانشین مانی را داشتند.

طبقه دوم: که به زبان پهلوی (ایسپاساگان یا اسقفان) می‌گفتند تعدادشان به هفتاد و دو نفر می‌رسید.

طبقه سوم: که تعدادشان سیصدو شصت نفر بود، به زبان پهلوی آنها را «مهیشتگان» می‌گفتند آنان به منزله کشیشان دین مانی بودند.

طبقه چهارم: که به پهلوی آنان را «ویزیدگان» یا گزیدگان می‌نامیدند، شمارشان بسیار بود و کسانی بودند که ماموریت وعظ و تبلیغ را بر عهده داشتند.

طبقه پنجم: نیوشگان (نغوشاک) بودند، اینها در واقع همان مستعمان و عامه پیروان دین مانی را تشکیل می‌دادند و شمارشان از همه طبقات بیشتر بود.

همه پیروان دین مانی گیاهخوار بودند. اما گروه برگزیدگان به بالا از زناشویی و مال اندوزی نیز محروم بودند و نمی‌توانستند پیش از طعام یکروزه و جامه‌ای برای یکسال داشته باشند. برگزیدگان حتی نان خود را هم فراهم نمی‌کردند بلکه این کار وظیفه نیوشگان بود. از این جهت برگزیدگان قبل از مصرف غذا به نان خطاب کرده و این دعا را می‌خواندند:

«من تو را نکاشته‌ام، ندرویده‌ام، من آرد نکرده‌ام، من خمیر نکرده‌ام، من نپخته‌ام، من نشکسته‌ام.» زیرا همه این کار موجب آزار رساندن به نور می‌گردید.

عبادت مانویان ساده و همراه با نغمات موسیقی بود. پیروان مانی در هر ماهی هفت روز روزه می‌گرفتند و مهمترین روز برای آنها یکشنبه بود. گذشته از آن در ماه مارس هم روزه می‌گرفتند، و آخرین روز این ماه عیدی می‌گرفتند که «بما» نام داشت و آن به یاد شهادت مانی برگزار می‌شد. پیروان مانی نماز هم بجای می‌آوردند و پیش از آن می‌باید با آب جاری وضو گرفته و بدن خود را مسح کنند، اگر آب نبود با خاک یا شن تیمم می‌کردند. نماز بسوی آفتاب و ماه برگزار می‌شد، و در هر نماز هم دوازده سجده بجای می‌آوردند. پیروان مانی محل عبادت و ریاضت خود را در ماورالنهر ***«خانگاه»*** می‌گفتند و این واژه بعدهامعرب شده و به صورت خانقاه درآمد و در میان صوفیان مسلمان بکار رفت.

ادبیات مانوی: آثار مانوی که به زبانهای گوناگون و خصوصاً به زبان پارتیک یا پهلوی اشکانی نوشته شده است بسیار ارزشمند است. مانی چون در بابل متولد شد زبان مادری وی سریانی بود و آنچه بطور مستقیم از خود اوست به همین زبان است. اما کتاب شاپورگان به گویش

پارسیک یا پهلوی ساسانی نوشته بود. معلوم نیست که این کتاب را خود وی نوشت و یا بوسیله مترجمی این کتاب نوشته شده و به شاپور تقدیم گردید. بطور کلی آثار ایرانی مانوی را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: یکی آنان که در قرن سوم و چهارم میلادی نوشته و به زبان پارتی (اشکانی) اصیل است و دیگر آثاری که از قرن ششم میلادی به بعد نوشته است و تا به قرن نهم می‌رسد.

مانی برای اینکه دین وی به آسانی فهمیده شود، از هنر سمعی و بصری استفاده می‌کرد و تبلیغات وی همراه با نقاشیهای زیبا بود (ارژنگ) و هم اصلاحاتی در خط پهلوی و با اقتباس از خط سریانی بعمل آورد و الفبایی ساده‌تر و صدادار اختراع کرد.

این خط نه تنها هزوارش نداشت بلکه متناسب با تلفظ زبان پهلوی هم بود. این خط را که به خط «مانوی» معروف است، پیروان او در آسیای میانه بکار می‌بردند. نوشته‌هایی این خط و غالباً هم به زبان پارتی، در آسیای مرکزی و در حوالی ترکستان چین در شهر «تورفان» به دست آمده است.

مانی جانشینی داشت به نام «مارآمو» که خط و زبان پارتی را بخوبی می‌دانست. وی برای تبلیغ دین مانی به نیشابور (ابرشهر) که مرکز ولایت پارت بود رهسپار شد و همراه وی نویسندگان و نقاشان ماهری نیز روانه شدند. این هیئت کتابهای مانی را که به سریانی بود، به زبان پارتی یعنی گویش مردم خراسان قدیم ترجمه کرد. و از این طریق زبان پارتی در میان پیروان مانی در آسیای مرکزی رواج پیدا کرد. در میان آثار تورفان داستان مرگ مانی که در سال ۲۸۶ میلادی نوشته شده است و احتمالاً به قلم «مارآمو» می‌باشد، به دست آمده است.

در الفهرست *ابن ندیم* از هفتاد دو رساله که غالباً آنها نامه‌هایی بودند که مانی برای پیروان خود نوشته یاد شده است. بطور مسلم خود مانی شش کتاب نوشت که بجز شاپورگان همه به زبان سریانی (آرامی شرقی) بودند از این قرار:

۱ـ شاپورگان به زبان پهلوی که درباره مبدا و معاد است و قطعاتی از آن در تورفان بدست آمده است.

۲ـ انجیل زنده یا انگلیون: که همراه بوده با تصاویری که نشان‌دهنده مطالب کتاب بوده است. شاید همان باشد که در پارتی «اردهنگ» و در پارسیک «ارتنگ» و در فارسی دری «ارژنگ» گفته‌اند. از این کتاب تا قرن پنجم هجری نسخه‌ای در غزنین وجود داشته است.

۳ـ گنجینه زندگان یاکنزالاحیا: مانی آن را در احکام دین خود برای برگزیدگان نوشت.

۴ـ پراگماتیا (کتاب جامع) که آن را رسالة الاصل نیز گویند.

۵ـ کتاب رازها یا سفرالاسرار.

۶ـ کتاب دیوها یا سفر الجبابره، که به زبان پهلوی آن را کوان می‌خواندند.

۶- دین مزدک

یکی از مهمترین وقایع اجتماعی که جنبه دینی داشت و در زمان ساسانیان اتفاق افتاد، ظهور مزدک است. مزدک پسر بامداد بود که بعضی او را از اهالی استخر و گروهی او را از مردم تبریز یا همدان گفته‌اند. وی در عصر گواد (قباد) نهضتی بوجود آورد که به نام مزدکیه معروف است. البته خود وی از پیروان **زرادشت‌خورگان** از مردم شهر فسا بود.

زرادشت‌خورگان حدود صد سال بعد از مانی در فسا متولد شد، و از پیروان مانی بشمار می‌رفت. وی سالها در بیزانس بسر می‌برد و با اندیشه افلاطون آشنا شد و سپس خود صاحب نظریه مستقلی گردید. افکار وی بیشتر جنبه اقتصادی و اجتماعی داشت که بعدها توسط مزدک به عمل درآمد و به جامعه ایرانی معرفی شد. بدین جهت است که بعضی از مورخین گاهی از مزدکیان قدیم و جدید سخن گفته‌اند، که منظورشان از مزدکیان قدیم همین پیروان اندیشه فلسفی زرادشت‌خورگان می‌باشد. بطور کلی چون مزدک مرد عمل بود این دین به نام وی معروف شد.

علت شکل‌گیری جنبش مزدک: اوضاع سیاسی و اجتماعی اواخر پادشاهی فیروز (۴۵۹-۴۸۲ م) و اوایل پادشاهی گواد (۴۸۸-۵۳۱ م) کاملاً آمادگی گسترش این نهضت را پیدا کرده بود:

نخست اینکه جامعه ایران در عهد ساسانی دچار تضاد درونی بود و تبعیض طبقاتی به حد نهایت رسیده بود و غالباً این تضادها یا در اثر خون و نژاد پیدا شده بود و یا در اثر مالکیت.

بیشترین درآمدها و مالکیتها در اختیار گروهی اندک بود که طبقه اشراف را تشکیل می‌دادند، و عامه مردم در جامعه آن روز ارزشی نداشتند.

دوم اینکه: ظلم روحانیون یا موبدان و خرافات دینی که گریبانگیر عامه مردم بود، نیز مزید بر علت شده بود.

سوم اینکه: خشکسالیهایی که از عهد پیروز و تا اوایل سلطنت گواد (قباد) پیدا شده بود، عامل دیگری بود که از یکطرف طبقه اشراف، گندم و جو را در انبارها نگهدارند و از جانبی هم مردم فقیر شهری و روستایی گرسنه بمانند.

چهارم اینکه: مرزهای شرقی ایران بوسیله قبیله زردپوست ***هیاطله*** مورد هجوم قرار گرفته بود و جنگهای طولانی ایرانیان با هیاطله هم باعث بالارفتن مالیاتها شده بود و هم بیشترین افراد

سپاه ایران از مردم روستایی و یا طبقه پایین شهری بودند، بنابراین فشار بر عامه مردم افزوده می‌شد. این عوامل همه بر این شده بود که جامعه آمادگی پذیرش یک نهضت مردمی را پیدا کند و هنگامی که مزدک جنبش خود را آغاز کرد گواد نیز به طرفداری وی برخاست.

چنانکه فردوسی ذکر می‌کند: مزدک مردی بود خردمند و سخنور. روزی مردم گرسنه و بینوا از روستایی و شهری، در اطراف کاخ پادشاهی ازدحام کرده بودند و نان می‌خواستند. مزدک که در دربار سمتی داشت از پادشاه پرسید که اگر مار گزیده‌ای در حال مرگ باشد و دوست یا همسایه وی نوشدارو دارد، ولی مضایقه می‌کند و مارگزیده می‌میرد، سزای آن که نوشدارو داشت ولی از دادن آن خودداری کرد چیست؟ گواد می‌گوید سزای او مرگ است. سپس می‌پرسد اگر کسی مردم را در بند نگهدارد و از دادن نان به آنها خودداری کند تا بمیرند، سزایش چیست؟ پاسخ می‌دهد سزای وی نیز مرگ است.

آن‌گاه مزدک دستور می‌دهد که مردم گرسته به انبارها هجوم برده و هرچه غله در آنجاست ببرند تا از گرسنگی رها یابند و چنین می‌شود. بعد پادشاه مزدک را مورد بازخواست قرار می‌دهد که چرا چنین اجازه‌ای صادر کردی؟ وی پاسخ می‌دهد طبق دستور خود شاه عمل شد. زیرا این مردم از گرسنگی در حال مرگ بودند و انبارها پر از غله.

از آن به بعد کار مزدک بالا می‌گیرد و طرفداران وی رو به افزونی می‌نهند. گواد هم که از سویی مایل است که قدرت طبقه موبدان و طبقه اشراف که در کار حکومت وی مداخله دارند تضعیف گردد و از سویی می‌خواهد قدرت «سو فرای» یا «سو خرای» که از خانواده اشرافی «قارن»هاست، و از زمان کودکی گواد نایب‌السلطنه بوده و هنوز هم که قباد به سن رشد رسیده است، در کار پادشاهی دخالت می‌کند کم گردد، ناگزیر دین مزدک را می‌پذیرد تا به کمک وی به اهداف خود برسد.

متاسفانه چون اصلاحات اجتماعی و تعدیل ثروت که به دست مزدک درحال اقدام بود، برای جامعه آن روز ایران خیلی زود بود، موبدان و اشراف بیکار ننشسته و به مخالفت برخاستند.

گواد در برابر نفوذ طبقه موبدان و اشراف نتوانست مقاومت کند و آنها او را از سلطنت خلع کردند. اما وی به کمک پادشاه هیاطله بار دیگر به پادشاهی رسید. لیکن این بار دیگر از مزدکیان چندان طرفداری نکرد. بالاخره در سال ۵۲۸ م، خسرو انوشیروان پسر گواد که از جانب طبقه

اشراف و موبدان حمایت می‌شد، مزدک و بسیاری از طرفدارانش را قلع و قمع کرد و آنها از میان رفتند. گروهی هم که جان سالم بدر بردند پراکنده شدند. از آن به بعد مزدکیان بطور سری به حیات خود ادامه دادند و بعد از ساسانیان هم در عهد اسلام، گرچه تا حدّی خودنمایی کردند، اما غالباً در تاریخ از آنها همچون پیروان مانی، به زندیق یا زندقه یاد شده است.

اصول اعتقادات دین مزدک: بطور کلی اصول مذهب و اندیشه‌های فسلفی دین مزدک از این قرار است:

۱ـ مزدک نیز همانند مانی در برابر وحدت‌گرایی زروانیان به ثنویت گرایش داشت. اما برخلاف نظریه مانی معتقد بود که افعال و اعمال خدای ظلمت غیرارادی بوده و از روی تصادف و جبر وارد قلمرو نور شده است. همچنین معتقد است که سرانجام نور بر ظلمت پیروز خواهد شد.

۲ـ نخوردن گوشت و روی آوردن به زهد و ریاضت، یکی از اصول مهم دیگر این مذهب است.

۳ـ از نظر مزدکیان عناصر اربعه (آب، باد، خاک، آتش) به سه اصل یا رکن آب، آتش و خاک تنزل می‌یابد، زیرا باد قابل تملک نیست.

۴ـ از دیدگاه مزدکیان آنچه باعث جنگ و نزاع می‌شود و در جامعه بیعدالتی حکمفرما می‌گردد، پنج خوی یا صفات زشت است که عبارتند از: ***کینه، آز، خشم، تعصب و نیاز.***

برای اینکه جامعه انسانی به عدالت و راستی روی آورد می‌باید این پنج خصلت زشت را از بین برد. تنها راه از بین بردن آنها این است که:

اولاً: آب و آتش و خاک یا چراگاه (مالکیت زمین) که در واقع خداوند آنها را آفریده و از منابع طبیعی هستند، می‌باید همه مردم جامعه بطور یکسان و اشتراکی از آنها بهره‌مند شوند.

ثانیاً: بجز موضوع مالکیت، موارد دیگری که باعث کینه و خشم و ... می‌گردد، مساله ازدواج است. بدین جهت می‌باید از تشکیل حرمسراهای طبقه اشراف جلوگیری شود تا امکان ازدواج برای همه یکسان فراهم گردد.

همین عقیده وی بر آن شده است که در طول تاریخ از همان زمانِ انوشیروان به بعد، وی را متهم سازند که او مردی بود اباحی و طرفدار اشتراک مال و زن. البته مخالفان او و به پیروی آنان

مورخان قدیم، بیشتر روی اشتراک زن در دین مزدک تکیه کرده‌اند، و کمتر بر اشتراک حاکمیت مردم سخن گفته‌اند.

بهر جهت کسی که زاهد و پرهیزگار است چگونه می‌تواند سخن در اشتراک زن بگوید و فحشا را ترویج کند؟ در واقع اصل سخن مزدک و جوهر انقلاب وی در شرکت همه مردم در حاکمیت ملی سرچشمه گرفته بود. و شاید بی‌مناسبت نبوده است که مرحوم ***اقبال لاهوری*** او را پیغمبر مردم گرای ایران باستان نامیده است.

۵ـ جهانشناسی مزدک: وی معتقد بود که پروردگار در عالم بالا همانند خسروان در عالم پایین بر اورنگ یزدانی تکیه زده، و در اطراف او چهار نیروی تمیز، فهم، یاد (حافظه) و شادی ایستاده‌اند. چنانکه در نزد پادشاه، موبد، هیربد، اسپهبد و رامشگر حضور دارند. این چهار نیرو کارهای جهان را به یاری هفت وزیر اداره می‌کنند. که عبارتند: ***سالار، پیشکار، بالون، (باربر)، پروان (کارپرداز)، کاردان، دستور، (مشاور) و غلام یا خدمتگزار.***

این هفت وزیر توسط دوازده موجود روحانی در حرکتند: خوانندک (داعی)، دهندک (دهنده)، خورندک، ستانندک، دوندک، خیزندک، کشندک (میراننده)، کنندک، آیندک، شوندک، پایندک، (پاینده)، یابندک.

در هر آدمی که این چهار نیرو و هفت وزیر و دوازده موجود روحانی گرد آید، وی در همین عالم خاکی ربانی می‌شود و همه‌گونه تکلیف از وی ساقط می‌گردد.

فصل هفتم - دین یهود

مقدمه: یهود یا جهود یکی از ادیان الهی است که بنیانگذار آن حضرت ابراهیم (ع) است. اما چون حضرت موسی صاحب شریعت بود و قوم بنی‌اسرائیل را از مصر نجات داد، این دین به نام وی شهرت یافت. واژه یهودی که خود منسوب است به «یهودا» یکی از فرزندان حضرت یعقوب، بعد از حضرت سلیمان و تجزیه بنی اسرائیل متداول شد، قبل از آن چنانچه خواهیم دید، از زمان حضرت یوسف در مصر، این قوم را بنی‌اسرائیل می‌نامیدند، زیرا لقب حضرت یعقوب اسرائیل بود و فرزندان او را هم بنی‌اسرائیل می‌گفتند. بنابراین در زمان حضرت موسی هم به آنها بنی‌اسرائیل می‌گفتند و نه یهود. گاهی هم در اصطلاح به آنها کلیمی می‌گویند که این واژه منسوب است به ***کلیم الله*** که از القاب حضرت موسی می‌باشد. قدیمترین واژه‌ای که این قوم بدان نامیده شده‌اند، کلمه عبری است، زیرا یهودیان عبری نژادند که آن شاخه‌ای از نژاد سامی می‌باشد. بنا نوشته تورات **سام** یکی از فرزندان نوح پیغمبر است و گروهی از خاورشناسان اقوام عرب، آشور و عبری را سامی خوانده‌اند. مسکن همه اقوام سامی‌نژاد شبه جزیره عربستان بوده و تا چهارهزار سال پیش از میلاد مسیح در آن سرزمین زندگی شبانی داشته‌اند.

چادرنشینان عبرانی در حدود هزار و چهارصد سال قبل از میلاد از رود اردن گذشته وارد سرزمین فلسطین شدند. پیش از ورود عبرانیها در سرزمین فلسطین یا کنعان، مردمی زندگی می‌کردند که سامی نبودند. این مردم یا همان فلسطینی‌ها قرنها با عبرانیها جنگیدند و حتی پس از تسلط عبرانیها و تشکیل دولت اسرائیل از رقبای سرسخت دولت اسرائیل بودند.

معنای واژه عبرانی بعضی گفته‌اند که از ریشه (عبر) به معنی عبور از رود فرات یا اردن گرفته شده است. اما تحقیقات دانشمندان بیانگر آن است که «عبری» با «عربی» از یک ریشه بوده و به

معنی «بدوی» و «بیانگرد» است، و چون در اصل عبرانیها از بیابانهای عربستان به سرزمین فلسطین هجوم آوردند، آنها را عبرانی یعنی بدوی گفتند.

قوم عبرانی قبل از حضرت ابراهیم (ع) موحد نبوده و به خدایان گوناگون که از آن تعبیر به «الوهیم» یا «الیم» یعنی خدایان، می‌کردند اعتقاد داشتند. به عبارت دیگر اندیشه‌های انیمیسمی و توتمی در میان آنها رواج داشته است. از جمله کوههای آتشفشان نیمه خاموش که در آن سرزمین وجودداشت برای آنها مقدس بوده است و گاهی قربانیهای خونین خود را بر روی صخره‌های این کوهها (مذبح) انجام می‌دادند. از مارهای گزنده بیابان بیم داشتند و از این جهت مار یکی از توتمهای عبرانیها بوده است. کلمه «بعل» را هم که به معنی خداوند و مالک زمین است از کنعانیان اقتباس کردند و آن را خدای حاصلخیزی و خیر وبرکت شمردند. دربارهٔ زندگی پس از مرگ معتقد بودند که مردگان در گودالی تاریک به نام «شه‌ئول» بی‌آنکه پاداش و یا سزایی باشد در بدبختی بسر می‌بردند.

نخستین پیشوای توحید: در بین قرون ۱۹-۱۶ پیش از میلاد حضرت ابراهیم که به عبری او را «ابرام» می‌خوانند و به معنای «پدر عالیقدر» است، ظهور کرد و قوم خود را به سوی خداوند یکتا دعوت نمود. حضرت ابراهیم در میان یهودیان و مسیحیان و مسلمانان بسیار مقدس است. و از آنجا که وی پدر همه انبیاء بنی‌اسرائیل و نیز از نیای بزرگ حضرت محمد (ص) است، به «شیخ‌الانبیا» معروف است. پدرش تارح‌بن ناحور نام داشت (در قرآن کریم کلمه «آزر» بکار رفته که به عقیده مفسرین شیعه نام عموی وی است اما مفسرین اهل سنت آن را نام پدر وی گفته‌اند، بهرحال نظر مفسرین شیعه به تورات نزدیکتر است). بنا به مقتضیات اوضاع اجتماعی، حضرت ابراهیم(ع) با زنش سارا و برادرزاده‌اش لوط و همراه با عشیره خود از شهر «اور» واقع در جنوب بین‌النهرین، رهسپار حران شد. به گفته تورات (سفرپیدایش) حضرت ابراهیم پس از مرگ پدر خود در حران، در حالی که وی هفتاد و پنج‌سال داشت و تاکنون صاحب فرزندی هم نشده بود، در آنجا خداوند بر وی ظاهر شد.

مطابق روایت تورات مهاجرت حضرت ابراهیم از شهر «اور» به کنعان در زمان «امرافل» پادشاه شنعار (کلده) که ظاهراً همان حامورابی پادشاه بابل است، انجام گرفت.

هنگامی که حضرت ابراهیم نود و نه ساله بود، خداوند بر او ظاهر شد و گفت: «من هستم

خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو، و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار کثیر خواهیم گردانید، تا تو را و بعد از تو، ذریت تو را خدا باشم، و زمین غریب تو یعنی تمام زمین کنعان را به تو و بعد از تو به زادگان و فرزندان تو دهم. اما تو عهد مرا نگهدار، و بعد از تو هر ذکوری از شما باید ختنه شود و...» و از آن تاریخ «ختان» بین یهودیان و سپس مسلمانان معمول شد، اما مسیحیان از آن عدول کرده‌اند.

حضرت ابراهیم پس از چندی با همسر خود رهسپار مصر شد (تورات درین سفر وجود مبارک ابراهیم را به دروغ متهم کرده که در اثر آن سارا به ازدواج پادشاه مصر در می‌آید و ... سفر پیدایش). ابراهیم به سبب نازا بودن زنش سارا، با کنیزی از اهالی مصر به نام هاجر ازدواج کرد و صاحب فرزندی به نام اسماعیل شد. در یکصد سالگی هم در اثر دعای او ساره آبستن گردید و اسحاق فرزند دومش بوجود آمد. خداوند برای امتحان ابراهیم، امر فرمود که اسحاق را که وارث عهد اوست بر کوهی برده، قربانی کند. ابراهیم چنین کرد، ناگاه از آسمان ندایی رسید که ای ابراهیم دانستم که فرمان مرا اطاعت کردی، به جای این کودک قوچی را که برای تو فرستاده‌ام در راه من قربانی کن.

در روایتهای اسلامی، آن ذبیح را اسماعیل که فرزند ارشد ابراهیم است می‌دانند و نه اسحاق فرزند ساره را. بهر جهت این وقایع بعد از خروج حضرت ابراهیم از مصر در صحرای عربستان اتفاق می‌افتد و حضرت ابراهیم هاجر و اسماعیل را در حجاز رها می‌کند. از آن به بعد تورات هم کمتر به اسماعیل می‌پردازد و مطالب تورات حول محور خانواده اسحاق است.

اسحاق به کنعان می‌آید و در آنجا سکونت اختیار می‌کند. وی دارای دو فرزند پسر است نخستین آن «عیسو» نام دارد، که به معنی «پشم آلو» است، زیرا این فرزند بطور مادرزادی بدنش پرموی بوده است. اسحاق مایل است که وی را وارث عهد خود گرداند. لیکن زنش گرایش به یعقوب فرزند دیگر دارد. بهمین جهت زوجه اسحاق پوست بزغاله‌ای بر تن یعقوب کرده و آن را نزد اسحاق که در آن هنگام به کم بینایی مبتلا شده بود، می‌برد. اسحاق ندانسته برای یعقوب دعا کرده و او را بجای «عیسو» برکت می‌دهد. بعد که متوجه می‌شود دیگر کار از کار گذشته است.

یعقوب جانشین اسحاق می‌شود، وی در یک شب تا صبح با خداوند کشتی می‌گیرد. اما چون خداوند حریف یعقوب نشد، خداوند یعقوب را به «اسرائیل» به معنی «پهلوان خدا» ملقب فرمود.

یعقوب را دوازده پسر بود، که ایشان را اسباط (جمع سبط) می‌خواندند.

یوسف یکی از اسباط دوازده‌گانه بود، که از کنعان به مصر برده شد. و طبق داستانی که هم در تورات آمده و هم در قرآن کریم، سرانجام عزیز مصر گردید. از آن زمان بود که همه فرزندان یعقوب به مصر مهاجرت کردند و به بنی اسرائیل معروف شدند.

پس از چند قرن قوم بنی‌اسرائیل در مصر رو به فزونی نهاد و چون دیگر زمان یوسف سپری شده بود، مصریان نسبت به بنی‌اسرائیل با دید اجنبی می‌نگریستند و آنها را به غلامی و بیگاری می‌گرفتند، از طرفی هم بیم آن می‌رفت که بنی‌اسرائیل علیه فرعون سر به شورش بردارد. به گفته تورات (سفر خروج)، یکی از فراعنه تصمیم گرفت که از جمعیت بنی‌اسرائیل بکاهد و دستور داد که هر اولاد ذکوری که در بنی اسرائیل متولد شود به نیل اندازند.

در همین زمان حضرت موسی بن عمران در یک خانواده‌ای از سبط «لاوی» متولد شد. مادرش پس از مدتی از بیم فرعون او را در سبدی قرارداد و به نیل انداخت. دختر یا همسر فرعون آن سبد را بر نیل دید و آن را گرفت، چون چشم او بر طفل افتاد دلش به حال او سوخت. و در جستجوی دایه‌ای برآمد، برحسب اتفاق که در واقع همان مشیت الهی است، مادر موسی به عنوان دایه برگزیده شد و فرزند خود را موسی نامید. که به زبان مصری به معنی برگرفته از آب است.

بدین ترتیب موسی در دربار فرعون بزرگ شد و کم‌کم به اصل خود پی برد. موسی روزی مردی قبطی (مصری) را دید که مردی از بنی‌اسرائیل (سبطی) را می‌زند، به کمک سبطی آمد و قبطی را کشت.(۱) روز دیگر موسی از ترس بگریخت و به‌شبه جزیره سینا رفت و در مدین به حضور حضرت شعیب رسید و مدتی به شبانی گوسفندان شعیب مشغول بود و در ضمن دختران شعیب هم به همسری او درآمدند (نه در یک زمان، پس از فوت اولی دومی). در همین زمان روزی در صحرای سینا به کوه «حریب» یا «جبل‌الله» رسید. آتشی دید که درمیان درختی که از آن ندایی برخاست و می‌گفت: «ای موسی، به پیش آی و نعلین خویش از پای بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است. و من **یهوه** هستم، خدای پدرانت». پس او را امر

۱ـ از آنجا که روایتهای تورات با قرآن در بعضی مواردتفاوت چندانی ندارد،برای اجتناب از اطاله‌کلام به خلاصه‌گویی بسنده‌شد.اگر استادان‌محترم مایل‌باشند و صلاح بدانند می‌توانند داستانها را مفصلتر بیان کنند.

فرمود که به مصر رود، و قوم بنی‌اسرائیل را از بندگی نجات دهد. بنابراین بعثت حضرت موسی از اینجا آغاز گردید.

حضرت موسی به مصر بازگشت و ابلاغ رسالت خود را به قوم خویش اعلام کرد. آن‌گاه بنی‌اسرائیل فراهم آمدند و آماده خروج شدند. فرعون لشکریان خود را در تعقیب آنها فرستاد، اما به قدرت خداوند رود نیل برای موسی و یارانش شکافته شد، و پس از گذشتن آنها از نیل بار دیگر رود بهم آمد و سپاهیان فرعون را غرق کرد.

احکام عشره (فرمانهای دهگانه): پس از این که موسی قوم خود را از نیل گذرانید وارد صحرای سینا شد. در همین ایام **«یهوه»** خدای بنی‌اسرائیل، موسی را به بالای کوه طور فراخواند و اصول دین یهود را به وی وحی فرمود.

چنانکه در تورات، در سفر خروج و تثنیه آمده است، موسی آن احکام را بر دو لوح سنگی نوشت و برای مژده نزد بنی‌اسرائیل آورد. احکام عشره که در واقع اصول دین یهود است، از این قرار است:

۱ـ من «یَهُوَه» خدای تو هستم که تو را از کشور مصر و سرزمین بندگی و اسارت بیرون آوردم. جز من تو خدای دیگر نخواهی داشت.

۲ـ من برای تو نه بتی و نه تصویری، از آنچه دربالای آسمانها و بر روی زمین و در آبهای زیرزمین قرار نمی‌دهم. زیرا من که «یَهُوَه» خدای تو می‌باشم خدای غیوری هستم. به جرم گناهان پدران، اولادشان را تا نسل سوم و چهارم مجازات می‌کنم و رحمت خود را تا هزارپشت برای آنان که مرا دوست دارند و احکام مرا بکار بندند، شامل می‌کنم.

۳ـ تو نباید نام مرا به باطل ببری زیرا مرتکب چنین گناهی در خور مجازات خواهد بود.

۴ـ روز «شباط» (سبت = شنبه) را برای روز قربانی و تقدیس قرار بده، شش روز کارکن ولی روز هفتم روز استراحت و وقف خدای تو است. در این روز هیچ‌کار مکن. نه تو و خانواده تو و نه کنیز و گاو تو، نه هیچ یک از دامهای تو، زیرا یهوه در شش روز آسمانها و زمین و دریا و تمام آنچه در آن یافت می‌شود، را آفرید و روز هفتم آرام گرفت. ازین‌رو یهوه روز هفتم را مبارک خواند.

۵ـ به پدر و مادر خود احترام کن تا عمر درازی در روی زمین داشته باشی.

۶ـ قتل مکن.

۷ـ زنا مکن.

۸ـ دزدی مکن.

۹ـ علیه همسایهٔ خود شهادت دروغ مده.

۱۰ـ به خانهٔ همسایهٔ خود طمع مورز، و به زن و غلام و کنیز و گاو و خرش چشم طمع مدار.
(خروج :۲، ۱-۱۷ و ثنیه: ۵، ۶-۱۱) .

پس از آن موسی دستور داد، خیمه‌ای مخصوص عبادت ساختند و آن الواح را در صندوقی نهادند و در آن خیمه جای دادند و آن را خیمه خدا نامیدند. هرگاه که قبایل فرود می‌آمدند، آن خیمه مقدس را برپا می‌داشتند و یکی از افراد سبط لاوی (لاوی یکی از دوازده فرزند یعقوب بود که موسی و هارون از نسل او بودند، و طبق سنت یهود اداره امور دینی به عهده سبط لاوی قرار دارد) تصدی آن را به عهده داشت. در هنگام حرکت قبایل بنی اسرائیل فرمانهای دهگانه را که در صندوقی قرار داشت و به آن «تابوت عهد» می‌گفتند، پیشاپیش کاروان بر ارابه‌ای به حرکت در می‌آوردند.

بعضی از علمای اروپایی بر این باورند که این احکام نمی‌تواند متعلق به زمان موسی باشد. زیرا مفاد احکام حاکی از یک زندگی شهرنشینی و کشاورزی دارد، نه یک زندگی بیابانگردی.

حضرت موسی (ع) در صحرای سینا که آن را «تیه» گفته‌اند مدت چهل‌سال با قوم خود سرگردان بود. درین مدت از دست قوم بنی‌اسرائیل آن حضرت رنجها کشید، بنی‌اسرائیل با بهانه‌های گوناگون (بهانه‌های بنی‌اسرائیلی) مرتب موجب آزار آن حضرت را فراهم می‌ساختند. از جمله وقتی که موسی (ع) برای مناجات به کوه طور رفته بود و هارون را جانشین خود قرار داده بود، بنی‌اسرائیل زیور و زینت زنان را جمع کردند و از آن گوساله‌ای زرین ساختند. چون این کار به دست شخصی «سامری» نام، انجام گرفت در اصطلاح به گوساله سامری معروف است.

هنگامی که موسی از کوه طور بازگشت، چون دید که مردم بجای عبادت خدای یکتا گوساله پرست شده‌اند، گوساله زرین را خراب کرد و به هارون هم پرخاش نمود.

ارض موعود : حضرت موسی بعد از چهل سال بنی‌اسرائیل را تا حدود کنعان رسانید و این

همان سرزمینی است که به گفته تورات، خداوند به ابراهیم و اعقاب او وعده کرده بود. اما حضرت موسی موفق نشد که به ارض موعود وارد شود و در حوالی رود اردن وفات یافت.

بعد از موسی «یوشع» جانشین وی شد، به راهنمایی یوشع قوم بنی‌اسرائیل وارد فلسطین شدند و پس از دو قرن جنگ و جدال با بومیان اصلی آن سرزمین (فلسطینیان)، سرانجام برآنها چیره گردیدند. درین مدت دو قرنی که بنی‌اسرائیل برقسمتهایی از فلسطین استقرار یافته بود، اداره امور دوازده اسباط یا قبایل بنی‌اسرائیل، به عهده قضات یا داورانی بود که مسایل را ریش سفیدانه حل و عقد می‌نمودند. بدین جهت این دوره را ***عهد قضات*** می‌نامند.

در آخر عهد شموئیل (سموئیل نبی) که آخرین قضات بنی‌اسرائیل بود، ازو خواستند که وی برای بنی اسرائیل پادشاهی انتخاب کند. هر چند که وی امتناع کرد و به آنها تفهیم نمود که تعیین پادشاه با فقدان آزادی برابر است، فایده‌ای نبخشید. سرانجام ناگزیر شد که شخصی به نام شاؤل، از سبط بنیامین (برادر تنی یوسف) که جوانی دلیر امّا بی‌خرد بود به پادشاهی برگزیند. شاؤل در جنگ با فلسطینیان کشته شد. پس از وی داوود، از سبط «یهودا» که چوپانی بود شجاع و جنگاور به پادشاهی انتخاب شد. وی نخستین پادشاه نیرومند بنی‌اسرائیل است که بر تمام بخشهای فلسطین مسلّط شده و بر بومیان غلبه یافت (داوود و فرزند او سلیمان هرچند که در میان یهودیان بسیار مقدس‌اند ولی تنها پادشاه هستند، در صورتی که مطابق نص قرآن کریم این دو هم پیغمبرند و هم پادشاه).

وی در حدود ۹۷۰ ق،م دولت مقتدر بنی‌اسرائیل را پایه‌ریزی کرد، و شهر «اورشلیم» یا بیت‌المقدس را تختگاه خود قرار داد. در کتب عهد عتیق نغمه‌های بسیار زیبایی به نام ***مزامیر*** یا ***زبور*** که از آثار مهم ادبی جهان است به وی منسوب است. بعد از داوود پسرش سلیمان بر تخت پادشاهی نشست. در کتب عهد عتیق سه کتاب به نامهای ***جامعه سلیمان*** و ***امثال سلیمان*** و ***غزل غزلها*** بدو منسوب است، که از نظر محقیقن معاصر صحت این انتساب روشن نشده است.

در زمان سلیمان معبد بیت‌المقدس ساخته شد. سلیمان از ثروتی که از راه کشور گشایی و تجارت به دست آورده بود، به فکر ساختن «هیکل» یا معبدی مجلل در اورشلیم افتاد. معماران و مهندسین فنیقی و آشوری و مصری گرد آمدند و معبدی بسیار باشکوه به وسیله این هنرمندان بر روی سطحی بلند بنا گردید. و در کنار آن مذبح و زایر سراهایی نیز ساخته شد. درون معبد به

وسیله هفت شاخه شمع روشن.می‌شد، و دستور داده شد که صندوق عهد را در حرم قرار دهند و کسی هم حق دخول در حرم نداشت، جز کاهن بزرگ که سالی یکبار به درون حرم می‌رفت. این معبد چند قرن بعد به دست **بختنصر** و پس از آن هم به وسیله رومیان بکلی خراب شد و تنها از آن دیوار خرابه‌ای باقی مانده است که نزد یهودیان مقدس است و آن را **«دیوار ندبه»** می‌خوانند.

تجزیه دولت بنی‌اسرائیل: پس از مرگ سلیمان از آنجا که وی جانشین شایسته‌ای نداشت در میان دوازده سبط یهود تفرقه افتاد. ده سبط یا ده قبیله شمالی، زیر بار پسر و جانشین سلیمان نرفتند و آنها دولتی در شمال به نام دولت ***اسرائیل*** تشکیل دادند و در جنوب هم دو سبط یهودا و بنیامین دولت ***«یهودا»*** را تشکیل دادند.

دولت اسرائیل دویست سال دوام آورد و سرانجام به دست آشوریها منقرض شد. ولی دولت «یهودا» گرچه یکبار به دست آشوریها افتاد، اما سیصد سال دوام آورد و سرانجام آن هم به دست بختنصر پادشاه کلده از بین رفت و بیت‌المقدس خراب شد. یهودی‌ها به اسارت به بابل برده شدند و از این تاریخ قوم بنی‌اسرائیل به «یهودی» معروف شدند.

انبیاء بنی‌اسرائیل: قوم بنی‌اسرائیل پس از استقرار در سرزمین کنعان و آمیزش با بومیان کم‌کم دچار انحراف گردید. در نتیجه این انحراف توحید نه تنها به شرک مبدل شد، بلکه بت‌پرستی هم به خصوص پرستش بت «بعل» که خدای کشاورزی بود، رواج یافت. از این رو مردان موحد و زاهدی از این قوم، با بیان شیوا، مردم را مجذوب کلام خود کردند و آنان را به توبه و بازگشت به خداشناسی و توحید دعوت می‌کردند و آنها را از عذاب خدا برحذر می‌داشتند. این گروه از انبیاء که روش آنها جنبهٔ داوری داشت، آنان را به زبان عبری «نبی ایم» می‌خوانند، بعضی از آنها عبارتند از:

اشعیاء نبی که در قرن هشتم ق. م می‌زیست و کتابی از او به نام «اشعیای نبی» در مجموعه تورات (عهد عتیق) آمده است و جنبهٔ پیشگویی دارد و بنی‌اسرائیل را بخاطر گناهانشان ملامت می‌کند.

عاموس نبی: وی شبان با تقوایی بود که در بخش شمالی مردم را موعظه می‌کرد و بر ضد ریاکاری و ستم سخن می‌گفت. از او هم کتابی به نام «عاموس نبی» در عهد عتیق آمده است.

ارمیای نبی: وی خرابی اورشلیم را به دست بابلیان پیشگویی کرد و برای همین نصایح او را

به زندان انداختند.

حزقیال نبی : وی توسط بختنصر به بابل به اسیری برده شد، از او هم کتاب «حزقیال نبی» باقی مانده است.

دانیال نبی: وی نیز به بابل به اسارت برده شد. او در علم و حکمت مقام والایی داشت و پس از آزادی به دربار ایران راه یافت. مدفن وی در شهر شوش (خوزستان) به نام قبر دانیال نبی زیارتگاه یهودیان و مسلمانان است، سخنان او در عهد عتیق به نام کتاب «دانیال نبی» موجود است.

اسارت قوم یهود در بابل : چنانچه اشاره شد در قرن ششم ق . م . پادشاه بابل (کلده) به نام بختنصر (نبوکدنسار) به اورشلیم پایتخت دولت «یهودا» حمله‌ور شد، آن شهر را تسخیر کرد. «یهو یا قیم» پادشاه یهودا را به اسارت گرفت و معبد سلیمان را غارت کرد و هزار تن از بزرگان یهود به اسیری گرفته و آنها را به بابل برد. گروهی از یهودیان هم توانستند به مصر فرار کنند. سرانجام چند سال بعد کوروش پادشاه ایران (۵۵۹-۵۲۹ ق.م) که به عقیده دانشمند هندی یعنی ابوالکلام آزاد و دیگر علما و مفسرین متأخر اسلامی، وی همان ذوالقرنین مذکور در قرآن است، بر بابل تسلط یافت و آن دولت را منقرض کرد و قوم بنی‌اسرائیل از اسارت نجات داد. و آنان را به جمع‌آوری تورات و بازسازی معبدشان که ویران شده بود فرمان داد. گروهی از یهودیان به فلسطین بازگشتند و دیگر بار معبد را بازسازی کردند و گروهی هم در بابل مقیم شدند. ازین زمان به بعد قوم بنی‌اسرائیل به یهودی معروف شدند و با فرهنگ ایرانی آشنا گردیدند. بالاخره در بخشهای متأخر عهد عتیق از کوروش به نیکی و احترام یاد شده و از او به لقب مسیح یا منجی قوم یهود یاد گردیده است.

تا حمله اسکندر به ایران و انقراض سلسله هخامنشیان، قوم یهود و سرزمین فلسطین تابع ایران بود و بسیاری از یهودیان در دربار ایران صاحب مقامات والایی شدند. در اثر این آشنایی بود که یهودیان کاملاً تحت تأثیرات اندیشه‌های دینی زردشتی قرار گرفتند، از جمله اعتقاد به ***شیطان یا اهریمن، اعتقاد به روز رستاخیز، اعتقاد به فرشتگان*** که همان عقاید ایرانیان به «امشاسپندان» بود، و نیز اعتقاد به **منجی موعود** که همان اعتقاد به «سوشیانت» است ، پیدا کردند.

دورهٔ یونانی مآبی یاهلنیسم: پس از تسخیر ایران به دست اسکندر مقدونی، تمام سرزمینهای

تابع ایران و از جمله فلسطین تحت نفوذ یونانیان قرار گرفت. از این تاریخ ملت یهود با فرهنگ و زبان یونانی آشنا گردید. خود اسکندر به یهودیان اجازه داد که آزادانه به اجرای آداب و مراسم دینی خویش مشغول باشند. بطلمیوس جانشین اسکندر در مصر هم هفتاد و دو نفر از دانشمندان یهودی را در شهر اسکندریه مأمور کرد تا کتاب تورات را به یونانی ترجمه کنند. اما سلوکیان شام از قرن دوم پیش از میلاد با یهودیان از در ناسازگاری درآمدند. در اورشلیم کشتاری عظیم بوجود آمد و آن شهر به آتش کشیده شد. یهودیان را مجبور کردند که خدایان یونانی را ستایش کنند. در نتیجه این اقدامات یونانیان، کاهن زاده‌ای به نام «مکابوس» سر به شورش برداشت و سلسله‌ای جدید به نام «مکابیان» تأسیس کرد. سرانجام یهودیان در سال ۱۶۵ ق . م شهر اورشلیم رافتح کردند و معبد را از بتهای یونانی پاک کردند. مکابیان نزدیک صد سال به طور مستقل حکومت داشتند.

در دوره مکابیان اگرچه یهودیان از جنبهٔ سیاسی مستقل بودند، اما از نظر فرهنگی تحت نفوذ اندیشه‌های یونانی قرار گرفتند. به نظر محققین بعضی از کتابهای عهد عتیق مانند؛ امثال و جامعه سلیمان و کتاب ایوب در آن عصر نوشته شده است. زیرا نفوذ افکار یونانی درین کتابها کاملاً مشهود است، یعنی در اثبات عقاید دینی یهودیان همان روش استدلال و منطق یونانی بکار رفته است.

در اسکندریه هم که اندیشه‌های نو افلاطونی روبه گسترش بود، فیلسوفی یهودی به نام «فیلون» محتویات تورات را با فلسفه‌یونانی وفق داد و متون خشک تورات را تفسیر عارفانه نمود.

فرقه‌های یهود : در سده‌های دوم واول قبل از میلاد هنگامی که یهودیان در برابر اندیشه‌های یونانیان قرار گرفتند، به دو صورت از خود واکنش نشان دادند و دو فرقه سیاسی مذهبی به نام ***«فریسیان»*** و ***«صدوقیان»*** پیش از دیگر فرقه‌ها خودنمایی کردند.

فرقه فریسیان به طرفداری ملوک مکابیان در برابر یونانی مآبی ایستادگی کردند. اینان به دین سنتی یهود وفادار مانده و به الهامات و مکاشفات انبیاء خود عقیده‌ای ثابت و راسخ داشتند، با فرهنگ خارجی به شدت مخالفت می‌ورزیدند. فریسیان نه تنها اصرار داشتند که آداب دین یهود باید مطابق شریعت موسی انجام گیرد بلکه برای احادیث شفاهی نیز اهمیت قایل بودند. بسیاری

از کاتبان و احبار و خاخامهای یهود از میان ایشان برخاسته‌اند. اینها صدوقیان را کافر دانسته و به ظهور مسیح یا منجی موعود و روز رستاخیز اعتقاد داشتند.

فرقه صدوقیان که وابسته به خاندانی از کاهنان «صدوق» نام بودند، مردمانی ثروتمند و اشراف بودند که عقاید عامیانه یهود را قبول نداشتند و به روایات و کتابهای قدیم یهود تا آنجا معتقد شدند که مخالف عقل و منطق نباشد. بنابراین اینان تحت تأثیر اندیشه‌های یونانی بودند و از معتقدات دیگر مانند وجود ملائکه و ایمان به روز قیامت و باور به ظهور مسیح استنکاف ورزیدند و تابع فلسفهٔ عقلایی یونان بودند.

این دو گروه پیوسته در جنگ و نزاع بودند و قتل و خونریزیهای بسیاری واقع شد. در نتیجه این جنگهای داخلی هر دو ضعیف گشتند و زمینه را برای تفوق رومیان فراهم ساختند. سرانجام یکی از سرداران رومی به نام «پمپئی» یاپمپیوس بر سرزمین شام تسلط یافت و پس از انهدام اورشلیم به تدریج این دو فرقه از میان رفتند.

تسلط رومیان و خرابی اورشلیم : پس از این که در قرن اول پیش از میلاد رومیها بر فلسطین دست یافتند، از آن تاریخ تا ظهور اسلام و فتح آن سرزمین به دست مسلمانان، فلسطین تابع دولت روم بود. در عهد سزار قیصر روم یکی از یهودیان به نام ***«هرود»*** که به هرود کبیر معروف است و از هواداران سزار بود، به سلطنت فلسطین دست یافت. اما یهودیان زیر بار وی نمی‌رفتند. و او تا سال چهارم قبل از میلاد بر سرزمین فلسطین به زور و جبر حکومت کرد.

در عصر غلبهٔ رومیان ملت مغلوب یهود، بیش از گذشته به امید این که دستی از غیب برآید و آنها را نجات دهد، انواع بلایا و شداید را تحمل نمودند و منتظر ظهور مسیح موعود بودند. در باور آنان مسیح موعود از فرزندان داوود و سبط یهودا خواهد بود و در پایان حکومت آخرین حاکم ظالم که دنیا پر از جور و ظلم است، ظهور خواهد کرد. او قاضی عادل و پادشاه صلح است، مردگان هم از گورها برمی‌خیزند و بازندگان به مسیح می‌پیوندند. مسیح دادگاهی تشکیل می‌دهد، افراد بد به دوزخ می‌افکند و نیکان در بهشت جاودان قرار و آرام می‌گیرند.

بعد از شصت سال که از تسلط رومیان گذشت، گرچه رومیان در ابتدا به معبد بیت‌المقدس احترام می‌گذاشتند، اما چون یکی از سرداران رومی بر آن شد که پرچم قیصر را بر فراز معبد نصب کند، این امر با مقاومت شدید یهودیان روبرو شد. سرانجام در سال ۶۶ میلادی کار به

شورش انجامید و جنگ شدیدی بین سربازان رومی و یهودیان درگرفت. در سال ۷۰ میلادی **تیتوس** سردار رومی شهر اورشلیم را محاصره کرد و مقاومت یهودیان را درهم شکست، معبد اورشلیم را به آتش کشید و شهر را ویران ساخت.

پس از آن اکثر یهودیان متواری شدند و بسیاری اسیر رومیان شدند. بار دیگر آوارگی قوم یهود شروع شد. جمعی به بابل و ایران و عربستان ، گروهی به آسیای صغیر و اطراف مدیترانه و در ممالک روم و مصر و شمال افریقا و تا اسپانیا پراکنده شدند. فرقه‌های مذهبی از صحنه تاریخ محو شدند، تنها آثار تمدن عظیم عبرانی، به وسیله طبقه احبار و خاخامهای یهود، کتب و آثار فریسیان باقی ماند. و در همین دوره فرقهٔ کوچکی که همان پیروان عیسای ناصری بودند به طور مخفیانه به حیات خود ادامه می‌دادند (عیسویان در آغاز خود را یک فرقه یهودی می‌دانستند). یهودیانی که به سرتاسر جهان پراکنده شدند، با علاقه خاصی به نشر آثار و حفظ و آداب خود سرگرم شدند. و به وسیلهٔ همین عده قلیلی از یهودیان که در سراسر عالم آواره شده بودند، اصول و مبادی دین یهود باقی ماند.

یهودیت در برابر گسترش مسیحیت و اسلام : در قرن هفتم میلادی، پس از ظهور اسلام و فتوحات آن، دین یهود در برابر دو رقیب قوی و نیرومند قرار گرفت که یکی دین مسیح بود و دیگر دین اسلام.

رابطهٔ یهودیان با مسیحیان از همان آغاز بسیار خصمانه و همراه با جدالها و قتل و کشتارها بوده‌است. یهودیان مسیحیت **عیسی** را منکر شدند و حتی به وی و حضرت مریم اتهام وارد ساختند. پس از این که در اثر کوشش ***پولس حواری***، دین مسیح به خاک یونان و روم نفوذ پیدا کرد و گروهی به این دین روی آوردند، مبادی فلسفی یونان باستان در علم کلام مسیحی سرایت کرد و وجود عیسی رمزی الهی پیدا کرد. یهودیان که نسبت به متون دینی خود پای‌بند بودند تعبیرات و تفسیرات عرفانی انجیل را قبول نداشتند. روزبه‌روز جدال و منازعه بالا می‌گرفت. در اوایل قرن چهارم‌میلادی که توسط ***«کنستانتین»*** قیصر روم، دین عیسای مسیح جنبه رسمی پیدا کرد، ایذاء و آزار به یهودیان، شدت یافت و این روش در تمام قرون وسطی ادامه داشت.

اما پس از ظهور اسلام مسلمانان نسبت به یهود تسامح بسیار کردند. طبق دستور حضرت پیغمبراکرم (ص) آنها تحت ذمه قرار گرفتند. یهودیان هم که در زبان و خون عبری با عربها قرابت

داشتند، در زیر پرچم اسلام از تحمل ظلم و ستم پادشاهان روم خلاص شدند. جامعهٔ یهود در دربار خلیفهٔ عباسی شأن و منزلتی یافت و در سراسر جهان اسلام به تجارت پرداخت و ثروت بسیاری به دست آورد. پس از ضعف عباسیان و تسلط امرای ترک، چون امرا و سلاطین ترک نسبت به یهودیان چندان خوشرفتار نبودند، آنان را مورد ایذاء و آزار قرار دادند. ناگزیر گروهی از یهودیان از سرزمینهای شرقی اسلامی به طرف مغرب و از جمله اندلس که در آن تاریخ در دست مسلمانان بود، روی آوردند. یهودیان اندلس یا اسپانیا در قرن یازدهم میلادی بسیار نیرومند شدند. علما و دانشمندان برجسته‌ای از میان آنها به ظهور رسید و تحت تأثیر اندیشه‌های اسلامی در میان آنان علم کلام رونق گرفت. فرقه‌های کلامی چندی از جمله فرقه «قاریان» یا ***«قرائیم»*** در اسپانیا به وجود آمد. از طریق اسپانیا یهودیان تجارت پیشه در دیگر سرزمینهای اروپا نیز راه یافتند و به تدریج اقتصاد آن ممالک را در دست گرفتند.

یهود در قرون معاصر: در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی در اثر نهضت اصلاح‌طلبان اروپایی، یهودیان هم از زیر بار فشار تعصبات خلاص گشته، و رواج آزادی اندیشه در اروپای غربی در سرنوشت این قوم نقش مهمی بازی کرد. حتی در درون جامعهٔ یهودی هم نوعی آزادی فکری به وجود آمد و اندیشمندان یهودی از تعصبات و خرافات که یادگار اعصار قدیم بود، بیرون آمدند. در میان ***ربانیون*** یهودی گروهی خواستار تجدیدنظر در مراسم کنیسه‌ها و آداب روز شنبه شدند. از طرفی هم سنت‌گرایان با اصلاح طلبان به مخالفت برخاستند.

پیدایش آزادی در اروپا بر این شد که یهودیان هم به کار تجارت بپردازند و ثروتهای گزافی جمع کنند و هم در کارهای اداری دخالت کنند. در نتیجه یک جنبش و یا نهضت ضدیهودی نیز در اروپا شکل گرفت. زیرا عناصر ملی ممالک اروپایی از نفوذ اقتصادی و سیاسی یهودیان به شدت ناراضی شدند و یهودیان را به توطئه‌چینی و اخلالگری متهم ساختند. بالاخره بعد از جنگ جهانی اول، در آلمان نازی ***هیتلر*** فشار و خشونت شدیدی را علیه آنان در پیش گرفت و چون یهودیان را عامل شکست آلمان در جنگ جهانی اول می‌دانست، در طول جنگ دوم جهانی، زجر و تبعید و اخراج و قتل آنان شدت بیشتری یافت.

بعد از جنگ جهانی دوم و شکست آلمان، دولتهای پیروز به طرفداری اندیشه‌ها صهیونیستها درصدد برآمدند که یهودیان را در کشوری مستقل جمع کنند (صهیونیسم منسوب است به

صهیون و آن تپه‌ای است در اورشلیم که گفته‌اند شهر داوود بوده زیرا داوود از این تپه شهر را فتح کرده‌است).

نخستین کنگره جهانی صهیونیست در سال ۱۸۹۷ در سویس تشکیل شد. در آغاز دولتهای اروپایی و به خصوص انگلیس پیشنهاد کردند که ***اوگاندا*** در آفریقا، به عنوان میهن یهودیان تعیین گردد. اما در سال ۱۹۱۷ که دولت انگلیس با عثمانیها در جنگ بود، صهیونستها از فرصت استفاده کرده و وسایل صدور اعلامیه ***لرد بالفور*** وزیر خارجه بریتانیا را فراهم ساختند. این اعلامیه اکیداً تأسیس کشور فلسطین را برای یهودیان پذیرفت.

دولت عثمانی در سال ۱۹۲۳ شکست خورد و سرزمین فلسطین تحت قیمومیت انگلیس قرار گرفت. سرانجام نهضت «نازی»ها و شکنجه یهودیان، راه را برای تأسیس یک دولت مستقل به نام اسرائیل هموار ساخت. در مدت بیست سال شمار یهودیان که در آن روزگار در سرزمین فلسطین بسیار اندک بود، به یک میلیون رسید. زیرا یهودیان بسیاری از اطراف جهان به فلسطین روی آوردند.

به نظر می‌رسد که کشورهای پیروز در جنگ جهانی ازین کار خود چند هدف را دنبال کردند، و به عبارتی با یک تیر چند نشانه راگرفتند. نخست این که چون قوم یهود در آلمان نازی که دشمن مشترک آنها بود، زجر و رنج بسیار کشیده، به ظاهر حس ترحم آنها خودنمایی کرد، و برای این که قوم یهود از آوارگی نجات یابند به درخواست صهیونیستها موافقت کردند و آنها را در کشور فلسطین که زیرنظر بریتانیا بود جمع کردند. دوم این که چون در خود آن کشورها هم نبض اقتصاد در دست یهودیها بود، برای رهایی از شرّ یهودیان به این کار راضی شدند. سوم چون کم‌کم نفت به عنوان مهمترین عامل انرژی اهمیت پیدا می‌کرد و خاورمیانه اسلامی بزرگترین منابع نفتی جهان بود، در نتیجه کشورهای استعمارگر غربی می‌باید در خاورمیانه بر حسب ظاهر هم پایگاهی داشته باشند، پس به تشکیل کشور اسرائیل سعی نشان دادند. چهارم چون جهان مسیحیت، هم با یهودیان کینه دیرینه داشت و هم با جهان اسلام، ناگزیر مایل بودند که این دو دشمن دیرینه خود را به جان یکدیگر اندازند، چنانچه بعد از تشکیل دولت اسرائیل یکی از سیاستمداران اروپا گفت که ***اینک ما در جنگهای صلیبی پیروز شدیم!***

سرانجام سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ . م بر تجزیه خاک فلسطین رأی داد و آن را به دو بخش

تقسیم کرد، یکی کشور اردن هاشمی و دیگری کشوری یهودی به نام اسرائیل. هرچند مسلمانان جهان خاصه مردم مسلمان فلسطین با این تقسیم ظالمانه به مخالفت برخاستند و تاکنون چند جنگ هم بین اعراب و صهیونیستها رخ داده است، لیکن از طرفی بواسطه خیانت بعضی از سران عرب و از جانبی در اثر حمایت آمریکا که اینک بزرگترین حامی دولت غاصب اسرائیل است، هنوز ملّت مظلوم فلسطین در آوارگی بسر می‌برد و اختلافات خصمانه سال به سال با شدت ادامه دارد. بدیهی است دولت غاصب اسرائیل تا زمانی می‌تواند با همه تجهیزاتش به حیات خود ادامه دهد ، که آمریکا در همین موقعیت بماند و اسرائیل را زیر پروبال خود بگیرد، و مسلم است که در جهان هیچ چیز پایدار نخواهد ماند. شاید اگر دولتهای پیروز جنگ جهانی نتوانستند به همه اهداف خود برسند، خواسته و ناخواسته عاملی باشند برای این که سرانجام روزی بار دیگر یهودیان گرد آمده را در ورطهٔ هلاکت بیاندازند؟

کتب عهد عتیق : عهد عتیق که شامل تورات و دیگر کتب انبیاء بنی‌اسرائیل است، در نزد یهودیان و مسیحیان مقدس است. این واژه در برابر عهد جدید که عبارت از انجیل و کتابهای مقدس مسیحیان است بکار گرفته می‌شود. عهد جدید فقط نزد عیسویان مقدس است و یهودیان آن را قبول ندارند.

اساس کتب عهد عتیق، تورات به معنی خاص، یا اسفار پنجگانه می‌باشد و یهودیان معتقدند که همه اسفار خمسه به موسی (ع) نازل شده‌است. گاهی هم اسفار پنجگانه، همراه دیگر اجزای عهد عتیق که شامل کتب انبیاء و تاریخ پادشاهان می‌شود، را بطور عام تورات می‌خوانند. تورات در لغت عبری به معنی قانون و شریعت است و با اسفار خمسه روی هم شامل چهل و دو کتاب می‌باشد. اما اسفار (جمع سفر به معنی کتاب) خمسه که منسوب به خود حضرت موسی (ع) می‌باشد، ازین قرار است:

۱ـ *سفر پیدایش (تکوین)*: درین سفر دربارهٔ خلقت جهان بحث شده است، یهوه خدای یهود جهان را در شش روز خلق می‌کند، در روز هفتم که روز شنبه یا «سبت» باشد، استراحت نمود. درین سفر از آفرینش آدم و حوا، داستان هابیل و قابیل، طوفان نوح (ع) و داستان حضرت ابراهیم و بنی‌اسرائیل تا مرگ یوسف در مصر، سخن به میان آمده‌است.

۲ـ سفر خروج : داستان زندگی بنی‌اسرائیل در مصر، تولد موسی و زندگی وی، خروج

بنی‌اسرائیل از مصر تا مرگ حضرت موسی را شامل است. احکام دهگانه موسی و دیگر وقایعی که در صحرای سینا رخ داده است درین سفر آمده‌است.

۳ـ سفر لاویان: این سفر منسوب است به لاوی یکی از فرزندان یعقوب، از آنجا که موسی و هارون از سبط لاوی هستند و طبق سنت یهود نظارت و اجرای احکام دین یهود در اختیار فرزندان هارون می‌باشد، ازین جهت این سفر که در آن از احکام و شرایع دین یهود سخن رفته است، به سفر لاویان معروف شده‌است . در سفر لاویان مطالبی مانند احکام زناشویی، قواعد قربانی، شرایط حلال گوشت بودن جانوران و ... به تفضیل آمده است.

۴ـ سفر اعداد (شمارش): نوعی سرشماری و آمار دربارهٔ اسباط دوازده گانه بنی‌اسرائیل است. درین سفر آمار ذکور اسباط و مردان جنگی و ترتیب منازل آنها آمده است. به نظر می‌رسد این سفر زمانی تدوین شده است که قوم بنی اسرائیل آمادگی جنگی را پیدا کرده بودند.

۵ـ سفر تثنیه: که به معنی دوتایی است، بعضی از مطالب اسفار پیشین و احکام و شرایع تورات بار دیگر تکرار شده‌است.

تلمود یا کتب احادیث یهود: پس از خرابی شهر اورشلیم به دست لشکریان «تیتوس» رومی، گروهی از احبار یهود توانستند فرار کنند و در اطراف فلسطین (از جمله در جلیله) به تشکیل محافل دینی کمر همت بربندند. این‌گونه محافل دینی را به زبان عبری ***«مدراش»*** یعنی مدرسه نامیدند. دانشمندان و احبار یهودی، اخبار و روایات واحادیث شفاهی که بعد از نزول تورات تا آن روزگار بطور پراکنده نزد آنان موجود بود، گردآوری کردند و کتابی به نام «میشناه» Mishnah که در واقع المثنای تورات بود، بوجود آوردند. این کار تا سال ۲۱۶ م. ادامه داشت. در تدوین میشناه یکصد و پنجاه تن از علمای یهود شرکت داشته‌اند. ایشان ابواب مختلف فقهی را مانند: نماز و روزه؛ احکام ازدواج و طلاق؛ احکام راجع به حقوق جزا؛ مسایل طهارت و نجاست؛ احکام مربوط به نذر و قربانیها ... در شش جلد تدوین کردند.

از طرفی دیگر گروهی از احبار و ربانیون یهود که به بابل مهاجرت کرده بودند، مطالعات خود را در زمینهٔ ترجمه و تفسیر تورات و میشناه در مجموعه دیگری گردآوری کردند، و آن را به زبان آرامی که زبان رایج آن روزگار بابل بود، نوشتند و ***«گمارا»*** Gamara نام نهادند. گمارا که به زبان آرامی به معنی «تکمله» است در واقع متمم میشناه بود.

سپس دو مجموعه **میشناه وگمارا** با هم تلفیق کردند و آن را به زبان عبری ***«تلمود»*** که به معنی تعلیم است، نامیدند. این کار تا اواخر قرن پنجم میلادی ادامه داشت. بعدها بر کتاب تلمود نیز دو شرح نوشته شد. یکی در فلسطین به نام تلمود اورشلیمی، و دیگری در بابل به نام تلمود بابلی.

تلمود در واقع دایرةالمعارفی است که مجموعه کاملی از اصول و فروع، احکام، سنن، تاریخ و ادبیات قوم یهود را شامل می‌باشد. این کتاب در شش قسمت و در سی و شش جلد تدوین شده‌است. اصل آن به زبان آرامی است و به زبانهای دیگر نیز ترجمه شده‌است.

اصول تعالیم یهود : یهودیان قومی هستند موحد یعنی معتقد به خدای یکتا هستند و او را «یهوه» می‌گویند. اما از جهت آنکه در ذکر نام وی بی‌احترامی نشود، آن را «یهوه» می‌نویسند و «ادنائی» Adonai می‌خوانند. یهوه خداوندی بخشنده و مهربان و در ضمن قهار و انتقام جواست. گرچه یهوه خالق تمام موجودات است ولی خدای ویژه و ملی قوم یهود است. به عبارت دیگر گویی قوم بنی‌اسرائیل تنها برگزیده یهوه می‌باشند.

گرچه در تورات از روز رستاخیز سخن نرفته است، اما پس از آشنایی با ایرانیان و تحت تأثیر اندیشه زردشتی، اعتقاد به روز قیامت و نیز اعتقاد به منجی موعود در دین آنها بوجود آمد.

یهودیان توجه خاصی به مراسم قربانیهای خونین دارند. به تقدس روز شنبه سخت معتقد هستند؛ طبق احکام دینی در میان ایشان رسم ختنه واجب است، تکالیف دینی از سیزده سالگی واجب می‌شود، مراسم ازدواج در معابد انجام می‌گیرد؛ ازدواج با غیریهودی را حرام می‌دانند. محل عبادت آنان «کنیسه» نام دارد، آنان در بعدازظهر جمعه که دست از کار می‌کشند برای عبادت به کنیسه می‌روند. در روز شنبه هیچ کاری انجام نمی‌دهند حتی از پختن غذا هم خودداری می‌کنند. همانند دین اسلام گوشت بسیاری از حیوانات و مخصوصاً گوشت خوک (گراز) برای آنها حرام است. و ذبح غیریهودی را هم نمی‌خورند.

چنانکه در فرمانهای دهگانه گفته شد، احترام به پدر و مادر برایشان واجب است. قتل و زنا و آزردن همسایه نیز در نزد آنها حرام است، شهر مقدس و مذهبی آنان بیت‌المقدس است. هر شبانه‌روز سه بار نماز خود را به سوی بیت‌المقدس بجای می‌آورند. بر هر یهودی واجب است که در صورت امکان دوبار در سال بیت‌المقدس را زیارت کند و یک هفته در آنجا مقیم باشد. در

دین یهود روزه وجود دارد؛ احکام ازدواج و محرمات آن، بجز یک مورد شبیه به احکام اسلام است. یهودیان به روحانیان خود «ربن» یا «ربی» می‌گویند و برای روحانیان خود که به عنوان «خاخام» یا «حاخام» نیز مشهورند، احترام خاصی قایلند.

اعیاد یهود: یکی از تعالیم مهم دینی یهود مراسم اعیاد مذهبی است. یهودیان در تمام عالم بر طبق ماههای قمری اعیاد خود را حفظ کرده و در روزهای معینی عیدهای خود را جشن می‌گیرند. علاوه بر روز شنبه مهمترین اعیاد یهود ازین قرار است:

عید فَصَح که آن را عید فطیر هم می‌گویند و درمیان مسیحیان به عید پاک معروف است. این عید همه ساله در بهار اواسط ماه نیسان رومی واقع می‌شود. این عید با هنگام زایش گوسفندان و شکفتن درختان و نیز با سالگرد آزادی بنی‌اسرائیل از مصر منطبق است. این عید یک هفته مراسمی دارد؛ و در شب روز نخست همه افراد خانواده دور هم جمع می‌شوند و ضمن تلاوت تورات نان فطیر و آب و نمک به یادگار روزی که قوم بنی‌اسرائیل در صحرای سینا از نان فطیر استفاده کرد، همراه با چهار پیاله شراب می‌خورند و نیز بعضی گیاهان تلخ برای شُکرِ خلاصی از روزگار تلخ زمان فرعون، تناول می‌نمایند.

عید شابوعوت: این عید پنجاه روز بعد از عید فصح منعقد می‌گردد، (شابوع یا اسبوع به معنی هفته است). آن عید منطبق است با هنگام برداشت محصولات کشاورزی در ماه خرداد، که به مناسبت نزول احکام عشره در کوه طور از صحرای سینا بر پا می‌گردد.

عید رش حشانا: این عید که اول سال یهود است، مطابق است با روز اول تشرین اولِ رومی و آغاز سال شمسی آنان است (اواخر شهریور یا اوایل مهرماه). آن روز با دمیدن در بوق و کرنا که همراه با رؤیت هلال ماه قمری، اعلام می‌گردد و آن به یاد روز قیامت و دمیدن صور اسرافیل است.

عید کیپور: این عید ده روز بعد از آغاز سال شمسی یهود برپا می‌شود و به مناسبت کفارهٔ از گناهان در آن روز، روزهٔ بزرگ می‌گیرند و از گناهان توبه می‌کنند.

عید سایبانها: پنج روز بعد از یوم کیپور برقرار می‌شود، به یاد سایبانهایی است که در صحرای سینا برپا داشته‌اند. این عید همه ساله منطبق می‌شود با فصل پاییز (مهر و آبان) و هنگام چیدن میوه و انگور.

یهودیان اعیادی دیگری چون عید «حنوخگا» و عید «پوریم» و ... دارند که از تفصیل آنها خودداری می‌گردد.

یهودیان ایران : قدیمترین قومی که بیش از دو هزار و پانصد سال است در ایران سکنی گزیده‌اند و با فرهنگ ایرانی آشنا شده‌اند قوم یهود است. چه بعد از اسارت بابلی و آزادی آنان به دست کوروش و چه در دوران بعد، همیشه سرزمین ایران پذیرای قوم یهود بوده‌است و خواهد بود. احترام خاصی که تورات برای کوروش قایل است و وجود مقبره‌های مقدسین یهود، در شهرهای شوش (دانیال) و همدان و تویسرکان و غیره شاهد این مدعاست.

در دوران اسلامی هم از آنجا که اسلام دین یهود را به عنوان دینی الهی به رسمیت شناخته و یهودیان از پیروان اهل کتاب بشمار می‌آیند، غالباً این اقلیت دینی در انجام مراسم مذهبی خود آزاد بوده‌اند. اینان در بسیاری از شهرهای ایران مانند اصفهان و کاشان و همدان و اخیراً در تهران به فعالیتهای تجاری و اقتصادی مشغول هستند. و با وجودی که به لهجهٔ فارسی خاصی تکلّم می‌کنند، اما همیشه نوشته‌های دینی خود را که به زبان عبری است، حفظ کرده‌اند. قانون اساسی ایران به آنها حقوق مدنی عطا کرده و در مجلس شورای اسلامی یکنفر نماینده دارند. بدیهی است که بین هموطنان یهودی که بیش از هر گروهی در ایران سابقهٔ تاریخی دارند و صهیونیستهایی که خود را گرفتار توطئه سیاستمداران مغرب زمین کرده‌اند، باید تفاوت قایل شد.

فصل هشتم ـ دین مسیح

در میان ملت یهود اعتقاد به منجی موعود که در اثر تماس با ایرانیان بوجود آمده بود، روزبه‌روز تقویت می‌شد. از قرن پنجم ق . م . که قوم یهود استقلال سیاسی خود را به تدریج از دست داد، انبیاء بنی اسرائیل همیشه مژده آمدن یک منجی از فرزندان داوود و از سبط یهودا را به ملت ستمدیده یهود می‌دادند و آنها راهمراه با صبر و شکیبایی امیدوار می‌ساختند. این فکر در زمانی که سرزمین فلسطین در سلطه رومیان بود شدت یافت و ایمان یهودیان برای انتظار نجات دهنده‌ای به نام مسیح بیشتر شد. در همین زمان حضرت عیسی مسیح ظهور کرد، برخی از یهودیان به وی گرویدند و گروهی هم او را «دجّال» و دروغگو نامیدند و با وی به مخالفت برخاستند.

زندگی حضرت عیسی مسیح : کلمه مسیح در لغت به معنی تدهین شده و نجات دهنده است و به زبان یونانی به کریستوس (Christos) ترجمه شده‌است. واژه عیسی هم که در عبری به آن یشوع یا یهوشوع گویند، ظاهراً از طریق یهودیان وارد زبان عربی شده‌است، چنانکه اشاره شد چون یهودیان با آن حضرت مخالف بودند، برای تحقیر نام «عیسو» به معنی پشمالو، که نام برادر یعقوب بود، بر وی نهادند.

حضرت عیسی مسیح در عصر فرهاد چهارم اشکانی پادشاه ایران و در زمان هرود پادشاه دست نشانده رومیان، در اسرائیل متولد شد. تاریخ تولد وی چهار سال پیش از تاریخی است که به اشتباه مبدأ تاریخ میلادی قرار گرفته است. وی در بیت لحم (به زبان آرامی یعنی خانه نان) در جنوب اورشلیم زاییده شد. مادر وی حضرت مریم و پدر خوانده‌اش یوسف نجار نام داشت، که به گفته انجیلها از نسل داوود است.

بنابر سنت و باورهای عیسویان حضرت مریم ازدواج کرده بود. روز قبل از تولد حضرت عیسی (ع)، همراه با همسرش یوسف، برای شرکت در سرشماری اجباری، از محل اقامت خود یعنی شهر ناصره (نصارا و نصرانی منسوب به همین شهر ناصره است) به بیت لحم آمده بودند. چون در اثر کثرت اجتماع مردم جایی پیدا نکردند، ناچار به طویله یا آغلی پناه بردند و شب را در آنجا گذرانیدند، در همان شب حضرت عیسی (ع) متولد شد. گفته‌اند که سه تن از مغان ایرانی ستاره او را در مشرق دیدند و به دنبال او به فلسطین آمدند. از دوران کودکی عیسی تنها گفته شده است که وی در شهر ناصره با پدر خوانده‌اش مشغول نجاری بوده‌است. در جوانی غالباً در میان طبقه پایین اجتماع می‌رفت و آنها را موعظه می‌کرد.

در زمانی که عیسی به سی سالگی رسید، یکی از انبیاء بنی‌اسرائیل به نام یحیی (ع) در سربازخانه‌ها و مزارع و کنیسه‌ها می‌رفت و مردم را پند و اندرز می‌داد و در ضمن اینکه گناهکاران را غسل تعمید داده آنها را هم از گناه توبه می‌داد. از جمله کسانی که نزد یحیی(ع) آمد و تعمید یافت حضرت عیسی (ع) بود. اما چون عیسی (ع) از آب خارج شد مکاشفه‌ای عجیب به وی دست داد. به عقیده نصاری، آسمان شکافته شد و مرغی از آسمان بر وی نازل گردید و آوازی شنیده شده که: «تو پسر حبیب من هستی که از تو خشنودم» (مرقس ۱۲/۱-۱۰). پس از این مکاشفه بعثت حضرت عیسی شروع شد. چهل روز در صحرای اردن به تجرد گذرانید. سپس در میان مردم آمد و روشی را انتخاب کرد که با تعالیم فرقه‌های ***صدوقیان و فریسیان*** مغایر بود. وی آنها را مخاطب قرار داده و می‌گفت: «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که درهای ملکوت آسمان را بر روی مردم می‌بندید، زیرا خود داخل آن نمی‌شوید، خانه‌های بیوه زنان را می‌برید و از روی ریا نماز را دراز می‌کنید» (متی ۱۳/۲۳)

از آن پس حضرت عیسی (ع) به مدت سه سال در میان مردم بود و آنها را موعظه می‌کرد. وی به مال دنیا دلبستگی نداشت، در اطراف بلاد می‌گشت و مردم جاهل و گناهکار را تعلیم می‌داد. او اساس دین خود را بر محبت و مهربانی قرار می‌داد.

حواریون: در این سه سال که مردم از هر گوشه و کنار به وی رو آوردند، وی دوازده تن را به شاگردی و همنشینی خود برگزید، که شبانه‌روز با او بودند و سخنان او را با جان و دل به کار می‌بستند، که در اصطلاح آنها را حواریون می‌خوانند (به معنی کسانی که جامهٔ خود را از پشم

سفید تهیه می‌کردند = صوفیان سپید جامه) این دوازده حواری یا «رسولان» در واقع مبلغان اندیشه آن حضرت بودند. کتاب اعمال رسولان داستان انتشار مسیحیت را بوسیله آنان ذکر می‌کند.

به دار آویخته شدن عیسی : تا زمانی که حضرت عیسی فقط مردم را پند و اندرز می‌داد یهودیان با وی کاری نداشتند. اما هنگامی که حضرت کارهای روحانیان یهود را به مسخره گرفت، به دشمنی با او برخاستند. آنچه روحانیان یهود را بر آشفت، اقدام عیسی به تفسیر شریعت موسی بود. وی می‌گفت: روز شنبه برای انسان مقرر شده و نه برعکس. سرانجام خاخامها مردم را نسبت به عیسی بدبین کردند. در سال سوم روزی عیسی از ناصره برای مراسم عید فصح (پاک) در حالی که برخری سوار بود، وارد اورشلیم شد و حواریون نیز با وی بودند. عیسی چون به معبد درآمد، آنجا را پر از صرافان و دست فروشان و کبوتربازان دید و با کمک یاران خود، آنها را از معبد بیرون کرد و فریاد برآورد: «آیا مکتوب نیست که خانهٔ عبادت من خانهٔ عبادت تمامی امتها نامیده خواهدشد، اما شما آن را مغارهٔ دزدان ساخته‌اید» (مرقس)

چون احبار یهود دریافتند که عیسی تنها واعظی انقلابی نیست، بلکه مصلح اجتماع هم هست و خصوصاً اینکه قدرت مادی و روحانی آنها مورد سؤال قرار گرفته است، ازین جهت یکی از شاگردان وی به نام «یهودای اسخر یوطی» را رشوه دادند که در هنگام لزوم برای دستگیری عیسی به آنها کمک کند.

در شب آخر زندگانی خویش، حضرت عیسی (ع) در باغی در اورشلیم با شاگردان خود جمع شده بودند. هنگامی که خوراک آوردند، وی نان راگرفته و به حواریون خود گفت: بگیرید و بخورید و شکر کنید که این جسد من است ...». در همان حال سربازان رومی بدانجا تاخته و ***یهودای اسخر یوطی*** جهت شناسایی حضرت عیسی، او را ببوسید. آنگاه رومیان حضرت عیسی را که در اثر توطئه روحانیون یهودی متهم به سلطنت طلبی بود دستگیر کردند. دادگاه عیسی را به مرگ محکوم کرد. حاکم رومی هرچند که سعی کرد که عیسی را از مرگ نجات دهد و بجای او دزدی به صلیب آویزند، کاهنان یهودی قبول نکردند. سرانجام او را همراه با دو نفر دزد به دار آویختند و جسد وی بالای‌دار بود تا اینکه شخصی یهودی جسد او را در تابوتی قرار داد و دفن کرد. بنا به عقیده عیسویان سه روز پس از این واقعه در اولین روز یکشنبه، حضرت عیسی در

حالی که مادر وی حضرت مریم و حواریون حضور داشتند قیام کرد و از قبر به آسمان نزد خدای پدر رفت و نیز معتقدند که در آخر الزمان بار دیگر برای نجات بشر به زمین رجعت خواهد کرد.

در قرآن مجید آمده‌است که : عیسی را نکشتند و به دار آویخته نشد، بلکه در نظر آنها چنین وانمود شده‌است. او به درگاه خداوند متعال صعود کرد (النساء ۱۵۶/۴). نیز در مورد تولد و زندگانی حضرت عیسی و مادرش مطالبی که در قرآن آمده با مطالب اناجیل تفاوتهایی دارد (آل عمران، ۴۹/۳ ـ ۴۷ ؛ مریم ۳۷/۱۹ و ۱۶ المائده ۱۷/۵ و ۱۱۶ و ۱۱۰).

فلسفه مصلوب شدن حضرت عیسی : در عصر ظهور حضرت عیسی مسیح، قوم یهود بر این باور بود که چون حضرت آدم‌ابوالبشر گناه کرد و از بهشت رانده شد، فرزندان و اعقاب او هم درین گناه با وی شریک‌اند و این خصیصه تا ابدالاباد باقی می‌ماند. پس از ظهور عیسی (ع) بعضی از قدیسان از جمله ***«پولس»*** رسول و پس از او قدیس ***«اگوستین»*** (۳۵۴-۴۳۰ م) موضوع گناهکار بودن انسان را مطرح کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که چون عیسی مسیح پسر خدا بوده است، پدر ما که در آسمان است از لحاظ مهر پدری بر نوع بشر، با قربانی کردن فرزند یگانه خود و مصلوب شدن او، بشریت را از گناه بری ساخته و برای بخشایش بشر و نجات او فرزند خود را در زمین قربانی باز خرید گناه انسان کرده است.

گسترش مسیحیت در سده‌های نخستین : پس از به دار آویختن عیسی شاگردان وی با عشق و شوق بسیار به تبلیغ این دین پرداختند. این گروه که در اولین بار در شهر انطاکیه آنها را نصرانی نامیدند، همه یهودیانی بودند از پیروان حضرت عیسی، و بدون این که روش جدید خود را دین تازه‌ای بخوانند، خود را مفسرین حقیقی کتاب عهد عتیق و دین یهود می‌دانستند و بجز تورات کتابی هم نداشتند با این تفاوت که اینها بر امر توبه از گناه و محبت به همنوع و امید نجات بشر تأکید بیشتری داشتند. کم‌کم گفتارهای منسوب به حضرت عیسی را هم که از حواریون رسیده بود، گردآوری کردند. روش یا آیین مسیحیت که در آغاز به قصد اصلاح دین یهود بود، رفته رفته از حدود تنگنای نژادی و قومی بیرون آمد و به صورت یک دین مستقلی خودنمایی کرد.

گرچه فرقه مسیحیان یهودی، به شدت مورد اذیت و آزار روحانیون یهودی قرار داشتند، اما انتظار به رجعت بر آن شد که تمام سختیها را محتمل شوند، و از طرفی هم برای تبلیغ آیین جدید به سرزمینهای روم به مسافرت بپردازند. کسانی که دین مسیح می‌پذیرفتند دو دسته بودند:

نخست خود یهودیانی که به زبان عبری سخن می‌گفتند. دیگر مردمی که زبانشان یونانی بود و در خارج از سرزمین فلسطین سکونت داشتند و تحت تأثیر فرهنگ یونانی بودند. مسیحیان اولیه محافل و مجامع دینی خود را همان کنیسه که در آرامی به معنی انجمن است، می‌خواندند (در زبان فارسی کنشت)...

اما به تدریج این مجمع باکنیسه در مواردی تفاوت پیداکرد و سپس نام «کلیسا» بخود گرفت: نخست اینکه مجمع و اصولاً دین مسیح به نژاد معینی اختصاص نداشت و جنبه عمومی و همگانی داشت. دوم اینکه درین محافل یا کلیساها زبان نیایش غالباً زبان یونانی بود و همین امر کار تبلیغ را هم آسان می‌کرد. سوم آنکه این محافل کاملاً جنبه روحانی داشت و نه سیاسی، بنابراین کمتر مورد سوءظن سیاستمداران قرار می‌گرفت. چهارم اینکه تمام کسانی که این دین را می‌پذیرفتند تنها می‌باید مراسم غسل تعمید بجای آورند و از انجام مراسم خشک دین یهود خودداری می‌شد و حتی برای تازه واردین (بجز یهودیان) رسم ختنه هم ملغی شد.

پولس رسول : وی بزرگترین شخصیت جهان مسیحیت پس از حضرت عیسی است که در قرن اول میلادی ظهور کرد و دامنه دعوت خود را از محیط یهود به خارج برد و آن را برای سراسر جامعه بشریت از هر قوم ونژاد تعمیم داد. پولس ابتدا شخصی یهودی و از اهالی طرسوس در جنوب ترکیه امروزی بود. نخست علوم دین یهود را در اورشلیم بیاموخت. وی ابتدا از دشمنان عیسویت بود، اما بعد در اثر انقلابات درونی به دین عیسی روی آورد. و مبلغ دین مسیح در سرزمین روم گشت و همین امر سبب شد که به تدریج این دین عالم گیر شود. وی در اورشلیم و روم مدتها زندانی شد، و سرانجام به امر «نرون» پادشاه روم، سر از تنش جدا کردند. پولس برای عیسی مقامی فوق مقام مسیح در دین یهود قایل بود. او می‌گفت که عیسی برای نجات بشر به زمین آمده است تا ملکوت الهی را برقرار سازد و پس از قیام بار دیگر رجعت خواهد کرد، در حالی که سوار برابرهاست، روز قیامت حضرت عیسی بین نیکان و بدکاران داوری خواهد کرد. از وی نامه‌هایی باقی مانده است که بیشتر آنها در کتاب عهد جدید در ضمایم انجیل (اعمال رسولان) مسطور است.

پس از پولس و بالاخره بعد از ویرانی بیت‌المقدس در سال ۷۰ میلادی، بکلی مرکزیت فرقه عیسوی از اورشلیم به روم منتقل شد. خصوصاً اینکه عیسویان بر این باور بودند (کاتولیک) که

قدیس پطرس جانشین مسیح، نخستین پاپ (پدر) عالم مسیحیت است که سنگ بنای کلیسای روم را نهاد.

رسمیت مسیحیت : تا زمانی که پیروان عیسای مسیح به عنوان فرقه‌ای از دین یهود بشمار می‌آمدند، رومیان برای آنها اهمیت چندانی قایل نبودند و در کار آنها مداخله نمی‌کردند. آنان هم مثل دیگر یهودیان آزاد بودند که در سرزمین روم به اعتقادات خود عمل کنند و حتی برخلاف دیگر اقوام تابع دولت روم، عیسویان هم چون یهودیان می‌توانستند که برای تندیسه‌های امپراطور روم قربانی نکنند و تنها خدای خود را عبادت کنند. اما چون کلیسای مسیحیت از کنیسه یهودیان جدا شد و براثر تبلیغات پولس معلوم شد که مسیحیت دیگر فرقه یهودی نیست، بلکه دین جدید و مستقلی است، دولت روم آن دین را برخلاف قانون دانست و پیروان این دین را مجبور کرد که تندیس امپراطور روم را پرستش کنند و این کار برای مسیحیان گران تمام شد. بسیاری به زندان افتادند و دچار شکنجه‌های بسیار سخت شدند و به انواع مصایب گرفتار گردیدند. تا اینکه در آغاز قرن چهارم میلادی امپراطور بزرگ روم یعنی قسطنطین (Constantine) به دین عیسی گرایش پیدا کرد و به مصداق ***الناس علی دین ملوکهم*** در پیروی از پادشاه، مردم روم هم به تدریج به این دین روی آوردند و سرانجام در سال ۳۸۳ م. آن دین به رسمیت شناخته شد.

شورای نیقیه (Nice): قسطنطین برای وحدت و رفع اختلافاتی که در طی سه قرن به تدریج در میان پیروان دین مسیح پیدا شده بود، مصلحت چنان دید که برای رفع آن اختلافاتِ کلامی، شورایی تشکیل دهد. بنابراین دستور داد هر یک از کلیساهای سرزمین روم نماینده‌ای به شهر نیقیه در کنار تنگه بسفر (ارنیق کنونی) بفرستند. حدود سیصد نفر از اسقفها درین شهر گرد آمدند و شورای نیقیه در سال ۳۲۵ م. منعقد گردید و قطعنامه‌ای که در واقع اعتقادنامه مسیحیان است صادر گردید، بدین مضمون:

«ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه چیزهای مریی و نامریی؛ و به خداوند واحد عیسی مسیح پسر خدا؛ متولد از پدر، فرزند یگانه او که از ذات پدر است. خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی که مولود است نه مخلوق، از یک ذات با پدر بوسیلهٔ او همه‌چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است. و او به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما

نزول کرد و مجسم شد و انسان گردید و رنج کشید و روز سوم از مردگان برخاست و به آسمان صعود کرد و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید. و ایمان داریم به روح‌القدس و کلیسای جامع رسولان. و لعنت باد بر کسانی که می‌گویند زمانی بود که او وجودنداشت و یا آنکه پیش از آنکه وجود یابد نبود، و یا آنکه از نیستی به وجود آمد، و لعنت بر کسانی که اقرار می‌کنند وی از ذات یا جنس دیگری است، و یا آنکه پسر خدا مخلوق یا قابل تغییر و تبدیل است».

چنانکه ملاحظه می‌شود مصوبات این شورا به منزله قانون شرع می‌باشد، البته غیر از این شورا چندین شورای دیگر نیز تشکیل گردیده است. که کلیسای جامع آنهارا به رسمیت شناخته است.

اقانیم سه‌گانه (تثلیث): چنانچه از محتویات اعتقادنامه نیقیه مشاهده شد، عیسویان به سه اقنوم یا اقانیم ثلاثه اعتقاد دارند. اقنوم واژه‌ای است سریانی و به معنی اصل است. هر مسیحی مؤمن بایدنخست به اقنوم اول (اب) یعنی الوهیت خدای پدر که در آسمان است ایمان داشته باشد؛ دوم به الوهیت خدای پسر (ابن) یعنی عیسی بن مریم؛ و دیگر به اقنوم سوم یعنی ***روح القدس*** معتقد باشد. گویند که روح‌القدس در رحم مریم عذرا جای گرفت و پس از این امر که بزرگترین واقعه جهان است، (بعد از خلقت آدم) عیسای مسیح پیدا شد، و بعد از درگذشت ظاهری عیسی، روح‌القدس بر حواریون نازل شد و سپس به دیگر مقدسان، و شاهد وجودابدی عیسی در عالم گردید.

کلمهٔ الهی : برحسب روایات اسلامی برای بعضی از پیغمبران بزرگ لقبی وضع شده است مانند : آدم ***صفی الله*** ، و نوح ***نجی الله*** ، و ابراهیم ***خلیل الله*** ، و موسی ***کلیم‌الله*** ، اما عیسی را ***روح الله*** لقب داده‌اند. مسیحیان حضرت عیسی را به «کلمه» (Logs) ملقب می‌دارند. «لوگوس» که در یونانی به معنی عقل است در عربی معادل آن ***کلمه*** آمده‌است و کلمه در اصطلاح مسیحیان همان اقنوم دوم است (ابن). چنانچه در انجیل ***یوحنا*** آمده است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود وکلمه خدا بود ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلال شایسته، پسر یگانه پدر ...» (یوحنا : ۱۴۱/۱-۱). در قرآن کریم نیز به «کلمه» و «روح» در شأن حضرت عیسی اشاره شده است، از جمله در آیه ۴۵ سوره آل عمران (۳) : «... یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم ...» و یا در آیه ۱۷۱ سوره النساء (۴)

« .... انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القیها الی مریم و روح منه ...»
قرآن تثلیث را نمی‌پذیرد و حضرت عیسی را فقط به عنوان رسول الله می‌شناسد، اما در تسمیه عیسی به «کلمه» با مسیحیت همراه است.

از دید فلسفه مسیحیت، روح القدس لقب کلمه یا فعل است، و از قرن چهار میلادی به صورت شخص عیسی درآمد و هم ذات با پسر گردید. از آن به بعد اعتقاد پیدا کردند که روح‌القدس از پدر و پسر حاصل گردیده است. بنابراین سه اصل ابن و اب روح‌القدس در ازل متساوی و برابر بوده و تشکیل تثلیث دین مسیح را می‌دهند.

کتب عهد جدید : کتب عهد جدید که فقط نزد مسیحیان مقدس است، شامل چهار انجیل (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) و اعمال رسولان است. واژه انجیل یونانی است و به معنی بشارت است و در زبان پهلوی به صورت «انگلیون» آمده‌است. زندگی نامه حضرت مسیح و بیانات اخلاقی وی در انجیلها مسطور است. در کتب عهد جدید احکام و شریعت دینی نیامده و شریعت و احکام دین عیسوی همان است که در کتب عهد قدیم آمده است و به همین جهت است که عهد عتیق (تورات) نزد پیروان دین مسیح هم مقدس است.

چهار انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا در پیش همهٔ مسیحیان جهان معتبر است و شورای کلیساها تنها این چهار انجیل را معتبر دانسته است و انجیلهای دیگری که شمار آنها بالغ بر یکصد و چهارده انجیل می‌شود از طرف کلیسا خارج از کتب آسمانی دانسته شده و آنها را مشکوک می‌دانند.

انجیل مرقس (Markus) : این انجیل قدیمترین و کوتاهترین اناجیل است و شامل شانزده باب است و احتمالاً در حدود سالهای ۶۵-۷۰ م. در انطاکیه شام به رشته تحریر درآمده است. این انجیل عبارت از خاطرات قدیس پطروس حواری است که **مرقس** آن را تدوین کرده‌است. درین انجیل حوادث دورهٔ جوانی عیسی نوشته شده است و در آنجا آمده است : «عیسی پسر انسان است و در هنگام تعمید به فرزندی خداوند برگزیده شده است ...»

انجیل متی : این انجیل مشتمل بر بیست و هشت باب است و ظاهراً از روی دو انجیل مرقس و مرقیون نوشته شده است. در این انجیل بیان شده است که عیسی همان مسیح است که پیامبران پیشین یهود، ظهور وی را وعده داده بودند. نویسنده این انجیل **«متی»** نام داشت که در

سال ۷۹ . م در حبشه وفات یافت. اصل انجیل متی به زبان آرامی بود ، آنچه در دست است از ترجمه یونانی آن است و اصل آرامی متأسفانه وجود ندارد.

انجیل لوقا : نویسنده این انجیل «***لوقا***» از پزشکان یونانی از دوستان پولس بود. انجیل لوقا شامل بیست و چهار باب است. از حلول خداوند در پیکر عیسی و دوشیزگی مریم و تولد خارق‌العاده عیسی سخن رفته است. اصل این انجیل به زبان یونانی برای عیسویانی که از نژاد یهودی نبودند نوشته شد. این انجیل نیز مانند دوانجیل مرقس و متی بین سالهای ۶۰-۷۵ . م نوشته شده‌است.

انجیل یوحنا : این انجیل شامل وقایعی است که در سه انجیل دیگر نیامده است و مشتمل بر بیست و یک باب است که در حدود سال ۱۴۰ م. توسط ***یوحنا*** در آسیای صغیر (ترکیه) نوشته شده است. یوحنا اعمال رسولان را از انجیل لوقا و شرح انتشار دین مسیحیت در مغرب زمین تا زمان پولس ذکر می‌نماید. در این انجیل بر الوهیت عیسی مسیح تأکید شده است و او را کلمه و فرزند خدا خوانده شده است.

چنانکه گذشت غیر از اناجیل اربعه رساله‌های دیگری ضمیمه کتاب عهد جدید است که از جمله آنها ***اعمال رسولان*** یا اعمال حواریان است که شرح تاریخ اوایل مسیحیت در آن مسطور است. سه موضوع مهم آن رساله: نزول روح القدس؛ و شهادت قدیس استفانوس؛ و مسیحی شدن پولس حواری است. این رساله مشتمل بر بیست و هشت باب است و دیگر ***نامه پولس*** حواری، مشتمل بر شانزده باب است که به اهل روم نوشته است.

انجیل برنابا (Barnabas) : یکی از انجیلهایی که از نظر کلیسا رسمیت ندارد، انجیل منسوب به قدیس یوسف برنابا، درگذشته سال ۶۱ میلادی است. وی از رسولان و مبلغان مسیحی است که نام او در اعمال رسولان آمده است. این انجیل که از نظر مسلمانان بسیار حائز اهمیت است، در آن مطالبی آمده که با دیگر انجیلها اختلاف دارد، از جمله:

۱ـ درین انجیل عیسی پسر خدا نیست و جنبهٔ الهی ندارد.

۲ـ برخلاف تورات پسری که حضرت ابراهیم برای قربانی برد اسماعیل بود و نه اسحاق.

۳ـ مسیحی که در انتظار او هستند، یشوع یا عیسی نیست، بلکه آن «فارقلیط» همان احمداست (محمد ص)، در حالی که در اناجیل دیگر واژه‌ها فارقلیط به معنی تسلی دهنده

آمده است.

۴ـ عیسی (ع) به دار آویخته نشد، بلکه کسی که به دار زدند همان یهودای اسخر یوطی خائن بود و رومیان و یهودیان گمان کردند که عیسی را به دار می‌زنند.

انجیل برنابا را مرحوم ***سردار کابلی*** به فارسی ترجمه کرده است و در سال ۱۳۵۰ قمری در کرمانشاه به چاپ رسانیده است.

مسلم است که انجیلها در طول تاریخ بارها دستکاری شده‌است و مطالب آن را تحریف کرده‌اند، تا بدان حد که همان چهار انجیل معتبر چنان با هم اختلاف دارند، خصوصاً در مورد وجود عیسی مسیح، که هر محقق بی‌نظری به راحتی آن اختلافات رادرک خواهد کرد.

کلیسا : از واژه یونانیِ اکلیسیا به معنی مجمع مقدس گرفته شده‌است و آن معبد و پرستشگاه مسیحیان است. نخستین کلیسا همان کلیسای واتیکان روم است که نخستین سنگ بنای آن بوسیله پطرس نهاده شد. کلیسا وظیفه دارد که حکم خداوند را اجرا کند، بنابراین خدمه آن مبشر بشارت مسیحیت هستند که کشیشان و اسقفها از آن گروه‌اند.

به تدریج که اسقفهای هر یک از کلیساها با هم ارتباط برقرار کردند، مسیحیت یا کلیسای جهانی به مرکزیت کلیسای روم، قدرتی فوق‌العاده پیدا کرد. و کلیسای روم خود را وارث دولت روم تلقی کرد و به صورت یک اجتماع درآمد که دارای سلسله مراتب بود. پاپ در رأس این اجتماع قرار گرفت. پس از باب در درجات بعدی ***کاردینالها*** واسقفها و کشیشها قرار دارند.که مجموع آنان هیأت روحانیان مسیحی را تشکیل می‌دهد. در هر شهر یا منطقه‌ای، بزرگ کشیشان که ریاست مطلق دارد، اسقف یا ***مطران*** می‌نامند. از میان رؤسای اسقفهای بزرگ پنج تن به مقام والایی می‌رسند که آنان را بطریرک (Patriarch) خوانند. تا قرن یازدهم میلادی به هر یک از اسقفان پاپ (پدر) می‌گفتند، ولی از آن پس لقب پاپ فقط به رئیس اسقفان روم اختصاص یافت.

از قرن چهارم میلادی تکالیف خاصی مثل زندگی تجرد برای کشیشان برقرار شد و در همان حال درکنار روحانیان دنیوی، روحانیت معنوی هم پیدا شد. اشخاص مقدسی پیدا شدند که تقوا و رهبانیت را پیش گرفتند و تارک دنیا شدند.

درکلیسای کاتولیک روحانیون رهبری دین را به عهده دارند. قرائت کتب مقدس بدون اجازه

آنها ممنوع است و حتی کسی مجاز نیست که کتب مقدس را به زبان دیگری ترجمه کند. کلیسای کاتولیک برای مریم عذرا مقام بزرگی قایل است. آنها به تثلیث دومی که عیسی و مریم و یوسف (شوهر مریم) است قایل‌اند. کلیسای کاتولیک در قرون وسطی، گذشته از قدرت دینی قدرت دنیوی و سیاسی را هم پیدا کرد و کاملاً بر سرنوشت و زندگی مردم روم غربی ودیگر سرزمینهای اروپایی مؤثر بود و تسلط داشت.

رهبانیت : پس از رسمیت یافتن دین مسیح در امپراطوری روم، اصول رهبانیت در آن دین به ظهور رسید و به سرعت رشد کرد. در آغاز بعضی از اشخاص از مرد و زن که به سخنان **پولس** ایمان داشتند به تجرد روی آوردند و خود را وقف کلیسا کردند. در اواخر قرن سوم میلادی نهضت رهبانیت یعنی قطع علاقه از اجتماع و دنیا شکل گرفت. نخستین کسی که روش رهبانیت را بنیاد نهاد کشیشی از کلیسای روم شرقی به نام ***قدیس بازیل*** بود. پس از وی کشیش دیگری به نام ***قدیس بندیکت*** روش او را دنبال کرده. کم کم گروه تارکان دنیا که خود را وقف دین و کلیسا کرده بودند در دیرها و صومعه‌ها به مراقبت و تفکر و ریاضت پرداختند. اینها معمولاً کمربند خاصی که دارای سه گره بود به نام ***زنار***، بر کمر می‌بستند و آن رمزی بود از سه صفت: فقر؛ عفت؛ و اطاعت.

غالباً دیر یا صومعه برخلاف کلیسا در خارج شهرها ساخته می‌شد، بدان علّت که هم جایی باشد خارج از اجتماع شهری و متناسب با زندگی زاهدانه و تجرد، و هم این دیر یا صومعه‌ها به منزله رباطی بود که در سر راهها و بیابانها ساخته می‌شد، که اگر گمگشته و درمانده‌ای بدانجا پناه آورد، بتوانند از او پذیرایی کنند. هزینه این دیرها معمولاً از نذورات افراد خیر و موقوفات تأمین می‌شد.

مقدسات سبعه یا شعائر هفتگانه : اصولاً هر فرد مسیحی مؤمنی در زندگی، از تولد تا مرگ، می‌باید هفت شعار یا رسم خاص دینی را بجای آورد، که آن شعایر مقدس در مورد پروتستانها به پنج شعایر تقلیل پیدا می‌کند، ازین قرار:

۱ـ *غسل تعمید و نامگذاری* : هر کودک مسیحی پس از تولد، بوسیله کشیش غسل تعمید داده می‌شود و در همان زمان نیز برای وی نامی برگزیده می‌شود.

۲ـ تأیید میثاق : کودک تعمید یافته چون به سن بلوغ رسید، می‌باید نزد کشیش رفته و میثاق خود را تأیید کند و ایمان قلبی خود را در حضور کشیش اعتراف نماید و رسماً وارد دین مسیح شود.

۳ـ عشاء ربانی : این رسم (پروتستانها آن را شکستن نان و شراب می‌نامند) که تمام مسیحیان آن را انجام می‌دهند، به یاد شام آخر عیسی مسیح، در مراسم خاصی جمع می‌شوند و از دست کشیش قطعه نانی گرفته تناول می‌کند و جام شرابی می‌نوشند. نان به منزله گوشت و شراب خون عیسی است و بدان وسیله معتقدند که گوشت و خون عیسی جزء وجود آنها شده‌است.

۴ـ توبه و اقرار به گناهان: (این رسم را پروتستانها قبول ندارند)، هر شخص مسیحی خصوصاً کاتولیکها، می‌باید طی تشریفاتی به حضور کشیش رفته و به گناهان خود اعتراف نماید و از معاصی خویش توبه کند.

۵ـ ازدواج : هر مرد و زن مسیحی در هنگام ازدواج می‌باید طی تشریفاتی در کلیسا رفته و با حضور کشیش پیمان عقد ازدواج خود را منعقد سازند.

۶ـ سازمان روحانی کلیسا : مجموع سلسله مراتب روحانی از مقام پاپ اعظم تا پایین‌ترین مرتبهٔ دینی، برای غالب مسیحیان و خصوصاً کاتولیکها مورد احترام است و آنها را مقدس می‌دارند.

۷ـ مسح محتضر : (این رسم مورد قبول پروتستانها نیست)، و این عبارت از آن است که شخص مشرف به موت را با روغن زیتون مقدس تدهین می‌کنند و کشیش برای آمرزش وی دعایی مخصوص می‌خواند.

جدایی کلیساهای مسیحی و فرقه‌های آن : از قرن چهارم میلادی به بعد دین مسیح به فرق و دسته‌های گوناگونی تقسیم شد، در هر مکان کلیسا صورت خاصی بخود گرفت. این افتراق تا بدان حد پیشرفت که در حال حاضر یک کلیسا که مقبول کل جامعه مسیحیان باشد وجود ندارد. گرچه دین مسیح دارای مذاهب متعددی است اما سه مذهب یا فرقه از همه مهمتراند که عبارتند از:

۱ـ فرقه کاتولیک : این فرقه مهمترین و پرجمعیت‌ترین مذاهب مسیحیت است. کاتولیک در

اصطلاح یونانی به معنی عمومی است، واژه کاتولیک برای اولین بار در سال ۱۶۰ میلادی بکار رفت تا کلیسای جامع و عمومی مسیحیت را از بعضی شعب آن که تازه تأسیس شده بودند تشخیص دهند. مرکز فرقه کاتولیک در ***واتیکان*** واقع در شهر رم ایتالیا است و در رأس آن پاپ قرار دارد. کاتولیکها برآنند که نماینده حقیقی کلیسای مسیح هستند و برای خود تقدس روحانی و قدمت ولایت قایلند، آنها براین باورند که عیسی(ع) انجمن مرئی را که همین کلیسا است تأسیس کرده و پاپ جانشین **پطرس** مقدس است.

کاتولیکها به رعایت آداب مذهبی اهمیت فراوان می‌دهند و قوانین مذهب را درتمام کلیساها خود یکنواخت انجام می‌دهند. مراسم مذهبی کاتولیکها عبارت است از تعمید، قربانی، توبه، اعتراف، تناول (عشاء ربانی) ازدواج و مسح بیماران در حال مرگ. آنها خطبه و ادعیه و نماز را به زبان لاتین می‌خوانند.

۲ـ *ارتودوکس* : اولین تجزیه و تقسیم مهمی که در دین مسیح بوجود آمد پیدایش فرقه ارتودوکس است. ظهور این فرقه براثر اختلافاتی بود که میان کلیسای روم غربی و مسیحیان روم شرقی پیدا شد و سرانجام این اختلاف عقیده، به تدریج در قرن یازدهم، منجر به جدایی کامل گردید. علّت جدایی بین کلیسای غربی و روم شرقی در آغاز جنبه سیاسی داشت و بعد از تجزیه روم به دو بخش غربی به مرکزیت شهر روم، و بخش شرقی به مرکزیت قسطنطنیه این جدایی و افتراق به وجود آمد. به عبارت دیگر دولت روم شرقی مایل نبود که شهروندان مسیحی آن کشور از نظر مذهبی تابع کلیسای و اتیکان باشند و به همین سبب در شهر قسطنطنیه کلیسای شرق یا کلیسای ارتودوکس، کم‌کم بطور مستقل عمل کرد. از نظر کلامی و عقیدتی هم کلیسای روم شرقی تحت اندیشه‌ها فلسفی یونان باستان قرار گرفت. از جمله اختلاف مهم اورتودوکسها با کا تولیکها این است که در کلیسای روم تصویر و پیکره حضرت عیسی نیز مقدس است و جنبهٔ روح‌القدس دارد، در حالی که در کلیسای شرق چنین نیست. به نظر مسیحیان شرقی روح‌القدس تنها ناشی از «پدر» است، و به عقیدهٔ کاتولیکها روح‌القدس منبعث از «پسر» هم می‌باشد.

ارتودوکسها عقاید: برزخ؛ مفهوم بی‌آلایش و برائت از گمراهی و عدم امکان اشتباه پاپ را قبول ندارند. کشیشان این فرقه ازدواج می‌کنند و مراسم عبادت خود را به هر زبان رایجی

می‌توانند بجای آورند.

پیروان این فرقه می‌کوشند که تا مراسم خود را مانند مسیحیان اولیه انجام دهند و خود را سنت‌گرا «ارتودوکس» می‌خوانند هرچند که نسبت به کاتولیکها بیشتر تحت تأثیر اندیشه‌های منطقی یونان‌باستان قرار گرفته‌اند. مرکز ارتودوکسها نخست شهر قسطنطنیه بود و پس از سقوط این شهر به دست عثمانیها، مرکز این فرقه به روسیه انتقال یافت و در زمان کمونیستها از روسیه به یونان منتقل شد و در حال حاضر مرکز ارتودوکسها شهر آتن در یونان است.

پیروان این مذهب بیشتر در اروپای شرق از جمله: روسیه، رومانی، یونان ... زندگی می‌کنند و فرایض مذهبی آنها عبارت است از: تعمید، ادای شهادت، مسح روغن مقدس، توبه، مسح محتضر، عشاء ربانی، ازدواج.

۳ـ *پروتستان*: از قرن شانزدهم به بعد در اروپای غربی انقلاب دینی متعددی برای اصلاح مذهب کاتولیک به وقوع پیوست که سرانجام به نهضت پروتستان انجامید.

چنانچه اشاره شد، فشار بیش از اندازه کلیسای کاتولیک و وجود مقررات بسیار سخت و گرفتن پولهای کلان به عناوین مختلف از مسیحیان در قرون وسطی، باعث شد که کم کم گروهی روشنفکر از کلیسای رم فاصله بگیرند. این جریان اعتراض آمیز سرانجام نهضت پروتستان را به وجود آورد. ***«لوتر»*** یکی از رهبران این نهضت علیه روحانیت کاتولیک بواسطهٔ خرید و فروش گناه و بهشت و عفونامه پدران روحانی به اعتراض برخاست. پس از وی افراد دیگری چون ***«کالون»*** درصدد اصلاح مذهب کاتولیک برآمدند و هر یک ازین اصلاح طلبان پیروانی پیدا کردند و در نتیجه، این اعتراضات بر آن شد که فرقه‌های پروتستان به وجود آیند.

گرچه تعداد فرقه‌های پروتستان زیاد است و کلیساهای آنها هم در مسایلی اختلاف دارند، اما همه در یک مورد اتفاق نظر دارند و آن مخالفت با قدرت الهی پاپ است. پروتستانها معتقدند که فرد مؤمن برای ارتباط با خدا احتیاجی به روحانیون ندارد، مقام کشیشی همگانی است و کشیشان می‌توانند ازدواج کنند. اعتراف به گناه لازم نیست، و به دوشیزه بودن حضرت مریم و برزخ عقیده ندارند. پیروان این فرقه بیشتر در آلمان و کشورهای اسکاندیناوی و آمریکا سکونت دارند. این فرقه کتاب انجیل را به هر زبانی می‌تواند ترجمه کند. این گروه کشیشان خود را

پاستور (یعنی شبان) می‌خوانند. مراسم آنها عبارت است:

تعمید، تناول نان و شراب یا افطار، حضور در کلیسا و قرائت ادعیه لوتر، و ازدواج می‌باشد.

مسیحیت در ایران: از همان قرن اول میلادی، در زمان اشکانیان، دین مسیح به مناطق غربی ایران مثل کردستان و آذربایجان راه یافت. طبق روایت مسیحیان دو نفر از رسولان به نامهای «شمعون» و «یهودا» برای تبلیغ به مشرق زمین روی آوردند. اشکانیان چون فاقد مرکزیت سیاسی و عدم وحدت ملی بودند کمتر مزاحم ترسایان می‌شدند. اما در دوره ساسانیان این وضع تغییر کرد و در اثر تحریکات موبدان با پیروان دین مسیح به شدت رفتار شد، و ترسایان بسیاری کشته شدند.

بطور کلی تا زمانی که دولت روم عیسویت را به عنوان دین رسمی خود نپذیرفته بود، عیسویان ایران در آرامش می‌زیستند، اما پس از آن چون مسیحیان ایران از دولت روم طرفداری می‌کردند و با آنها همکیش بودند، ناگزیر مسیحیان ایران مورد سوءظن قرار گرفتند. همین عامل اصلی مخالفت دولت ساسانی، که بر مبنای دین مزدیسنی هم تأسیس شده بود، گردید.

مسیحی شدن ارمنستان: سرزمین ارمنستان تا قرن چهارم جزیی از ایران بزرگ بود و مردم آن غالباً زردشتی بودند. تا اینکه یکی از مبلغین دین مسیح به نام «گریگور نورانی» مبشر دین مسیح در ارمنستان، گروهی از مردم را به این دین دعوت کرد. تیرداد پادشاه اشکانی ارمنستان هم این دین را پذیرفت و سپس مردم را به زور شمشیر مجبور کرد که به دین عیسی درآیند و آتشکده‌ها را ویران کرد. و گریگور به عنوان اسقف اعظم کلیسای ارمنستان منصوب شد و به همین جهت بیشتر مردم ارمنستان مذهب **گریگوری** دارند.

گریگور کتاب مقدس را به زبان ارمنی ترجمه کرد. وی معتقد بود که روح‌القدس صادر از «پدر» است و معتقد به یک طبیعت هم الهی و هم ناسوتی (بشری) در مسیح بود.

مذهب نسطوری: گروهی از مسیحیان ایران که به نام کلدانیان شهرت دارند مذهب نسطوری دارند. این مذهب منسوب است به «نسطوریوس» اسقف قسطنطنیه در قرن پنجم میلادی، که وی معتقد به دو طبیعت انسانی و الهی در عیسی مسیح بود. وی می‌گفت که من نمی‌توانم در آن هنگام که عیسی طفلی دو ماهه بود، او را خدا بخوانم. بنابراین قایل به دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی در مسیح شد.

مذهب نسطوری در غرب ایران رواج یافت و کلیسای مسیحی ایران کلیسای نسطوری شد و از کلیسای روم جدا گشت. چنانکه اشاره شد اکثر آسوریان و کلدانیان ایران پیرو این مذهب هستند و مرکز آنها در شهر ارومیه است و کلیسای مقدس آنان «مات مریم» به معنای خداوندگار ما مریم، نام دارد.

مسیحیت در ایران اسلامی: پس از ظهور دین مقدس اسلام، مسلمانان با مسیحیان به نیکی رفتار کردند و آنها را یا به قبول دین اسلام یا پرداختن «جزیه» آزاد گذاشتند. دین اسلام از آنجا که پیروان حضرت عیسی را جزء اهل کتاب می‌داند برای آنها حقوقی قایل است و مسلمانان برای حضرت عیسی و حضرت مریم احترامی خاص قایل‌اند. در حال حاضر گذشته از دو فرقه ارامنه (گریگوری) و آشوریان (نسطوری)، گروهی از پیروان فرقه کاتولیک و پروتستانها نیز در ایران زندگی می‌کنند و از اقلیتهای دینی به شمار می‌آیند. اینها در اعمال دینی و مذهبی خود آزادند و در مجلس شورای اسلامی دارای سه نماینده می‌باشند (دو نماینده ارامنه و مسیحیان مناطق شمالی و جنوبی ایران، و یک نماینده هم خاص کلدانیان و آشوریان).

فهرست بعضی از منابع و مأخذ

۱ـ *قرآن کریم*

۲ـ *آذرگشسب، اردشیر*: مراسم مذهبی و آداب زردشتیان، تهران، ۱۳۷۲.

۳ـ *آریا، غلامعلی*، کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، تهران، ۱۳۷۵.

۴ـ *آشتیانی، مهندس جلال الدین*: زرتشت، مزدیسنا و حکومت، تهران ۱۳۶۷.

۵ـ *ابوالمعالی، محمدالحسینی العلوی*: بیان الادیان، تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۲.

۶ـ *بغدادی، عبدالقاهر*: الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلام)، ترجمه دکتر محمدجواد مشکور، چاپ سوم تهران.

۷ـ *بیرونی ، ابوریحان*: تحقیق ماللهند، ترجمه علی اکبر دانا سرشت، تهران ۱۳۳۴.

۸ـ *پازارگاد، دکتر بهاءالدین*: تاریخ و فلسفه مذاهب جهان از دورانهای دور تا این زمان، کتاب اول مذاهب خاموش، تهران ۱۳۴۶.

۹ـ *پور داوود، ابراهیم*: گاتها، سرودهای زردشت، بمبئی ۱۹۲۶ م.

۱۰ـ *ترابی، دکتر علی‌اکبر* : تاریخ ادیان، انتشارات اقبال، تهران.

۱۱ـ *تقی‌زاده، سیدحسن*: مانی و دین او، به انضمام متون عربی و فارسی دربارهٔ مانی فراهم آورده افشار شیرازی، تهران ۱۳۳۵.

۱۲ـ *جهانیان، اردشیر*: دین هخامنشیان، تهران ۱۳۴۹.

۱۳ـ *حکمت، علی اصغر*: تاریخ ادیان، چاپ سوم، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵.

۱۴ـ *خدایار محبی، دکتر منوچهر*: بنیاد دین و جامعه‌شناسی، تهران ۱۳۴۲.

۱۵ـ *دوشن گیمن . ژ*: زرتشت و جهان غرب، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، انجمن فرهنگ، تهران ۱۳۵۰.

۱۶ـ *دیاتسرون*: مجموع از چهار انجیل، طبع کلیسای انجیلی تهران.

۱۷ـ *دیانت زرتشتی*: مجموعهٔ مقاله، پروفسور کای بار و دیگران، ترجمهٔ فریدون و همن ، تهران، بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸.

۱۸ـ *رضوی، طاهر* : پارسیان اهل کتابند، تهران ۱۳۵۵.

۱۹ـ *رضی، هاشم*: آئین مهر ـ میترائیسم، تهران ۱۳۷۰.

۲۰ـ *همو*، تاریخ مطالعات دینهای ایرانی، تهران ۱۳۶۶.

۲۱ـ *سردار کابلی، حیدرقلی*: انجیل برنابا، کرمانشاه، ۱۳۱۱.

۲۲ـ *شاله، فلیسین*: تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه دکتر منوچهر خدایار محبی، دانشگاه تهران ۱۳۴۶.

۲۳ـ *شایگان، داریوش*: ادیان و مکتبهای فلسفی هند ، دو جلد ، تهران ۱۳۵۶.

۲۴ـ *شبلی: دکتر احمد* : مقارنة الادیان (ادیان الهند الکبری ۱۹۶۶، الیهودیه، المسیحیه، الاسلام ۱۹۶۷) چهار جلد قاهره.
۲۵ـ *الشهرستانی* ، *محمدبن عبدالکریم*: الملل و النحل، دو جلد ، قاهره.
۲۶ـ *عصر اوستا*: پروفسور اشپیگل و ... ترجمهٔ مجید رضی، تهران ۱۳۴۳.
۲۷ـ *علوی، پرتو*: مختصری دربارهٔ تاریخ مزدک، تهران ۱۳۵۳.
۲۸ـ *فردوسی، حکیم‌ابوالقاسم*، شاهنامه.
۲۹ـ *فروید، زیگموند*: توتم و تابو، ترجمهٔ دکتر محمدعلی خنجی، طهوری، تهران ۱۳۵۱.
۳۰ـ *قاموس الکتاب المقدس*: الدکتور بطرس عبدالملک ... الاستاذ ابراهیم مطر، بیروت.
۳۱ـ *کتاب المقدس (عهد عتیق و عهد جدید)*: ترجمهٔ فاضل خان همدانی، ادن برگ ۱۸۴۵ م.
۳۲ـ *کریستنسن، آرتور*: مزداپرستی در ایران قدیم، ترجمه دکتر ذبیح‌اله صفا، دانشگاه تهران ۱۳۳۶.
۳۳ـ *کنثر، جوزف*: سرگذشت دینهای بزرگ ، ترجمهٔ ایرج پزشک نیا، تهران ۱۳۴۵.
۳۴ـ *مری بویس*: تاریخ کیش زردشت، جلد دوم، ترجمه همایون صنعتی زاده،تهران: ۱۳۷۵.
۳۵ـ *مشکور، دکتر محمد جواد*: خلاصهٔ ادیان در تاریخ دینهای جهان، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲.
۳۶ـ *همو*، ترجمهٔ فرق الشیعهٔ نوبختی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۳.
۳۷ـ *ممتحن، حسینعلی*: تحقیق دراصول و مذاهب و رسوم صابیان عراق و خوزستان، تهران ۱۳۳۷.
۳۸ـ *مهرین، مهرداد*: سیری در آیین مزدایسنا، تهران ۱۳۶۱.
۳۹ـ *همو*: دین مزدایی، تهران ۱۳۶۴.
۴۰ـ *میلر، و. م*: تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین و عباس آرین‌پور، تهران ۱۹۳۱.
۴۱ـ *ناس، جان*: تاریخ جامع ادیان، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۴۴.
۴۲ـ *الندیم، محمدبن اسحاق (ابن ندیم)*: کتاب الفهرست ، تصحیح و ترجمه رضا تجدّد، تهران ۱۳۴۶.
۴۳ـ *نقوی، دکتر سید علی مهدی*: عقاید مزدک، تهران ۱۳۵۲.
۴۴ـ *ویدن‌گرن، گئو*: مانی و تعلیمات او، ترجمه نزهت صفای اصفهانی، تهران ۱۳۵۲.
۴۵ـ *ویل دورانت*: تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۳۸.
۴۶ـ *هاکس، جیمز*: قاموس کتاب مقدس، بیروت ۱۹۲۸.
۴۷ـ *هیوم دیوید*: تاریخ طبیعی دین، ترجمه دکتر حمید عنایت، تهران ۱۳۶۵.